تاریخ حفیظ اللہ خانی

موسوم

بشرف نامہ

تالیف

۱۶۹

محمد اولیا النائطی الشافعی المخاطب

بخطاب محمد حفیظ اللہ خاں بہادر حافظ یار جنگ

بہ تصحیح و تحشیہ

از

سید محمد فضل اللہ صاحب ایم اے ایل ٹی

پرنسپال گورنمنٹ آرٹس کالج

اوٹکمنڈ

در ۱۳۸۰ھ ۔ ۱۹۶۱ء چاپ شدہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

فہرست کتاب شرف نامہ الموسوم بہ تاریخ حفیظ اللہ خانی

شماره	عنوان	صفحہ

شمارہ	عنوان	صفحہ
	تصویر نواب رحمت مآب از ولایت انگریز بہادر -	۱۳۹
۱۹	ذکر تقریب جشن ولادت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم و تعین عرس جناب غوث الاعظم رضی اللہ عنہ، و بیان رونق افزای نواب رضوان مآب بہ سمت ناگور و شرح ورود نواب لارڈ امہرشت گورنر جنرل ہندوستان معہ چگونگی ملاقات او با آں نواب مغفرت نشان -	۱۴۱
۲۰	بیان جشن جلوس سالانہ و تقرر خدمات دیوانی و میر بخشی و خان سامانی وغیرہ و حال عزل و منصب سفیران خاص از طرف ارباب حکومت و کیفیت شادی غنیمت آبادی نکاح و طوی جناب نائب مختار با صبیۂ خان موصوف نخوت شعار مع دیگر کوائف و حالات ضروری الاظہار و شرح سرور ولادت مہر سماء اقبال و دولت جناب نواب غلام محمد غوث خان بہادر سلمہ السبحان معہ مراسم عشرت آئین رسم چلہ و شوربہ چشی آں صاحب شکوہ و تمکین -	۱۸۵
۲۱	بیان برخی از حالات جمیلہ و اوقات جلیلہ و اسباب حمیت برگزیدۂ ایزد خلاق ما و شرح شمۂ از خصائل پسندیدۂ نواب گورنر ہانریبل سار ٹامس منرو بہادر -	۲۰۸
۲۲	بیان خصوصیات و عنایات جناب رضواں مآب و جناب نائب مختار براقم فدویت قرین و ذکر واقعہ جان گزای آں خوشخرام خلد برین وغیرہ -	۲۴۸
۲۳	ذکر بعض سوانح عہد جناب نائب مختار از روی اختصار	۲۸۳

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تاریخ حفیظ اللہ خانی

۱۳۵۴ ہجری

حمد بیحد اعظم السلاطین لاریب و احکم الحاکمین بے عیب را سزد که مملکتش مصؤن از صدمۂ زوال است و سلطنتش مامون از لطمۂ انتقال ۔ از بندگان خود ہر کرا خواہد بنوازد و مطابق فرمان جلیل الشان " تعز من تشاء " علم عزت و اعتبار او را در چار سوی روزگار افرازد و چون اعدای قوی دست در پیٔ اضرار و کسر اعتبار او شوند بحکم " فاللہ خیر حافظاً " او را در کنف حمایت خویش داشته از مضرت آنہا مخوف و محفوظ دارد و اگرچه او ظاہر ہیچ وجه وسایط رفاہ دنیوی نداشته باشد مصداق این مقال صدق مآل حال متصبت اشتمال انجامد جناب ایزد متعال است که پس ازین نیز بکارد جل جلاله و عم نواله فله الحمد و الشکر و نعت بیحد سید المرسلین و خاتم النبیین را زیبد که ہرگاه حضرت شاہنشاه علی الاطلاق

زیب افزائ سریر جلالت مصیر سلطنت آفرینش فرمود ، فرمان ذی شان مبدئیت کل وجود بنام نمایش آراسته ، و طغرای غرای مظہریت اسمای شہود باسم سایش پیراسته منصب مدارالمہامی دیوان شفاعت روز قیامت و خدمت نظامت کارخانه آخرت فیض استدامت از بارگاه کبریا جاه خود به آن صاحب مقام محمود کرامت نمود بلاشک ابوالبشر و انبیاء دیگر ہنگام حشر سایہ نشین شاد روان لوائ عظمت نوالش شوند ، و سایر امم بر جای استشفاع ، بحضور رحمت معمور آوردند ، صلوت الله و علی آله الطاہرین و اصحابه الراشدین ما طلعت الشمس و سطعت القمر۔

امابعد این نیازمند راجی بارگاه کبریا موسوم به محمد اولیا النایطی الشافعی القادری المخاطب بخطاب محمد حفیظ الله خان بہادر حافظ یار جنگ عفاالله عنه حالات واقعۂ خود و بعضی از کیفیات خصوصیت آیات و شرایف عنایات را که خداوندان نعمت بقلاوزی مہیمن بیہمال مبذول حال این دولت خواه قدوبیت[1] سگال فرمودند از ہزار یکی و از بسیار اندکی بسبیل یادگار بدستیاری قلم صدقت انگار بر صفحات کاغذ کافوری عذار ثبت نموده این اوراق را که تاریخ حفیظ الله خانی است موسوم بشرفنامه ساخت و دران بشمۂ از کذب و افترا که شیوه کوته فطرتان ہرزه گوش و شیمۂ پست ہمتان باد فروش است نه پرداخت ؎

صوابی گر نماید کن دعائی بکن اصلاح گر بینی خطائی

---

(۱) فدویت (آ)

ازانجا کہ درین اوراق ذکر روسا و امراء کرناٹک وغیرہ از نواب عظیم الدولہ والاجاہ تا نواب غلام محمد غوث خان والاجاہ سلمہ اللہ وابقاہ از اول تا آخر بلفظ نواب دایر و ملزوم است برای فہم قاریان و تفرس ناظران و امتیاز ہر یکی از اسمای این نواختگان ایزد سبحان علامات جداگانہ دران مرقوم ہر جا کہ (ق ۲ الف) نواب رحمت مآب یا نواب فیض انتساب یا نواب معلی القاب یا لفظی دیگر باستباق لفظ نواب ترقیم یابد مدعا از نواب عظیم الدولہ والاجاہ باشد و ہر جا کہ لفظ نواب بانضمام کلمۂ ما مثل نواب عالیجناب ما یا نواب معلی القاب ما یا نواب ما یا فقط رضوان مآب یافتہ شود مقصود از نواب اعظم جاہ والاجاہ باید انگاشت و از نایب مختار مقصد از نواب عظیم جاہ دام اقبالہ باید پنداشت و ہر جا کہ بلفظ نواب حال یا نواب سلمہ اللہ و مانند آن بکلمۂ دعائیہ بنظر آید اشارہ بہ نواب غلام محمد غوث خان والاجاہ انگارد و از خانموصوف ایما بہ ممتاز الامرا پندارد و من ھنا اشرع فی المقصود

بیان ولادت این بندۂ کمترین حضرت رب العالمین و کیفیت وارد شدن والد ماجد از قصبۂ ادگیر بہ صوبہ نیلور و ازانجا بہ مدراس صانہا اللہ عن اشرار الناس و روداد دیگر امور

بر ضمیر صفا تخمیر حق پسندان راست گفتار کہ چون صبح صادق ہموارہ دم از صدق میزنند پوشیدہ مباد کہ والد ماجدم

محمد حسین اتالیق نواب عظیم جاه دام اقباله در سال یکهزار و دو صد و چهار هجری از جناب سید عبدالقادر خان صاحب مرحوم و مغفور جاگیردار قصبۂ ادگیر قریۂ مسمی بنورپاڑ من محال قصبۂ مذکور بطریق اجاره گرفته بود و در آن قریه پنجم شعبان روز چهارشنبه تولدم صورت بست و از جناب والدم مادۂ تاریخ ولادتم فقط لفظ "چراغ" بظهور پیوست و تا پنج شش سال همانجا نشو نما یافتم و بعد دو سال و شش ماه از تولدم برادرے متولد شده قریب بایام مکتب رسیده بود که والدم را برهمی معاملات دیهات رو داد ازین سبب والدم مرا با والدۂ ماجده وغیره به نیلور فرستاد تا دو سه سال درانجا اقامت ورزیدم درین عرصه والدم ازآنجا به نیلور تشریف آورده رسم مکتب من که از ممر وفات جدۂ مادریم تعویقی بادایش راه یافته بود- با رسم مکتب برادر مذکور مودی ساخت، و مرا تیمیناً نزد حضرت شاه نظام الدین صاحب خلیفۂ جناب کریم الله شاه صاحب قدس سرہ که مرشد والدم بودند آغاز تعلم حروف مفردات یعنی الف بے تی کنانید- غرض تا سکونت نیلور چیزی از جزء الحمد نزدیک حضرت ممدوح خواندم بعد ازان والدم باز به ادگیر رفته از جانب سید عبدالقادر خان صاحب مغفور مبرور عامل قریه شد و متعلقان را از نیلور طلبیده نزد خود دران قریه داشت و تا بودن آنجا ربع قرآن شریف از والد ماجدم و میران صاحب نامی برادر مولوی محمد صاحب باشندۂ ادگیر که بحصول زر تنخواه خود

آمده نزد والدم مهمان بود آموختم - بعد ازان باز برای شادی
عم خود با والدهٔ ماجده و جدین وغیره متعلقان به ادگیر رفتم. و
در آنجا که تخمیناً سکونت دو سال دست داد نزد زوج عمه ام
مابقی قرآن شریف باتمام رسانیدم - شاید دران وقت سن من
ده دوازده سال بود و عسرت لاحق حال - پس ازین والدم
بوجوهات چند در چند از خان صاحب (ق ب ۲) ممدوح قطع علاقه
کرده و مارا درانجا گذاشته به نیلور آمد و از شیش گیری راو که
از طرف نواب عمدة الامرا والاجاه صوبه‌دار آن‌جا بود قریهٔ باجاره
گرفت، و ما متعلقان را از ادگیر طلبیده نزد خود داشت درین
عرصه کتاب کریما و عقاید جامی بے‌تقید احدی و چند نسخهای خرد
از چند بزرگان مثل جناب میران صاحب مشایخ و مولوی امین‌الدین
صاحب و طاہر صاحب وغیرہم که خدائے تعالی این همه را بیامرزد
خواندم دفعتاً بخاطر والدم این معنی خطور کرد که به مدراس رفته
بوساطت عالم همه‌دان، فاضل ذی‌شان، کامروای مستمندان، منتخب
قوم نایطی، شرافت و فضیلت نشان، ممدوح فصحائے عرب، دبیر
مراسلات بطحاء و یثرب، معزز امرای هم‌عصر، مشیر امیر فراست
اثر، ادیب با عز و جاه، جناب مولینا مولوی باقر آگاه که با والدم
برادری از طرف مادر خود که مادر حضرت معزی الیه و جد من باہم
برادر و خواهر حقیقی اند داشت تعلقهٔ از صوبه‌دار نیلور باید گرفت،
تا پیش صوبه‌دار عزت و اعتبار زیاده شود - چنانچه پیش ازین نیز

به سفارش نامه جناب مولوی صاحب معزی الیه در پیش دستی و نیابت
حافظ احمد خان صاحب مرحوم چند روز در کنکور بود ناگاه صورت
برهمی معاملات خان صاحب موصوف بظهور رسید و کار والدم نیز رو
به نقصان کشید الغرض والدم راهی مدراس شده قریب نصف مسافت
مقصد طی کرده بود که خبر انتقال نواب عمدة الامرا والاجاه مرحوم و
جلوس تاج الامرا بسمع درپیوست - و درآن وقت اتفاقی عجیب
صورت بست که شیش گمری راو به نهج گریز بتصور اینکه مبادا مخالفی
بکار خود مامور گشته خفتی و ذلتی رساند بعجلت تمام میرفت و
با والدم دوچار شده بیان استحسان عزم هذا نموده گفت که انشاءالله
تعالی بعد وصول ما و شما بمدراس مهام مضمره شما بخوبی تمام سرانجام
خواهد یافت و دقیقه از دقایق سعی درباب انجاح مرکوزات شما فرو نخواهم
گذاشت القصه همچنین مکالمهٔ فروزانه[1] بر زبان رانده بپیشتر شتافت
و والدم متعاقبش از زبان منهیان که عبارت از رهروان و رهگذران
است اخبار مختلفه که نسبت جای نشینی نواب متوفی گاهی بحسام الملک
و گاهی بتاج الامرا و گاهی بنواب عظیم الدوله والاجاه می نمودند سمع
کنان بعرصه سه چهار روز داخل مدراس شده در خانقاه مسجد
میلاپور نزد خالم جناب محی الدین صاحب خوشنویس از تعب راه آسود
و دید که درینجا همگی مردم از رهگذر رفتن ملک کرناتک بتصرف
ارباب حکومت کمپنی و عدم تقرر جانشینی بنام کسی از دودمان والاجاهی
که شایستهٔ این سراسر افاضت باشد سیماب وار بیقرار و پریشان و

---

(۱) فروزانه (ما)

از تمنای جلوس میمنت مانوس شخص لایق کفیل رفاه خلایق که بدایع
و دایع حضرت خالق اند طالب امان و رفاهیت جویان هستند
(ق ۳ الف) و هر یک ازین خاندان بی سر و سامان تفوق بر دیگری
نموده سر از گریبان زیاده[1] سری و خود نمائی که شیمهٔ مذمومه دور
گردان جادهٔ خبرت و دانائی است برآورده موشک دوانی مراسلات
نهانی جهت کامرانی و مسند نشانی خویش پیش گورنر صاحب آن زمانی
اعنی نواب ریٹ ہانربل اڈوارڈ لارڈ کلو صاحب بهادر میدارد و
از راه خودبینی مطابق این بیت

مهر درخشنده چو پنهان شود
شپره بازی گر میدان شود

خود را در تمام خاندان منتخب و مستحق این امر جلیل القدر می انگارد
ازانجا که تقدیر ازلی بران رفته بود که نواب والاجاه امیرالهند مدارالملک
عظیم الدوله عبدالعلی خان بهادر شوکت جنگ سپه سالار را که بعد رحلت
والد ماجدش نواب امیرالامرا علیه الرحمة والرضوان عم بزرگوارش نواب
عمدة الامرا والاجاه از راه عداوت قلبی که با برادر ممدوح خود
میداشت بخلاف حکم "لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِّزْرَ اُخْرٰی" کاربند گردیده
آن خدیو ارجمند را تا چند سال در زوایه خمول و کنج بے اعتباری
و حمیت حضرت غیور علی الاطلاق و حامی هفت طبق و نه طاق
در تموج آمده پس از وفات نواب عمدة الامرا والاجاه دفعتہً
پی نزد و درخواست مسند ریاست کرناٹک را بجلوس فیض مانوس

(۱) زیاره سری (م)

آن مورد اقسام کلفتهای مالایطاق و مشمول اصناف تکلیفهاے
مالایطاق بتاریخ نوزدہم ربیع الاول سال یکہزار دو صد و شانزدہ
ہجری آراستۂ صیت سرفرازی و نوازش اطاعت شعاران خیرسگال و
صداقت دثاران واجب الامتثال آویزۂ گوش متوطنان ہر مصر و دیار
ساخت و از آتش حقد و حسد بگذارش اعدای بدخواہ نکبت انتما
پرداخت - جناب نواب دریا دل جواد دست داد ریاست غیر مترقبۂ
خداداد در عرصہ قریب خواہی نخواہی بچابک دستے عنایات بوقلمون
اکثری از کجروان جادۂ انقیاد و سرتابان خصومت مواد را رام بزم لجام
و خیرخواہان جان فدا و فدویان ارادت ادا را از نوازشات گوناگون
شاد(۱) و مقضی المرام فرمود و تجویز تفویض منصب دیوانی و مدارالمہامی
سرکار مکرمت آثار خود بشخص ہشیار شعار و مرد آزمودہ کار شایستہ
کردار مکنون خاطر مبارک داشتہ بمرحمت این خدمت از حضار آن
زمان مثل جناب مولنا مولوی محمد باقر آگاہ و مبارک رجال و استاذ
کامل عصر مدرس نظم و نثر جناب غلام محی الدین صاحب معجز استمزاج فرمود
حاضرین نظر بہ نزاکت این خدمت بافتابش؟ نپرداختند - درین اثنا
عبدالصمد خان بہادر دلیر جنگ مرحوم خال و خسر نواب مستطاب
بدعوی حق نمائی و ہواخواہی در استدعای این خدمت عظیم المرتبت
سبقت نمود و بلا تامل تبسم کنان مضمون این فقرۂ فارسی بر زبان
آورد کہ مربع نشینے چار بالش ریاست کرناٹک بشان عظیم شایسے
زیبا (ق سپ ۲) و چار قب دیوانی بقامت ما خیلی خوشنما است

(۱) شادم (ما)

نواب معلے القاب بمجرد استماع چنین کلام شیرین و فہم معنی نمکین بفراست و درایت کمال قباحت حال و مآل دریافتہ عذر ترجیح عظمت مرتبت او برین خدمت بدو جہت یکے صہریت و دیگر خالیت درمیان گذاشت و بموجب وصیت جد اعلای خود اعنی حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ کہ در فتح الباری آوردہ "ان تؤمرکم یؤمرون الا لاحد الثلاثۃ عثمان و عبدالرحمٰن و علی فمن ولی منکم فلا یحمل قرابتہ علی رقاب الناس" نرم تر دست رو بر سینہ التماس آن تشنہ جگر زدہ این خدمت باز داشت و در ہمان وقت بمقتضاے مواہب خداوندی برای انبساط خاطرش بہ ہر یک از دختران و فرزندان او فراخور رتبۂ ہر یکے مشاہرہ مقرر ساخت ازان جملہ عمادالدین محمد خان بہادر بتقرر درماہۂ پنجاہ ہون جہتہ میوہ خوری بہمان تاریخ و بحصول خطاب ظفریاب جنگ بتاریخ ہفدہم شہر ذیقعدہ سال یک ہزار و دو صد و شانزدہ ہجری علم افتخار افراشت، پس خان موصوف از رہگذر شمع افروزے غرور نقل پروانگی کہ عبارت از خسرپورگی باشد بانوار عنایات جناب نواب مآب کسی را پروانہ کردہ و باعث حسد ہمہ گشتہ خودبینی و خویشتن دانی را کہ مذموم ترین شمایل پیش افراد انسانی است اختیار نمودہ در تمامی ذوات ستودہ صفات خاندان نصیرالدولہ شکوہ الملک و ہمگی حضرات سمو درجات دودمان والاجاہ خواہ از رئیس زادگان و خواہ غیرایشان خود را بہ ہرگونہ عزت و منفعت سزا دارد در ہر نحو سلوک و

مراعات حقدار و دیگران را چه از ارباب خاندان و چه از ملازمان ذی شان مستوجب اہانت و حقارت میدانست و میداند و بہمین عجب و غروری که دارد خود را در مرتبه سویت با خداوندان نعمت و عزت دہندگان ہر ملازم و ملتزم مراتب بتوفیق رب العزت طابق النعل بالنعل می پنداشت و می پندارد مگر آن احوال تکلیف مالامال برادر و پدر خود که در عہد حکومت نواب عمدة الامرا والاجاه میداشتند و سرگذشت عسرت اشتمال خویش که با برادر مہتر در خانه سادات صحیح النسب والا حسب جلیل القدر عالی تبار سرآمد مشایخ کبار جناب سید منصور صاحب و سید درویش صاحب المعروف بشاہزادیصاحب رحمہما اللہ الغفار به قصد استعانت و استمداد بحصول رفاہیت افتاده از اکل طعام ماحضر خانۂ جنابین موصوفین شکم چہار پہلو می‌کرد از راه ناانصافی یکقلم از صفحۂ خاطر فاتر بگزلک؟ غفلت و ذہولت حک شناخت. مصراع

" انصاف شیوه ایست که بالای طاعت است "

معہذا سرگذشت خویشتن مخفی کردن و طعن بر دیگران زدن و بانانیت در مقام غرور فرامیدن و خود را در عزت طلبی و منفعت اندوزی یکتا فہمیدن و انواع حب دنیا به خاطر داشتن و تخم تمنای حکومت در مزرعۂ دل کاشتن و ہتک عظمت و افتخار (ق ۳ الف) نواختگان خدای عز اسمه خواستن ، و عزت و اعتبار خود بر آنہا فایق پنداشتن زہی جہالت و

دون ہمتی است و خلاف آئین صلاح تضمین ملوک حال و پیشین مقبول بارگاہ کبریا و عکس حکم محکم احکم الحاکمین "اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّسَاءِ" عزت بخشی نساء ناقص العقول بر مباہات افزای رجال ذی اقبال فحول رجحان دادن غفلت نہی و بے حمیتی و این واہیات را از کدام قانون دانائی و کیاست و از چہ یوسون فرزانگی و فراست باید دانست نی نی مگر از قرارداد ہمین خان فطانت مواد خواہد بود کہ از تخیلات پسندیدہ و تصورات سنجیدہ تراشیدہ باشد و با آنکہ خود بسان ملازمان فدویت کوش و بندگان حلقہ بگوش نواختہ و پرداختہ دربار فیض مدار ہمین ولی نعمتان عالی شان است اصلا قوت منفعلہ را بخود راہ ندادہ بر دیگر ملازمان جلیل الشان کہ باوی نسبت خواجہ تاشی دارند زبان طعن و تعریض میکشاید و از فرط نشئۂ غرور نمیداند کہ کلید نوازش بدست نوازندۂ حقیقی است کہ بفضل خویش فقیر را امیر کبیر میسازد و امیر کبیر را بحضیض افلاس کثیر می اندازد ۔

نظم

دلا یک دم از خواب بیدار شو
ز سرمستی کبر ہشیار شو
بہ عبرت نظر کن سوی رفتگان
کہ فردا شوی عبرت دیگران

کجا رفت بهرام و گورش کجا
بصحرا نظر کن که گورش کجا
بکسریٰ که بودی بگردون سرش
نگہ کن که چون خاک شد پیکرش

اگر خان ارجمند خوش آمد پسند نظر بر عواقب امور میکشود، و عبرت نامه سلاطین عالی مقدار و امرای نامدار مطالعه می نمود می دریافت که دولت دنیا و حکومت دو روزهٔ این سپنجی سرا بازیچهٔ اطفال و سریع الزوال است نه وثیقهٔ اظہار پندار و استکبار کمال، ملخص کلام اینکه ہرگاه ذکر تنگ چشمی خان موصوف باحضار محفل بحضور نواب عالیجناب ما رسیدے، زبان مبارک ہم در شکوه بے مروتی و خودکامی و غرور و پندار بے معنی وی گویا گردیدے، چنانچہ نقل روزے است که رکن الدین خان خال زادهٔ خان موصوف که بخدمت نظامت امور سرکار متعلقه محمدپور نیابتاً مامور بود گلهٔ خان موصوف بحضور جناب نواب معلی القاب ما باین طور نمود که او بادعای حضور مثل القابیکه از حضور زیب تحریر می پذیرد بمن می نگارد و پیشتر در زمان نواب عمدة الامرا والاجاه عرضی می کشیده بمن می نگاشت - چنانچه عرضی آنزمان را بنظر اشرف گزرانید نواب عالیجناب ما در جوابش فرمود که کبر و غرور در خاندان نواب والاجاه کسی را نیست الا بسیف الملک و بخاندان نصیرالدوله

مشکوة الملک خان موصوف را از حد پیشتر غرض بثبوت استکبار خان موصوف در جناب نواب رحمت ماب (ق ۳ ب) و رضوان ماب بے احتیاج دلیل و برہان بود و خودغرضی و خودکامی او علاوه بران هرچند خان موصوف از بدو دیوانی جناب شرف الملک مغفور تا آغاز کارپردازی ثابت جنگ مرحوم بسرکار جناب قدسیه اعنی بانوی محترمهٔ نواب رحمت مآب انواع مساعی جمیله و تدابیر جزیله چه از ادعیه وافیه و چه از اوراد کافیه بوسایط بزرگان عزایم خوان و شیخان سبحه گردان و چه از اقوال منجمان دروغ گویان بعمل آورده در هوس خدمت دیوانی و مدارالمهامی سرکار گرامی بجای خود دست و پائی زد اما سودی نداد. جناب نواب رحمت مآب از اصغائ اینمعنی خیلی تبسم نموده می فرمود که سرانجام این خدمت را مرد فرزانه آزموده کار باید و از دست همچو طفل بی خرد میوه خوار چه آید باید که بر وجه مقرری میوه خوری خود مثل صبیان قانع ماند و از تحمل این خدمت سامی مرتبت حوصله طفلانهٔ خویش مانع داند، چنانچه وجه مقرری میوه خوریش تا حین سرفرازی و عزت اندوزی وی بخدمت بخشی گری از پیشگاه رفیع پایگاه نواب عالیجناب تا بے کم و بیش بحال و جاری بود بعد ازان بلوازمهٔ خدمت مذکور بتاریخ هفدهم ربیع الاخر سال یکهزار و دوصد و سی و نه هجری یکصد و پنجاه هون بران افزود، فایده بر ضمیر منیر

منصفان دانش پناه و خردمندان انصاف دستگاه پوشیده مباد که اگر کسے گوید در سلطنت سلاطین و رؤسائے نامدار و ریاست خواقین و امراے عالیمقدار حصول عزت و اعتبار و شمول منفعت و افتخار خاص بقرابتیان ایشان شاید و ملازمان خدمت آماد نوکران جان فدا را نباید، گویم که هر یک از نصوص کلام ایزد سبحان و احادیث سید دوجهانؐ و اقاویل خلفاے جلیل الشان که علی الترتیب مرقوم می گردد بر بطالت کلام گوینده دلیلے است قاطع، و بر ازالت و ازاحت زعم بیهوده اش حجتی است ساطع، چنانچه حضرت نوازندهٔ حقیقی و ذلت دهندهٔ تحقیقی میفرماید، تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ، یعنی تو هر کرا میخواهی بر مسند عزت می نشانی و هر کرا میخواهی در خاک ذلت می افگنی، پس بفحواے آیه کریمه عطای عزت و ذلت هر کس خواه بےسبب یا باسبب از جانب قادر قدیر است جل جلاله و عم نواله باری برگزیدهٔ انام حضرت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام از امرای خود منغض گردیده بخاطر عاطر آورده که امشب بازصدن(؟) هنگامه مباشرت گرم نمایم تا هر زنی پسری زاید و هر پسر شاه سوار و مجاهد برآید، و مرا احتیاج تملق بامرا نیفتد دریں هنگام فرشتهٔ ندا داد که استثنا یعنی انشاء الله تعالی بر زبان آر چون در ارادهٔ باریتعالی اعزاز و اکرام همه بندگان عام ممکن[۱] بود، مرام آنجناب

---

(۱) ممکن (نا)

علیه السلام جلوهٔ ظهور ننمود بحکم واللّٰهُ غالبٌ علی امرہ کلمۂ
استثنا از خاطرش منسیا گردانیده فرمود ، ولقد فتنا سلیمان والقینا
علی کرسیه جسدًا ثم اناب (ق ۴ الف) یعنی آزمودیم سلیمان را و
انداختیم بر تخت او کالبدی باز رجوع کرد بخدای عز اسمه و چون
نور دیدهٔ دو عالم مفخر بنی آدم صلی اللّٰہ علیه وسلم وقت مُثله کردن
کافران جهنم ماوا سید الشهدا امیر حمزه را رضی اللّٰہ عنه از راه فرط
محبت و لحاظ قرابت عزیمت فرمود که عوضش هفتاد تن از کافران
مُثله خواهم نمود حق تعالی این آیه کریمه فرود آورد وَاِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا
بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهٖ - یعنی اگر پاداش کنید بمثل آنچه باشما معامله کرده شد
پس او سبحانه جل شانه اگر بپاس قرابت کسی می پرداختند ، البته صد
رعایت قرابت حبیب خود از همه زیاده تر کرده این آیه کریمه
نازل نمی ساخت و هرگاه اهل اسلام در جنگ بدر اسیران را برسنها
مستحکم بستند ، ۃ عباس درآن میان از الم بستگی می نالید آنجناب
را صلوٰة اللّٰہ تعالےٰ علیه بعلت شفقت و محبت از نالہ اش
خواب نیامد چون یکی از اصحاب این را دریافته بند او سست
کرد و عباس بخواب رفت آنحضرت ؐ فرمود چه شد عباس را
که ناله اش نمیشنوم آن صحابی عرض کرد که بندوی سبک کردانیدم
پس آن ظل رحمت الٰهی و مظهر فیوض نامتناهی نظر بر عموم
رحمت غیر لحاظ خصوص قرابت از زبان دُرفشان فرمود که بندهگی
اسیران را سبک سازید و هم خورشید بیت الشرف رسالت علیه الصلوٰة

والتحیۃ در شان اعظم رفیق شفیق ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ باآنکہ از اہل
بیت نیست فرمود وَ اَنْتَ صَاحِبِی عَلَی الْحَوْضِ وَ صَاحِبِی فِی الْغَارِ۔
یعنی تو بر حوض کوثر کہ از آبحیات بہتر است صاحب من ہستی
و در غار فردوس بہار مصاحب من و در شان فاروق باطل از
صواب عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ بر زبان وحی ترجمان آورد۔ لوکَانَ
بَعْدِی نَبِیٌّ لَکَانَ عُمَرَ بن الخطاب۔ یعنی اگر بعد من نبی بودی ہر آئینہ
عمر بن الخطاب بودی ۔ و نیز درحق ہمین دو بزرگوار وزارت شعار
والاقتدار فرمودہ مَا مِنْ نَبِیِّ اِلَّا وَلہ وَزِیرَانِ مِنْ اَھْلِ السَّمَاءِ
وَزِیرَانِ مِنْ اَھْلِ الارضِ فَاَمَّا وِزِیرَانِ مِن اھلِ السماء فجبرئیل و
میکائیل وَ اَمَّا وزیران مِنْ اھل الارض فَاَبُوبکر وَ عُمَر ۔ یعنی نیست
ہیچ نبی مگر آنکہ برای او دو وزیر از اہل چرخ برین ، و دو وزیر
از اہل زمین باشند اما وزرای من از ارباب فلک خضرا جبرئیل
و میکائیل و از اصحاب زمین غبرا[1] ابوبکر و عمر دو بندۂ رب جلیل اند
و از روایت بخاریست کہ آن سید انام علیہ الصلوات والسلام در
شان سعد بن ابی وقاص بر زبان مبارک آورد فِدَاکَ اَبِی وَ اُمِّی
یعنی مادر و پدر من بر تو فدا باد فافھموا کہ جمع فرمودن آنجناب
خورشید رکاب مادر و پدر خود درین حدیث بلفظ فداک مخصوص
در حق سعد بمقتضای محنت بیحد و جانفشانی بیحد در جنگ احد
با خود و قدرافزائی و عزت فرمائی او است و در شان انصار
فرمودہ اَلاَنْصَارُ کَرِشِی؟ وعیبتی؟ یعنی انصار عیال و حافظ اسرار من اند

---

(۱) غبرا (ما)

و نیز در حق این گروه جلیل الشان ناطق گردیده لو سلک النّاس وَادِیًا وَ شِعْبًا و سلکت الانصارُ وَادِیًا و شعبًا لسلکت وادی الانصار وَ شعبهم یعنی اگر همه مردمان یک راه صحرا و یک درهٔ کوه اختیار کنند و قبیله انصار بصحرای و درهٔ کوهی روند من وادی و دره کوه مختار انصار اختیار کنم مراد ازین ارشاد فیض بنیاد اظهار حسن موافقت و مرافقت قبیله انصار عظمت آثار است زیرا که با ذات تقدس آیات (ق ۴ ب) خود مراتب همت و وفا و مدارج نصرت و سخای ایشان مشاهده فرموده . در کتاب الاکتفا فی فضایل الخلفا مذکور است که پیشوای مخترعان قوانین خلافت و ریاست ، و مقتدای مبدعان مراسم عدالت و سیاست، عمر فاروق رضی اللہ عنہ کہ اللہ تعالے مطابق رای آفتاب ضیای او چند آیات بینات نازل فرموده و جناب پیغمبر والاشان در توصیف او ان اللہ جعل الحق علی لسان عمر و قلبه یعنی خدا ے تعالی راستی و درستی را بر زبان و دل عمر پیدا کرد و وارد نموده در زمان خلافت خود به عمرو بن عاص حاکم مصر چنین نوشت که ایاك ایاك ان یقدم علیك احد من اهل بیتی فتحبوه بامر لا تصنعه بغیره فافعل بك ما انت اهله یعنی حذر کن حذر کن ازینکه یکی از اهل قرابت من بسوی تو آید و با وی بحسن سلوکی پیش آئی که بغیری نمیکنی ، پس اگر بشنوم که چنین کردی، بکنم با تو آنچه بدان سزاوار هستی ، یعنی با تو چنان مواخذه خواهم

نمود که لایق آن باشی ، پس از فحاوی ادلهٔ مذکوره ہمین مستفاد میگردد که نواختن و انداختن خاصهٔ مالک الملک حقیقی است عز اسمه، و چون و چرا را در فعل او مدخلی نیست و فرمان روایان صورت و معنی که خداوندان مجازی و آینه داران صفات جمالی و جلالی ذات یکتای اویند در سلطنت و ثروت خودہا با اختیارے ندارند ، اما درین بے اختیاری ہم بتوفیقش فی الجمله مختار اند که بلا لحاظ قرابت و غیر قرابت ہرکرا خواہند بنوازند و عزت دہند و نفع رسانند و ہر کرا خواہند براندازند و ایصال نفع ازو باز دارند لیکن در تواریخ سلاطین و روسای پیشین دیده شد که در ریاست آنہا اکثر ملازمان بذریعه خدمت‌گذاری و جان‌سپاری در استحصال عزت و اعتبار و منفعت و افتخار گوی فوقیت از مردم قرابت شان ربوده و آن قرابتیان محکوم و منقاد ایشان بوده اند ، چنانچه از سیر سلاطین ہندوستان دریافته میشود که از ابتداے امیر تیمور گورگان در سلطنت خود با مردم ہر قوم را که خیرخواه و جان نثار خود می‌یافتند فراخور خیرخواہی و لیاقت آنہا بیش از فرزندان و قرابتیان خویش بافزایش مراتب اعزاز و اکرام سرفراز و ممتاز می‌ساختند و اگر از فرزندان وغیره فعلیکه موجب ملال خاطر ملازمان نواخته و بندگان سرفراز ساخته سر می‌زد ـ نظر بر خیرخواہی و جانفشانی ملازمان حمایت و طرفداری ایشان کرده به زجر و توبیخ فرزندان و دلداری و استمالت ملازمان می پرداختند و ہمچنین در طیبات عالمگیری و

تاریخ شاہجہانی که خود بدولت در تبیین شرایف حالات سلطنت خود بعبارت خاص فصاحت اختصاص تصنیف فرموده مذکور است که در ریاست جناب شاہجہانی روزی داراشکوه مہین فرزند دلبند او با سعدالله‌خان وزیر والا تدبیرش که از ملازم بیش نبود کلمات تند بر زبان آورد چون این معنی از روی عرضی مشرف غسل خانه معروض گردید، جناب شاہجہان در غضب آمده با آنکه کسی از فرزند عزیز تر نباشد کلمات عتاب سمات بفرزند جگربند یعنی داراشکوه زیب تسوید فرمود و این بیت ہم دران درج نمود ؎

با صاف دل مجادله با خویش دشمنی است
ہرکس کشد بر آئینه خنجر بخود کشد

و آخر روز از راه نوازش چند تہان محمودی زردوزی یک رنگ جہت رفع ملال خاطر آن وزیر با فرہنگ عنایت فرمود (ق ۵ الف) و معذرت‌ہا بکار برد و نیز ظاہر است که در سلطنت جناب اکبر بادشاه روز بازار عنایت سازی و ملازم نوازی و قدردانی چه قدر گرم بود - ہرچند زبان در عبارت آن کوتاه و قلم باشارت آن عذر خواه است اما سطری ازان برای ضیافت طبع نافہم مدعی طراز دامن تحریر میگردد که قطع نظر ازان عنایات و نوازشات جناب شاه اکبر بر ملازمان و بندگان عظام از اہل سلام مثل فیضی

فیاضی و ابوالفضل و خان خانان وغیرہم مبذول می گشت، با راجہ بیربر کہ از شرف و سعادت اسلام واجب الاحترام محروم و ناکام بود چقدر عزت و قدردانی و مواہب سلطانی جلوۂ ظہور میگرفت و شاہ قدردان از مرگ ناگزیر محاربہ کشمیرش اسیر پنجہ غم و ہم کثیر گشتہ یک شبا روز رغبت بطعام نفرمود و تا دو روز دربار فیض آثار موقوف داشتہ چند فقرۂ درد آمود بہ تپاک دلی و محبت قلبی در تعزیت او بہ خانخانان سپہ سالار نگارش نمود۔ چنانچہ آن فقرات در فرمان نامزد سپہ سالار مزبور مرسوم و آن فرمان بدفتر اول ابوالفضل مرقوم است ازین معنی لحاظ باید ساخت کہ از فوت راجہ بیربر چقدر درد و الم راہ یاب خاطر ناظر جناب شاہ اکبر شدہ باشد و ابوالفضل نیز بمرتبۂ مورد عواطف فراوان و عنایات بیکران و مقرب و مستشار جناب شاہ اکبر بودہ کہ از تکلیف ادای رسم تسلیم بشاہ خلایق پناہ خود مرفوع القلم گردیدہ و ازین قدردانی و عزت افزائی شاہ ہمگی امرای کرام و وزرای عظام رشک می بردند و در زمان تقرب مکرر بعرض رسانید کہ من غیر از جناب بادشاہ ظل اللہ دیگری را نمی دانم و بہ شاہزادگان ہم ملتجی نخواہم شد۔ جناب شاہ اکبر این معنی را مقبول و مستحسن می داشت و از مصاحبت و مقاربت او نہایت محظوظ و مسرور می گشت و مفارقت او بلا ضرورت تجویز نمی فرمود۔ باری ضرورتاً بہ تقدیم خدمات ممالک دکن مامور شد

و خدمات نمایان و تدابیر شایان در آن ممالک بجا آورد و
وقتیکه پسر خود را عبدالرحمن نام معہ لشکر در احمدنگر گذاشته
خود حسب الطلب بادشاه برای بعض مصالح ملکی از آنجا روانۂ
حضور گردید راجه نرسنگهہ دیو نام که در تمرد و نافرمانی شریک و
رفیق شاهزاده سلیم یعنی جهانگیر شاه بود قابو یافته حسب اشارۂ
شاهزاده با جمعیت کثیر از قوم راجپوتهہ در عرض راه چون
اجل بر سرش رسیده هرگاه فیمابین نایرۂ جنگ و پرخاش
سر بر کشید ابوالفضل با همراهیان معدوده داد شجاعت و مردانگی
داده حمله بر غنیم آورده بزخم نیزه شربت خوشگوار شهادت
نوشید - جناب شاه اکبر از استماع این خبر بکمال غم و الم دست
بیتابی بر سر و سینه زده یک شباروز طعام نخورد و هم دو
روز دربار نکرد به عبدالرحمن پسرش و رای رایان پتر داس
فوجدار آن حدود و امرای دیگر حکم فرمود که سر آن کافر بدگهر حاضر
آرند آنها حسب الحکم سر ناپاک آن کافر خاسر پیشکش حضور نمودند
و هم زن و بچه اش سر دار کشیدند و مخفی نیست که قبل از ریاست
نواب والاجاه در ملک کرناٹک پنجاه دو امیر صاحب نوبت
و ماهی مراتب مثل سعادت الله خان صوبه دار ارکاٹ و دیگر
امرا از قوم نوایط وغیره که از جانب سلاطین معزز و سرفراز
گردیده در جاگیرات خود بودند همه از ملازمان شاهانند نه
از اقربای ایشان و همچنان جناب انورالدین خان گوپاموی که اولاً

موسوم به محمدخان جهان و در عهد شاه عالمگیر مخاطب به محمدجان جهان و
در عهد بهادرشاه به محمدانورخان و در عهد فرخ سیر پادشاه
بانورالدین خان بهادر و آخر (ق ۵ ب) بذریعه نواب آصف جاه
مخاطب بسراج الدوله انورالدین خان بهادر شهامت جنگ گردید و
تدریجاً بمراتب دولت و افتخار و مدارج شوکت و اعتبار رسید
و هم نواب والاجاه ریاست پناه که در حشمت و نام آوری از
میان اعیان و اقران گوی سبقت ربوده و کر و فر و فتح و ظفر
صوبه داری همه ملک کرناٹک نموده از ملازمان ملوک بوده اند نه
از قرابت داران ایشان - ای ناظران انصاف مند و ای بینایان
فراست پیوند بحکم آیه کریمه " اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ "
یعنی بتحقیق خدا دوست میدارد انصاف کنندگان را ملاحظه نمائید
و حق بگوئید فی زماننا عمدگان والا رتبت و اشرافان ذی عزت
که از حضور بادشاه کیوان بارگاه انگلستان و صاحبان عالیشان کمپنی
بهادر عهدهای بزرگ و خدمتهای سترگ مثل گورنری و جنرلی و
ججی وغیره مامورشده بمدراس وغیره تشریف می آرند ، آیا همه
ملازمان بادشاه جم جاه اند یا از قرابت داران بادشاه و چه قدر
عزت و مرتبت از طرف بادشاه عالیجاه خود دارند تا آنکه
مانند عزت روسای مستقل هر ملک برای تعظیم و تکریم این صاحبان
نصرت نشان خبرت توامان اتواب سر می شود پس دعوی بےحجت
مدعی که میگوید که در ریاست سلاطین و روسای پیشین اقربای

ایشان سزاوار ہرگونہ و اعتبار اند ، و ملازمان اصلا لیاقت حرمت و افتخار ندارند ازین ہمہ دلایل قویہ و حجج مستقیمۂ مفصلۂ مرقومۃ الصدر باطل و ناسموع است - و چون صدای دہل و ادای مہل نامقبول و غیر موضوع ، اگر وی چشم عبرت بین کشادی ، و عقل حق گزین پیدا آوردی ، و قطع نظر مطالعۂ کتب شرعیہ و ملاحظہ علوم ادبیہ تفکر در تواریخ سلاطین پیشین و تدبر در سیر ملوک اولین نمودی ، ہرگز ازین دندنہ بےمعنی و طنطنۂ لایعنی ملزم گشتہ با این دبدبۂ ہول افگن و اجوبۂ دندان شکن در انفعال بروی خود نکشودی - باری اگر این قدر ہم میسرش گردیدی کہ تاریخ شاہ جہانی و طیبات عالمگیری دیدی البتہ از دریافت مراحم مکارم پادشاہ کہ چہ قدر بر سعد اللہ خان و دیگر ملازمان فدویت توامان مبذول شدہ است خاطر خود را فکر بیہودہ خالی گردانیدی و مراتب قدردانی جناب شاہ اکبر با ملازمان ارادت نشان خصوص با راجہ بیربر و ابوالفضل فہمیدہ پندار خطاکار از سر خود بر افشانیدی چہ در ہر دولت و ریاست ملازمان جانفشان فراخور فدویت و خدمت گذاری خودہا مشمول عنایت و موہبت بسیار و مورد منفعت عزت و اعتبار شدہ اند قصہ کوتاہ اگرچہ طبیعت راقم از خدمتگزاری مدعی کج فہم سیر نمی شود اما خوف طوالت کلام درین مقام عنان گیر کمیت قلم می گردد لہذا تا اینجا سطری از مخترعات و حالات

خان نخوت نشان معہ چند فواید روے داد و دلایل رادّ دعوی بطالت بنیاد او نگاشتہ و بیان بعض محامد دیگرش بمواقع آینده موقوف داشتہ سمند خامہ را در فضای تحریر دیگر واردات جولان می سازد -

بیان ادای مراتب عزو وقار عمدگان فرنگ ذوی الاقتدار با متوسلان و ملازمان فدویت شعار رئیسان عظیم الشان این دیار و شرح بعض اخبار واجب الاظہار

برساکنین ہندوستان و بر متوطنین مدراس مخفی و محتجب نیست کہ عمدہای با دانش و فرہنگ و بزرگ کردہای فرمانروای فرنگ با آنکہ بر خدمات عمده مامور و بانتظام مہام کافۂ انام مشغول میگردند از راه انصاف و قدردانی کہ در نہاد شرافت مواد خود دارند نظر بر تحقق نسبت ملازمت خودہا (ق ۶ الف) بہ سرکار فیض نواب والاجاه جنت آرامگاه شوند و با امرا و ملازمان ذی عزت ہر رئیس عالی مرتبت باوجودیکہ اقتدار ملک ندارد از تعظیم و تکریم پیش می آیند ، و بعزت و قدردانی ایشان ملاقات مینمایند چنانچہ برگزیدۂ ارباب دانش و ستودۂ اصحاب بینش صاحب عقل و فرہنگ واضع قوانین کشور فرنگ

نواب گورنر ہانربل سار تامس منرو بہادر کہ اکثر کردار راستی آثارش
در معقولیت و نصفت ہم پہلوی شرایف حالات حکام و سلاطین
انصاف آئین پیشین دیده شد و دور حکومت خود تا حین حیات
بدریافت حالات رعایا پیشتر درین ملک دور میگرد و چون
اتفاقاً به شہرنگر تشریف فرما شد ، سید قاسم نواز خان بہادر کہ از
طرف نواب کرناٹک بہ بندوبست امور باغات و اراضی
مکانات وغیره آنجا مامور است بہ طریق معمول از جانب
نواب بذریعہ دریافت خیریت ملاقاتش نمود و آن ستوده خصال
از راه اخلاق و قدردانی بہ تعظیم بسیار کہ عبارت از سرو قد
برخاستن است کاربند گردید چون خان مسطور این ماجرا بحضور
نواب عالیجناب ما نگاشت جناب نواب ما وقت تقریب
ملاقات معمولی شکریۂ این معنی با ذکر اوصاف آن خجستہ آب
ادا فرمود پس آن فرزانہ روزگار بکمال انصاف و قدردانی
بحضور نواب ما ظاہر نمود کہ شکر این معنی چرا بر زبان می آید
کہ ہرگاه خود بدولت عہده داران و کلکٹران قوم ما را
عزت و تعظیم میدہید پس ما را تعظیم و تکریم عمدگان و
ارکان دولت سرکار والا ضرور پر ضرور است و صاحب
عالیشان معدن اخلاق فراوان قدرشناس مردم ذی عزت
و شرافت مخزن خبرت و فطانت نواب گورنر ریٹ ہانربل
سار فریدرک آدم صاحب بہادر در ماه ربیع الآخر سال

یکہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری جہت مبارکباد سالگرہ جناب نواب معلی القاب حال اعنی سراج الدولہ عمدة الامرا مختار الملک نواب غلام محمد غوث خان بہادر جنگ اعظم جاہ امیر الہند والاجاہ موافق معمول بدارالامارۂ چیپاک تشریف آورد و ہرگاہ برای ملاقات باز دید آن عالی مرتبت جناب نواب ممدوح و جناب فیضمآب نایب مختار تشریف فرما شدہ با گورنر صاحب ممدوح بر کرسی ہا جلوس فرمودہ بودند راقم کہ بہ عذری از ہمراہئ رکاب جنابین ممدوحین باز ماندہ و بتعاقب رسیدن مامور شدہ بود حاضر آن مجلس شوکت آیئن گردید گورنر صاحب بہ مجرد معاینۂ راقم از راہ الطاف بے اکناف با آن ہر دو دولت و اقبال پناہ سروقد برخاستہ و بتعظیم پیش آمدہ و دست راقم بدست خود گرفتہ بجنبانید و معزز گردانید غرض از ابتدای ریاست جناب نواب معلی القاب الی الآن کہ با اکثر صاحبان جلیل الشان مثل میجر مگڈائل صاحب و اڈوارڈ اوڈ صاحب چیف سکرتری و ڈیوڈ ہل صاحب چیف سکرتری و کرنل ٹیلر صاحب و جیمس لشنگٹن صاحب و ہنری شامیر صاحب اسکوبر چیف سکرتری و میجر ہارس صاحب و کپتان کریمر صاحب و میجر لیمنڈ صاحب و ولیم ہاڈجس صاحب و رابرٹ پارکر صاحب و رولانڈسن صاحب وغیرہم اتفاق مکالمت و مجالست دست داد ہیچکس را ازین قوم پرشکوہ با وصف چنین ثروت انبوہ

در تعظیم و تکریم بدخلق و متکبر نیافتم چنانچه جنرل لندسی صاحب بهادر حاکم فوج صوبه جنوبی که در اخلاق و قدرشناسی شرفا بیس بیعدیل بود در سال یکهزار و دو صد و پنجاه هجری رونق بخش بلدهٔ ترچناپلی گردید و سید قاسم نواز خان بهادر نایب سرکار مطابق قاعده مستمره جهت ملاقاتش باشتیاق تمام پیام فرستاد پس آن خوش اخلاق پیام او قبول کرده از فرط تعظیم و توقیر ملاقات نمود و خودهم از راه اشفاق سردارانه برای باز دید او مع سکرتری صاحب شانزدهم ذیقعده سنه الیه پیش از مغرب بدارالامارهٔ (ق ۶ ب) سرکار تشریف آورده او را وصّاف اخلاق و مدّاح مکارم اشفاق خود گردانید و هرگاه آدم نایب سرکار جهت دریافت خیریت پیش آن سردار ستوده منش می‌رفت باوجود اتفاق اشتغال طعام از آمدنش پرسیدی و پیش خود طلبیده فرمودی که جانب ما بصاحب خویش بسیار سلام رسان و بگو که ما به خیریتیم و خیریت آن دوست می‌خواهیم و چیزهای که برین میز نشسته میخوریم همگی آن را از توجه آن صاحب محصل و مهیا می‌پنداریم و نیز معمول آنجا است که روز عید یک کمپنی جوانان بار باطنبور وغیره و ۳۱ ضرب توپ برای جلوس سواری نایب سرکار می‌آیند و هرگاه سواری نایب سرکار بعیدگاه می‌رود ریش می‌نمایند چون در سنه سابق الذکر سواری نایب سرکار به مدره دروازهٔ قلعهٔ ترچناپلی

رسید جوانان پہرۂ آنجا بحسب معمول ریش نمودند و وقتیکه مقابل دروازۂ باغ جنرل صاحب موصوف موصول گردید جوانان گارڈ آنجا ہم بخلاف دستور ریش کردند و در صورت دریافت نایب سرکار سبب این ریش معلوم شد که چینے که صدای نقاره بگوش جنرل صاحب دررسید استفسار فرمود که این چه صداست علاقه‌داران جنرل صاحب ظاہر کردند که نایب سرکار به عیدگاه می‌رود و ازین راسته گذر خواہد نمود جنرل صاحب به مجرد شنیدن این معنی به سردار جوانان گارڈ دروازۂ باغ خود ساخت که ہرگاه سواری نایب سرکار محاذی دروازۂ باغ برسد، جوانان گارڈ ایستاده ریش نمایند لہذا این عمل بظہور آمده الحق سبب وقوع چنین مراتب تعظیم و توقیر از مثل این صاحبان منیع الشان اینست که ایشان بدانشمندی و بلندفطرتی یکتا اند و میدانند که دولت و حیات دنیا زوال پذیر و اختیار کار نیک‌نامی لابد و ناگزیر است ہرچند بعض مدعیان سفاہت‌شعار و حاسدان دنایت دثار به مقتضای خباثت فطری و بلاہت ذاتی بعض کلمات غیر واقع منسوب به راقم ساخته به سبیل اخبار بخدمت بعض صاحبان موصوف رسانیده درکساد عزته من مصدر حرکات مذبوحانه گشتند، لیکن بفضل الہی و عون جناب رسالت‌پناہی این صاحبان عالیشان نصفت نشان آن را نامسموع نموده در عزت و قدردانی راقم قصور نمی‌کردند آنچه مدعی بجای

خود می‌نازد و بمیدان خصومت راقم می‌تازد بهمین اعتبار نسبت نبیرگی نصیرالدوله و خسرپورگی جناب نواب رحمت‌مآب است دیگر معلوم اگر کسی از دانشمندان وجه خصومت و عداوت مدعی مذکور که با راقم است نماید انشاءالله المستعان مدعی را ماعدای اعتبار مذکور در مقابلهٔ راقم جز سپرانداز و دندان کنان نخواهد دید و در هیچ فضیلت و عزت به ترجیح او بر من نتواند اندیشید پس ازین جا در بیان اخبار واجب الاظهار می‌پردازد و خامه را سرگرم تحریر و تسطیر آن می‌سازد که هرگاه جناب مولینا مولوی محمد باقر آگاه که به حضور جناب نواب امیرالامرا فردوس مکان همنشین و بعهد حکومت جناب نواب عمدة الامرا والاجاه مبرور عزلت گزین بود از مسرت کمال بجناح استعجال برای مبارکباد بحضور نواب جلیس مسند دولت و اقبال رفت و مضمون این رباعیه[۱] بر زبان راند

رباعی

شکر خدا که شام امید زمانه را
صبح طرب ز مطلع عز و شرف دمید
(ق ۷ الف) هر ناوک دعا که کشادند اهل راز
از بازوی نیاز همه بر هدف رسید

رباعی دیگر

این مژدهٔ اقبال کزان سو آمد
دولت ز نشاط تهنیت گو آمد

---

(۱) باعدای (آ)

گل بوی که باغ عشرت از سر بشگفت
می نوش که آب رفتہ در جو آمد

ازان وقت باستصواب جناب مولانا معز تا چند ایام قادر نواز خان
بہادر بہرام جنگ مدارالمہام گشت ، باز جناب مولانای ممدوح
روز دوم یا سیم[1] مستفید ملازمت نواب والا رتبت گشتہ سفارش چند
کسان کہ ازان جملہ والد این نیاز توامان نیز بود بعرض ملازمان
آن قدوهٔ امرای قدما نواز و زبدهٔ روسای نوازش ساز رسانید بفضلہ
فی الفور معروضات مولانای موصوف بخوشی فراوان عز پذیر ؛ اوامر
جلیل القدر بخان مومی الیہ دربارهٔ اسم نویسها و تقرر مشاہرہای آنہا
بشرف صدور جلوه آرا شد چون خان مومی الیہ از روی دور اندیشی
و خیر طلبی یا رکاکت قلبی ذہن نشین حضور کرامت دستور نمود کہ از
آنجا کہ ملک کرناٹک بہ ضبطی کمپنی آمده و زر پنجم حصہ بعوض
آن قرار یافتہ و منجملۂ خمس سالیانہ دوازده ہزار ہون پہولی
ماہیانہ مقرر و ازین رہگذر معاش متعلقین و ساکنین این ملک
مفقود النظر شده است چنانکہ ہر بست موضوع گردد کہ اکثر
متوسلین این ریاست بہ تعین سدر مقی کامیاب گردند و ہم خیری
بہر ماہی و سالی در خزانۂ عامره برفع مایحتاج و دیگر ابواب
عاید شود بنا بران مشاہرهٔ والدم بیست و پنج و دیگران را
ده دوازده روپیہ مقرر و افراد آن بدستخط خاص قرین گردید
والدم این معنی را در آن وقت پر عسرت غنیمت شناخت

(۱) باسیم (م)

و بلا جد وجهد مواجب ہذا قبول ساخت ہرگاہ خان مشار الیہ
معزول و قدوۂ اعاظم علمای دین زبدۂ اکابر فضلای متاخرین
کاشف دقایق معقول و منقول واقف حقایق فروع و اصول
خرد پناہ دانش دستگاہ در راست گوی و خیرخواہی با آقای خود
یگانہ و یکتا و باستقلال برآمد حاجت مردم پیش امرا بہ
بی باکی بلا لحاظ حضرت نفس خویش بے مثل و بے ہمتا سرآمد عشیرت
فضیلت آثار و گل سرسبد تبار ذی اعتبار ما جناب شرف الملک
شرف الدولہ مولوی محمد غوث خان بہادر غالب جنگ کہ اوستاد
آن امیر ابن الامیر و دران آوان در اودگیر سکونت پذیر و بپیش جناب
سید عبدالقادر خان صاحب غفران نشان ملازم بعز و توقیر بود بہ
طلب حضور برین خدمت عظیم المرتبت نہم جمادی الاولی سال
یکہزار و صد و شانزدہ ہجری منصوب گشت اکثر علاقہ داران آن
زمان با مواجب بیش قرار گران در سلک ملازمان منسلک گردیدند
و جناب مولانای ممدوح از تقرر درماہہاے قلیل مردم سفارشی
خود علی الخصوص برای والدم کہ کثیر العلایق بود دست تلہف
می مالید و انگشت حیرت از نظر بر تکلیف شدید پدرم بدندان
تاسف میگزید درین اثنا روزی جناب نواب موید من اللہ و
مبسوط الیہ الی عباداللہ ، از راہ قدرپروری و عنایت گستری
بخانہ آن عالم ادیب ماہر با عز و جاہ (ق ۷ ب) اخی مولانا
مولوی محمد باقر آگاہ تشریف ارزانی ، و ملاقات مشرف آیات

بفرط قدردانی فرمود چون دران حین آن مربی گوشه نشین خلوت گزین توجهات و نوازشات آن مصدر خلق عظیم و مورد فضل کریم باآئین بهین معاینه کرد تقریب و تمهید اضافهٔ مشاهرهٔ والدم بعرض فیض معرض والا رسانید بفضله مقرون باجابت گردیده حکم آن مفوض بشرف الملک مرحوم گشت ، اما از آنجا که تعیینهٔ ذات البین هردو عالم موصوفین نبود تا چند ماه صورت این مدعا از پردهٔ کج دارد مریز جلوه ظهور نمود آخرالامر والدم ازان محسن عمیم الامتنان استیذان نمود که خود به نسبت بتحریک سلسله اینمعنی نزد آن مدار کار دیوانی رجوع نماید لیکن ازین آهنگ بمقتضای دل زدگی آن مظهر عار و ننگ ممنوع گشته بحکم النصیب ما یصیب بر رزاق علی الاطلاق توکیل و اصلاح کار خود بکارساز حقیقی تحویل ساخته این بندهٔ ناخوانده را از نیلور جهت تربیت و تدریس کتب متداوله و تعلیم خط و دیگر ادب مشهوره طلب فرمود۔

شرح نامهٔ عظمت نشان وزیر سلطان روم درجواب عریضهٔ جناب والاجاه جنت آرامگاه مرقوم چهاردهم رجب المرجب سال یکهزار دوصد و سه هجری که بنام نامی نواب والاجاه در عهد نواب رحمت مآب پرتو صدور انداخت و بیان خط فرحت نمط نواب

گورنر جنرل بہادر بنگالہ درباب استقلال جلوس میمنت مانوس بر مسند الکۂ کرناٹک کہ بورود محمود دامن احباب و ہواخواہان را بگلہای نشاط مملو ساخت

چون سال یکہزار و دوصد و شانزدہ ہجری جناب رحمت مآب بشرف تمکن مسند ریاست ملک کرناٹک نامور گشت در ہمون سال نامہ شرف ہنگامہ وزیر حسب الحکم خاقان دین پناہ و زینت بخش سریر خلافت و شہنشاہی ، زیب افزای افسر سلطنت و ظل الٰہی موید شریعت غرّای احمدی مروج ملت بیضای محمدی خسرو عالم عالمیان خدیو زمین و زمان ، دین پرور ، عدالت گستر ، ظل رحمت خالق اکبر ، سلطان البرین ، خاقان البحرین ، خادم حرمین الشریفین ، زادہما اللہ شرفاً و تعظیماً اباعن جد فخر سلاطین روی زمین ، السلطان ابن السلطان ، الخاقان ابن الخاقان ، السلطان سلیم خان ، ابن السلطان مصطفی خان ابن السلطان احمد خان خلد اللہ ملکہ و سلطنۃ در جواب عریضہ جناب نواب والاجاہ جنت آرامگاہ کہ بنام شاہ مشتمل استدعای خدمت وانشی حرمین الشریفین ، و استجازت ترمیم و تعمیر روضۂ مقدس و مطہر جناب حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ واصحابہ وسلم و گنبد حضرت غوث الثقلین مقبول کونین از طلاکاری و دیگر چند ابواب خیر در مناسبہ اوقات و محتوی

صدور تاکید مشید شاہ بکارپردازان و اہلکاران آن اماکن تقدس
نشان دربارۂ اجرای امور معروضہ مسطورہ و محافظت زایران بیت
اللہ کہ ازینجا میروند بدین مضمون کہ مادامیکہ دران بقاع شریفہ
اقامت ورزند معین و محافظ ایشان باشند ، و اگر کسی از آنہا
راہ بملک بقا بپیماید مال و اسباب او را در حیطۂ تصرف خود
نیارند در سال یکہزار و دو صد و سہ ہجری. بسمت ابلاغ پیوستہ
بود موسوم اسم اشرف نواب والاجاہ در ریاست نواب رحمت
مآب ، و ہم خط فرحت نمط نواب معلی القاب[1] موشت نوبل
مارکوئیس ولزلی گورنر بہادر بنگالہ متضمن استقلال جلوس میمنت مانوس
اسمی جناب نواب ممدوح مع جواہر زواہر و خلعت و یک زنجیر
فیل ہجدہم رمضان المبارک سال یکہزار و دو صد و شانزدہ ہجری
بہمراہی نواب گورنر کلیو صاحب بہادر مع سرداران عالیشان و
عمدگان فراست نشان و شوکت و حشمت بسیار و کروفر بیشمار
بدربار فیض مدار شرف اصدار ورود استبشار فرمود و در آن
روز و شب برای جشن از حکم خداوندی ہمگی جلوی سرکار شوکت
دثار و تمامی ارکان و اعیان و ملازمین عبودیت ارتسام چہ
از خواص و عوام حاضر دربار فیض مدار بودند و نذور و پیشکشہای
این نوید فرحت جاوید گذرانیدند و جنرل بورر صاحب بہادر کہ
با فوج ظفر موج کمپنی از سولدات ولایتی و سپاہ ہندی برای
پہرجات و حفاظت جناب رحمت مآب از خوف اعدا و

(۱) سولدات لفظ فرانسیسی بمعنی سپاہ

بجهت جلوی سواری خاص در چیپاک سکونت میداشت به تعظیم
این هر دو امر خجسته اثر صفوف افواج آراست و از ضروب
اتواب شادیانهٔ سرکار کرامت آثار و توپهای همراهی جنرل بهادر
و اتواب قلعه که افزون تر از صد ضرب سرزده دمادم دخان
حسرت از دمدمهٔ سینه حقد گنجینه حساد برخاست کارپردازان
دولت همگی فوج را بانعام اندازهٔ مقام هر یک نواختند و رفقا و
ملازمین قدیم را بمناصب مناسب هر کدام سرفراز ساختند مخفی
نماند که در عهد گورنر بهادر موصوف از ششم رمضان سال
یکهزار و دو صد و هفده هجری نظر بر شوکت و حشمت این در
خانه مرحمت نشانه بر دوازده هزار هون مقرره ماهیانه منجمله خمس
سالیانه در عوض ضبطی ملک کرناٹک چهار هزار هون افزود گردید

بیان وصول این نیاز گنجور بمدراس خجسته اساس از نیلور اعنی بجناب افاضت نصاب قبله گاهی و مهاجرت حضرت والدهٔ ماجدهٔ شفقت پناهی و ذکر انسلاک من هیچمدان در زمرهٔ تلامذهٔ خالم محی الدین صاحب خوشنویس

حینیکه عمرم از دوازده سالگی متجاوز نگشته و پندنامهٔ حضرت
شیخ فرید الدین عطار قدس الله الاسرار از جناب حافظ حاجی محی الدین صاحب

مرحوم میخواندم، آن آدم[۱] والد عبدالکریم نام که هنگام طفولیت به ملکی[۲] و
و خدمت گاریم مامور بود برای طلب من از مدراس فایز نیلور
گردید وصولش مغتنم شمردهٔ نظر بشوق مشاهدهٔ عجایب سفر
و تمنای معاینهٔ[۳] مدراس نضارت اثر که در دل داشتم شادان
و فرحان گردیدم و بلحاظ فراق و تصور افتراق والده ماجدهٔ
که در سایهٔ شفقت پایه اش تا مدتی بچندین ناز و نعمت
پرورش یافته و گاهی دور و مهجور از جناب والایش نشده
بودم خیلی هراسان و ترسان گشتم تکیف از فرقت سراپا حرقت
من سفرگزین که بام و شام مدنظر عطوفت اثر جناب او بودم
حزن و ملال راه یاب خاطر نوازش ذخایر او شده باشند زبان
در تقریر این حال قاصر و قلم از تحریر این مقال قاصر است
الحاصل جناب والده ام باچشم اشکبار و دل بیقرار مرا بصیانت
حافظ حقیقی و ضمانت ضامن تحقیقی سپرده رخصت و بخضوع
و خشوع دست برداشته درحق من دعای حصول خیر و برکت
بحضرت مجیب الدعوات نمود و من گاهی گریان و زمانی خندان
بیرون خانه آمده در باطن بازاد حفاظت جناب کبریای الهی
و بدرقهٔ اعانت حضرت رسالت پناهی و در ظاهر بصحابت آدم
فرستادهٔ قبله گاهی در شهر محرم الحرام سال یکهزار و دوصد و هفده
هجری به سمت مدراس پے سپار و راهی گشته در عرصه یک
هفته بحضور شفقت گنجور والد ماجد مشرف و از سعادت پابوس

---

(۱) آن آدم (۲) بلکه (ما) (۳) معاینه (ما)

جناب خالم که قبل ازین گاهی او را ندیده بودم مستعد شدم و پس از ادراک آداب ملازمت بزرگان و عمدگان روز دویم یا سیوم به جناب با عزو جاه مولانا مولوی محمد باقر آگاه همراه والد ماجدم رفتم آن جناب فضیلت انتساب نظر بر عزت افزائی مجرد مشاہدۂ خاکسار بمقدار برخاست و بنده از راه ادب دست بسته سر خود در کنار مرحمت آثارش فرو کشید و بادای تسلیم سعادت تعظیم پرداخته جانشین ادب گاه حضورش گردید آنجناب بعد قیل و قال بزرگانه چند کلمات موعظانه در باب تقید نوشت و خواند بنده تاکیداً[1] با پدر بزرگوارم فرمود و بنده وقت عنایت بایذان رخصتانه بدست خاص اجازت گاه گاه حاضر شدن حضور علم معمور و پیشگاه رفیع پایگاهش گرفته بمکان خود مراجعت نمود، دران حین باقتضای شوق موفور باوصف تصمیم عزیمت[2] خالم سمت چتور جهت ادای طوی خال خردم کتابیکه هنگام خروج از نیلور میخواندم باز بامشق خط عربی نزد جناب ممدوح آغاز نمودم؛ و بعد چند روز همراه خالم بمعمورهٔ مزبور رفتم پس از وصولم بمعمورهٔ مذکور از رهگذر عارضهٔ رمد رخ داد چندی شغل درس و مشق بمعرض تعویق درآمد چون خالم بسرانجام همگی مهام متعلقهٔ خود قریب دو ماه درانجا بساط سکونت چیده وقت معاودت منعم نواز خان فرزند کلان وغیره را برای اکتساب علم و فضل همپای خود گرفته داخل مدراس گردید احقر العباد مجدداً افتتاح درس کتاب و مشق خط عربی نمود

(۱) تاکیدا (ما) (۲) تصمیم خالم (ما) (۳) رمد ورد که خدا ہی طرام (ما)

ہرگاہ والدم و خالم بعد امضای چند ماہ صورت سکونت دایمی بمقتضای تعلق معاش درینجا دیدہ آدمان را بطلب متعلقان خود روانہ نیلور و چتور کردند و بعد تجسس تمام خانہ وسیع از کرایہ بدست آوردند و والدم قریب وصول متعلقان خویش یعنی والدہ ماجدہ وغیرہ کہ اتفاق آمدن ایشان چند روز پیشتر از رسیدن متعلقان خالم صورت بستہ بود از خانقاہ برآمدہ بخانہ کرایہ کہ محاذی خانہ سالک طریقہ انیقہ قدیمانہ و بیدریس؟ بندیان فرزانہ و یگانہ، جناب مولوی عبدالقادر صاحب مرحوم بود فروکش نمود، و پس از انقضای روزی چند وابستگان خالم ہم در رسیدہ در ہمانخانہ با ما سکونت ورزیدند و باتفاق تا قریب سہ سال اقامت میداشتند دران زمان مطابق قرارداد نیاگان والا نژاد رسم فرخندہ صوم جناب صاجزادہ ولی عہد[1] فخرالامرا اعظم جاہ در سن یازدہ سالگی سال یکہزار و دوصد و ہجدہ ہجری بہ انتظام تمام و زیب و زینت تام و تقسیم نورہای طعام و ترتیب مجلس خاص و عام بوقت سحر و شام حسن انصرام پذیرفت۔

بیان ورود نامہ طمانیت علامہ پادشاہ انگلستان درباب استقلال ریاست بنام نامی و اسم سامی جناب نواب رحمت مآب

بفضل جناب الٰہی جل جلالہ و اعانت رسالت پناہی[2]

---

(۱) ولی عہد اعظم جاہ۔ (م)

غم نوالہ روز دوشنبہ تاریخ ہفدہم ماہ ذیقعدہ سال یکہزار و دو صد
و نوزدہ ہجری ٹون میجر صاحب پیش از طلوع نیر اعظم فروغ بخش
عالم وارد حضور لامع النور گشتہ ہمگی جلوی سرکار نامدار ہمپای خود
بباغ کمپنی برد و بعد برآمد وقت دو گھڑی روز فوج[1] فیروز
کمپنی مع سولدات و سواران باریگاٹ از دروازۂ دیوانخانہ ہمایون محل
تا دروازۂ باغ مذکور بہر دو جانب شارع عام محاذی یکدیگر صف
زدند و ہم چار ضرب توپ اندرون باغ خاص متصل آبگیر یکہ
مہندی گنٹے نامند قایم کردہ شد نیز سایر ملازمین سرکار فیض آگین
از اعلی تا ادنی حسب الحکم معلی لباس نفیس و مصفا پوشیدہ
بدربار مکرمت مدار حاضر گشتند و بر مقام خودہا نشستند درین اثنا
ٹون میجر صاحب نامۂ نوازش مقرون طمانیت مشحون بادشاہ جم
حشمت، داراسپاہ، کیخسرو شوکت، فریدون بارگاہ، انگلستان نضارت
بنیان متضمن استحکام و استقلال ریاست کثیر الاضافت بنام نامی
و اسم گرامی بندگان عالی متعالی نواب عظیم المرتبت کریم النفس
عالی درجت در عماری باخود داشتہ وجلوی سرکار بترتیب ہمراہ
گذاشتہ و جناب والاشان خیرت نشان نواب گورنر بنٹنک معہ
بانوی خود و اڈمرل صاحب و دیگر سرداران جلیل الشان از
اہل قلم و اہل شمشیر و چند خاتونان لطافت شیون برای ادای
چشم روشنی یعنی مبارکباد عقب فیل عماری بر بہلہا نشستہ از باغ
مسطور جلوریز گشتند، پس جناب صاحبزادۂ ولی عہد نواب

---

[1] فیرور (؟)

بلند اقبال ما و جناب شرف الملک با جاه و اجلال تا درب باغ خاص استقبال[1] نموده به تجمل شایان و طمطراق نمایان به حضور فیض گنجور آوردند دران حین نشاط آگین نواب معلی القاب از جلوس گاه سراسر موہبت شمشیری بدست که آنرا دہوپ نامند تعظیمًا پیش آمده بمہابت و سطوت تمام منتظر ورود خط مکرمت نمط و ملاقات گورنر بہادر معزی الیه بزینه دارالاماره رونق قیام می افزود و چون نامه اشفاق علامه رسید و ملاقات گورنر بہادر ممدوح وغیره صاحبان عالیشان موافق مرسوم بظہور انجامید از آنجا با دستگیری گورنر بہادر تا تخت طلائی و مسند امرائی که بقدر انفاع کرسیها مرتفع گردیده است تشریف آورده جناب گورنر بہادر را برکوچ مخملی متصل تخت نشانده خود بدولت بر تخت طلائی مذکور شرف جلوس میمنت مانوس فرمود جناب گورنر معزی الیه نامه معظمه را از صندوقچه برآورده خواست که بدست مبارک جناب نواب والا خطاب بدہد ، ناگاه جناب نواب فیض انتساب سبقت کرده فورًا از تخت فرود آمده نامهٔ موصوفه را بدست خود گرفته جہت قرأت به مستر جان باٹلی میرمنشی دارالانشاء انگریزی داد بستر مذکور بر چوکی مخمل سرخ ایستاده (ق ۹ ب) زبان بقرأت کشاده مسامع زبان دانان انگریزی را از اسماع مضامین و معانی رنگینش نواخت ، و راجه خوب چند میرمنشی ترجمه فارسی آن بر ہمان چوکی ایستاده باآواز بلند و فصاحت دل پسند خوانده جان

(۱) اقبال بدست که آن را (ما) (۲) آورده (ما)

و جنان سامعین حاضرین را بسرور موفور مسرور ساخت بحمدالله ثم
حمدالله بعد خواندنش جناب گورنر دانش پرور و اڈمرل صاحب و
دیگر سرداران ذی شان و بانوان لطافت نشان بقانون خویش
مراتب تهنیت مودی ساختند ، اتواب[1] مبارکباد در باغ سرکار
و بر قلعه و بر تمامی جهاز وغیره و سه شلک تفنگ ها از فوج
حاضرالوقت سر شد ازان بعد حضرت بندگان عالی متعالی جناب
گورنر بهادر و اڈمرل صاحب و جمیع سرداران و خاتونان نزاکت
توامان را بنا بر تناول برکفش یعنی طعام چاشت همراه خود بحجرهٔ
نعمت خانه برد و درآنجا برمیز برکفش اطعمهٔ گوناگون و فواکه بوقلمون
آنقدر چیده بودند که گاهی بنظر احدی صورت این چنین تکلف
جلوه نه نمود چنانچه همگنان بعد فراغت از تناول طعام پیش تخت
فرخنده فرجام جمع آمده استادند ، بندگان حضرت نواب ذی مکرمت
جناب گورنر صاحب والامناصب و خاتون خجسته منظر و چند
سرداران معتبر را خلاع فاخره و عطر و گلاب و گلها وغیره
مرحمت نمود و بدیگران فقط از عطر و گلاب و گلها و بیره‌های
پان تواضع نمود ؛ بعد رخصت ایشان خود بدولت باز برتخت
زراندود جلوس سعادت آمود نموده باخذ نذر[2] همگی ملازمان سراپا
ارادت و سرفرازی و عزت افزائی بندگان لازم الرعایت متوجه
گشت ، دران میان از راه نوازشات خداوندی پدر بازوی
محترمه خود نصرت جنگ را بخطاب مشکوه الملک نصیرالدوله و

(۱) و تواب (ا) (۲) نذور (ما)

عطای جیغه زمردین و نوبت بدستور نواختن بر پشت جین عنایتش
و جناب مولوی محمد غوث صاحب را بخطاب شرف الملک شرف الدوله
مولوی محمد غوث خان بهادر غالب جنگ و مرحمت جیغه و
آفتاب گیری و نوبت مطابق قاعده مسطوره و عمادالدین محمد خان
ظفریاب جنگ را بخطاب عمادالدوله سرفراز و معزز ساخت و رای
خوب چند میرمنشی را از خطاب رای رایان راجه بهادر و عنایت
یک راس اسپ خاصه و خلعت مهربانی[1] و دوشاله نواخت
و دیگر ملازمان ذی مرتبت و اهل خدمت فراخور رتبت
بعطای تشریفات و خطابات و انعامات و دوشالهای بیشمار مشمول
مراحم و مبذول مکارم گردیدند و درشب آنروز بزم جشن طرب
و شادمانی این کامرانی بفرط تکلف و تزئین و رقص و سرود
دلنشین آراسته شد و در تمامی آبادی مدراس جمعیت اساس و
دیگر بلاد مثل آرکاٹ و ساتکڈه و نتهرنگر وغیره شکر شکر این
نوید بهجت جاوید[2] تقسیم پذیرفته کام و زبان هریکی از سکنای
دور و نزدیک حلاوت متکاثر بهمرسانید و لب دهان حاسدان
را پر از تلخی های حسرت وافر گردانید

بیان حالات راقم وغیره که بعد از ورود نامهٔ موصوفه بظهور آمده

جناب خالم برای جبر نقصان مشاهره خود که بعد انعقاد

---

(۱) مهربانی (ما) (۲) جاوید برادها (ما)

نکاح مبارک النسا بیگم مرحومہ مثل درماہۂ سایر ملازمین بعرض تخفیف آمده بود در جناب شرف الملک آمد و شد می داشت ، در خلال این حال از سفارش جناب موصوف و بذریعۂ ثبوت قدامت و انتساب او بسرکار جناب نواب امیرالامرا فردوس مکان و بواسطۂ تحقیق ارادت بمعرفت او در جناب قدسیہ نظر برفاقت او با نصیرالدولہ شکوه الملک در وقت اسیریش کہ مع توابع خود اسیر پنجہ سطوت نواب حیدرعلیخان بہادر گشتہ از چندرگیری سمت بالاگھاٹ رجوع نموده بود بخدمت اتالیقی صاحبزادۂ عالی پایگاه نواب اعظم جاه مقرر و ہم بہ تعین اسپ سواری از سرکار مفتخر گردید ، معہذا بعلت وقوع تاخیری در رسیدن از میلاپور بہمایون محل جہت ادای نوکری حکم والای جناب رحمت مآب بوساطت جناب مدارالمہام حاصل نموده مع توابع خود والدم از آنجا برآمده در انجیر باغ بہ مکان مستعار سرکار سکونت ورزید و گاه گاه در اوقات عدم حضور سید محمد غوث خان صاحب خوشنویس کہ از تلامذۂ او است و جناب سید عبدالقادر صاحب خوشنویس در تعلیم خط و تدریس کتب فارسی بہ صاحبزاده والاگہر ممدوح نیابتاً مشغول شدی و رفتہ رفتہ بتعلیم و تدریس صاحبزادۂ موصوف و صاحبزادۂ دولت پناه عظیم جاه بالاستقلال مامور گشت و آخر بمرتبہ اوستادی نواب جوان دولت و جوان سال سلمہ اللہ المتعال پیوست ، و چون والدم وغیره یعنی ما ہمہ متوسلان حضرت آگاه ہم از ابتدا بقصور درماہہ مبتلای انواع رنج و عنا و از

ملاحظہ قلت آمد و کثرت خرج پیچ و تاب کش شکنجہ تشویش صباح و
مسا بود ہم این تخفیف عام کہ از نکاح مبارک النسا بیگم صاحبہ بوقوع
انجامید علاوہ بران گردیدہ غوطہ خوار چارموجہ فرط تکلیف و اضطرار
و غریق بحر ناپیدا کنار عسرت بسیار کردانید، و راہ امید وصول
بساحل نجات بدستیاری فلک رفاہیت از ہیچ جائی نکشادہ در تہ
یاس مطلق نشانید از آنجا کہ پدرم باین حالت پر ملالت نظر بر
استنکاف و انکار مزاج حمیت امتزاج جناب آگاہ خود را
جہتہ افزایش مشاہرہ بدرکسی از کارپردازان سرکار فیض مدار
رسانیدن و بتوسل احدی از اہل کاران دربار دُرّین[1] باب
سفارش کنانیدن نمی توانست ناچار بدار قناعت اقامت ورزید و
باعانت اجرت کتابت بساط اوقات می پیچید در وسط چنین حال
تشتت اشتغال کتاب بوستان نزد جناب طاہر مرحوم مغفور و کتاب
گلستان وغیرہ چند نسخہای خرد از عقاید و فقہ بحضور خالم میخواندم
و مشق خط نسخ ہم تا حرف ہا رسانیدہ بودم اما بسبب ضیق معاش
بران خط نسخ کشیدہ استنساخ کتب مستاجرہ متوجہ شدم قضا را
دران ہنگام عسرت التیام مربی ما یعنی جناب مولوی محمد باقر آگاہ در
سال یکہزار و دوصد و بیست ہجری داعی اجل را لبیک
اجابت گفت و دلہای ما را از ناوک غم و الم سفت ازان
بعد بذریعہ الطاف شرف الملک مرحوم نقصان مشاہرہ والدم کہ
پیشتر بظہور آمدہ بود بکمال انجامید و رسم خجستہ نظم جشن

(۱) دربنیات (ہا)

بسم اللہ خوانی جناب صاحبزادۂ خرد سراج الامرا نواب عظیم جاه بآئین[1] بہین، و عطای خلاع از جامہ خانہ نوازش آگین و تقسیم توره ها و جائزه ها بحسب مراتب ہر کس از ملازمین بتاریخ بیست و هشتم جمادی الاول در سال یکہزار و دو صد و هشت و یک ہجری زینت سرانجام یافت -

بیان درخوردن والدم باعماد الدین محمد خان بہادر ظفریاب جنگ عماد الدولہ بدرخواست قریہ بطور اجاره از تعلقہ خان موصوف از اہل کمپنی باجاره گرفتہ بود و برآمد دیگر مطالب ذاتی خود و اتفاق ملاقات با دو برادران باخان موصوف در ضمن آن

چون پدرم دید کہ سایۂ شفقت پایہ حضرت آگاه زوال پذیر گردیده و کسی در ظاہر معینی و در امر استکتاب دلیلی نمانده، باخان موصوف کہ دران ایام از باعث مختاریت ثابت جنگ بکارپردازی دولت سرای جناب قدسیہ عنان اسپ آمد و رفت او از کمی التفات جناب قدسیہ باز کشیده و رونق بازار اقتدارش کاہیده و شہرت عزت و اعتبارش بانحطاط رسیده و میلان طبعش در حب مفرط دنیای پرزور و جر منافع ہر نوع

(۱) بآئین زما، (۲) جائزه زما،

تجارت نزدیک و دور به نهایت انجامیده بود از وساطت جناب
طاهر صاحب خوشنویس و حاجی حافظ محی الدین صاحب که دران آوان
به تحفظ قرآن مجید استاذ خان موصوف بود ملاقات نمود و بر طبق مرکوز
خاطر خود قریه ازو باجاره گرفته چند سال در سعی و تردد زراعت
وغیره آنجا متوجه گشت از انجا که بخت ناساعدت و تقدیر با تدبیر
ناموافقت می داشت از عدم باران رحمت بجای منفعت کثرت
مضرت صورت بست ، درین عرصه پدرم خواست که قصیده
هندی مولفه خود بتوصیف جناب قدسیه از استعانت و توسل
خان موصوف بحضور جناب ممدوحه گزرانیده درباب استحصال
اتالیقی صاجزادهٔ دولت پناه عظیم جاه سلمه الله سعی نماید چنانچه
خان موصوف ازراه الطاف التماس والدم قبول نموده بیش از
یک سال از ایام رسم بسم الله خوانی والایش مساعی موفوره بکار برده
در اجابت این معنی از همشیره خود یعنی جناب قدسیه عهد محکم
گرفت و بوقت موقت یعنی بعد انصرام مُهام[1] جشن رسم مسطور
یاد ده جناب قدسیه گردیده والدم را از شرف خدمت اتالیقی
مشرف گردانید و والدم هم هر روز بحاضر باشی جناب صاجزادهٔ
والاشان سرمایه اندوز مباهات می شد و در حینیکه والدم بتقاریب
اعیان و بملاقات خان موصوف تشریف می برد رباعیات شاعرانه
گفته و از دست ما هر دو برادران بآئین خوشنویسان نویسانیدهٔ
همراه خود برده به خان موصوف میدهانید و خان موصوف بطور

(۱) چهام (ما)

عیدی دو دو روپیہ بما مرحمت میفرمود و دران زمان سن من چیزی کم و بیش شانزده ساله و سن برادرم چهارده ساله بود و کتاب بوستان که از جناب طاہر صاحب میخواندم تمام نگشته تا یکسال بیمار مانده شانزدهم جمادی الاولے سال یکهزار و دوصد و بیست و دو ہجری از تسلیم جان بخالق انس و جان ابواب غم و الم بر دلهای والدین وغیره کشود ناگاه درین حال خان موصوف را شوق تجارت جنس مچهلی بندر گریبان گیر خاطر عاطر گردید و حافظ محی الدین صاحب را بروانگی سمت بندر مذکور جهة آوردن جنس آنجا مقرر گردانید حافظ صاحب موصوف از رهگذر(۱) نابودن مرد مقتدر(۲) و محرم باستجازت(۳) والدم من اضعف العباد را بخانه خود در میلاپور گذاشته عازم بندر مسطور گشت و بمن بملاحظه وقت فرصت و دست داد تخلیت در حفظ قرآن شریف اشتغال ورزیده تا بازگشت حافظ صاحب معزی الیه ربع قرآن مجید را حفظ کردم و بعد از مراجعتش بخانه خویش آمده بحضور والدین حسب عادت سکونت گرفتم و لیل و نهار متوجه حفظ قرآن گشتم پدرم و خالم بمن فرمودند که بدون ادراک قوانین تجوید قرأت قرآن مجید نازیبا و از طراز حسن معراست باید که از مقتدای قاریان یگانه قرای این زمان واقف روایات حفص مربی شایقان پر نقص زبدۂ حاملان کلام الہی جناب مولینا حافظ شیخ محمد مکی بآئین تجوید بخوانی و مخارج حروف بدانی پس نقش شوق تعلم آن در لوح

(۱) بگذر (ما) (۲) مضمد (ما)؛ (۳) باسجات (ما)

خاطرم صورت بست و ذوق حضور خدمت فیض درجتش در دلم فراهم نشست ، و چون دران زمان آن فضیلت نشان اکثر بحضور صاحبزاده عالیشان نواب عظیم جاه دام اقبالهٗ بتعلیم قرآن حاضر می بود قائد قسمتم بدین ذریعهٔ منیعه بآن آستان دولت و اقبال رهبری فرمود -

بیان ابتدای باریابی این حقیر نیاز توامان در دبیرستان تادیب نشان جناب هردو صاحبزاده فیض رسان عالمیان بدبیعهٔ حفظ قرآن و ظهور نوازشات این امیر والاشان بتدریج زمان برحال من ذره سامان به یمن کلام حضرت ایزد سبحان

جناب خالم درسال یکهزار و دو صد و بیست و یک هجری اجازت احضارم بدبستان فیض نشان جناب صاحبزادگان والا شان اعنی نواب اعظم جاه رضوان مآب و نواب عظیم جاه سلّمه الله الوهاب بتقریب تعلیم قرآن شریف از جناب قدسیه حاصل کرده روزی مرا همراه خود برده بجناب عظمت انتساب محترمه ممدوحه و بحضور فیض معمور هریکی ازین صاحبزادگان والا تبار خجسته اطوار خوش اخلاق نیک کردار ، برگزیدهٔ امرا زادهای نامدار، شفیق قدرافزای

عالیمقدار، قدوهٔ حکماء با عز و وقار، اسوهٔ جوادان روزگار، سرآمد مهذبان[1] فطانت شعار، سر حلقهٔ ادیبان شیرین گفتار، متشنای دانشوران فراست آثار، پیشوای قدما نوازان کرمت دثار، منتخب رهروان طریقهٔ انیقهٔ[2] اصحاب کبار، خلاصه محبان صادق الولای اہل بیت اطہار، نذور[3] گزرانیده بخدمت حافظ صاحب ممدوح گذاشت، پس من ہر روز حاضر حضور، و مودی مجرای ہر دو صاحبزادہای نوازش دستور گشته روبروی جناب صاحبزاده بلند اقبال عظیم جاه خوش خصال سلمه الله المتعال از جناب حافظ صاحب موصوف مبرور و در بعضی احیان از صاحبزادهٔ اشفاق بنیان، جناب حافظ عبدالعلی صاحب خوش الحان، سلمه السبحان ق اا ب، مستفید درس قرآن اعجاز نشان، میشدم و با وصف حاضرباشی لیل و نہار بسبب عنایات بسیار آن برگزیدهٔ ولی نعمتان مکرمت آثار در عرض دو سال حفظ قرآن ساختم، اما بمقتضای استلزام حضور جنابین موصوفین بضبط آن کماحقه پرداختن نتوانستم، و چون بحضور جناب قدسیه جهت ادای فاتحه ختم عرض کردم، از راه فرط عنایات علیه بعطای مبلغ صد روپیه سرفراز گشتم و به تربیت جشن اختتام قرآن عظمت نشان بحضور چند بزرگان و دوستان در دیوانخانه فاضل کامل، صوفی صاف دل، عارف حق آگاه، واقف اسرار لی مع الله جناب شیخی و اوستادی مولینا مولوی محمد وجیهه الله

---

(۱) مهذبان (ما) (۲) طریقهٔ اصحاب (ما) (۳) پیشکش ہا (آ)

قدس اللہ سرہ بالوازمۂ سماع کہ جناب ممدوح جلیل الشان برطریقۂ ابوالعلائیہ شایق آن بود پرداختم ، و فاتحہ مفتح ختم فلاح بحضور شیخی و استاذی جناب حافظ محمد مکی صاحب خواندم ، و دعای خوبی دوجہان این خداوندان از تہ دل بجناب مجیب الدعوات بے مثل نمودم و چون مابین حفظ در مسجد کاٹ باوا کہ سرراہ جام بازار واقع است ، چند اجزای قرآنی کہ بہ خیر حفظ درآمدہ بود در نماز تراویح قرات می کردم ، بفضلہ تعالی در سال اتمامش نیز بحسب معمول در ہمان مسجد آغاز تراویح کردہ بودم کہ حکم جناب قدسیہ جہتہ استماع قرآن مشفقی و مکرمی صاحبزادہ حافظ عبدالعلی صاحب کہ برای خواندن تراویح در مکتب خانۂ جناب صاحبزادۂ ممدوح مقرر شدہ بود شرف نفاذ یافت ، ازانجا کہ من وقت افتتاح حفظ نیت للہ خواندن کردہ بودم ، بلحاظ شکر آبی[1] جناب قدسیہ نسبت بخود از عدم اخذ زر مقررۂ سامع شکنجہ فرسای تشویش خطیر گشتم ، دریں حالت پر فکر و ملالت جناب مولوی عبدالقادر صاحب مرحوم و مغفور مصلحتاً مجوز شد کہ نظر بر بد آمد مزاج فیض امتزاج جناب قدسیہ گرفتن چنین زر و صرف آن للہ ہیچگاہ عنداللہ مواخذ نخواہد گشت ، بناء علی ہذا نظر بامتثال حکم جناب قدسیہ بسرعت سریعہ در پنج شش روز از ختم قرآن شریف فارغ شدہ متوجہ سماعت حافظ صاحب موصوف گردیدم ، پس بعونہ تعالی روز ختم

---

(۱) شکر آبی کنایہ از رنجش اندکی ہم ہست کہ درمیان دو دوست واقع می شود (برہان) (آ)

تراویح جناب قدسیه بسمع قرآن مجید تشریف آورده بحجرهٔ ہمان مکتب شرف جلوس بخشید و بعد انفراغ از فاتحہ ختم مرا بخواندن چیزی از آیات قرآن شریف حکم فرمود ، حسب الامر جلیل القدرش چند آیات اعجاز سمات با رعایت قوانین تجوید برخواندم ، سماعت فرموده صوت و لحن من با قواعد قرات نہایت پسندید ، بحافظ محمد مکی صاحب بے سعی و سفارش کسی گفتہ فرستاد کہ این تلمیذ شما را بجناب نواب معلی القاب بندگان عالی متعالی عرض نموده دخیل جرگۂ ملازمان و منتبین جناب صاحبزادهٔ خرد والاشان یعنی عظیم جاه خواہم نمود (ق ۱۲ الف) چون دران روزہا تسلط عبدالغفار بہادر ثابت جنگ بسرکار فیض مدار جناب قدسیہ و جناب معلی القاب بندگان عالی متعالی بیش از بیش و دل جناب صاحبزادهٔ کلان از عدم تصفیہ و مجبور ساختن خان مسطور بذریعۂ تربیت شب و روز [1]ریش در ریش و کثرت آمد و رفت راقم بحضور جناب صاحبزادهٔ موصوف بر خاطرش شاق و سوء ظنش نسبت براقم در ترغیب جناب صاحبزادهٔ ممدوح بر عناد و افساد کارہای خود مالایطاق و ہم ازین سبب او را با راقم عداوت قلبی بیشتر و مالایفاق بود شاید این مامول تا چہار سال در حجاب لیت و لعل مانده جلوهٔ ظہور ننمود ، حتی کہ ہرگاه این اضعف الانام در سرانجام مہام مرجوعہ خود

---

(۱) شب و روز ریش (م)

بیاد دہی جناب قدسیہ عرایض مع اشعار ہندی میگذرانید، خان مسطور از راہ خصومت باطنی خار ممانعت درراہ[1] برآمد کارم میکاشت درین عرصہ صاحبزادۂ خرد والاگہر بلنداختر نیز حفظ قرآن شریف بانجام رسانید ، و توجہ خاطر خطیر بخواندن کتب نحو و صرف و فارسی وغیرہ منصرف گردانید

بیان حصول شرف ملازمت باسعادت جناب نواب رحمت مآب علیہ الرحمۃ باین ذرۂ بیمقدار اول بار و دیگر سوانح و روداد قابل اظہار

ہرگاہ جناب شرف الملک مرحوم بتاریخ یازدہم رمضان المبارک سال یکہزار و دوصد و بیست و سہ ہجری از خدمت دیوانی معزول شد ، بر دل والدم از ظہور این امر و یاس حصول مکنونات خاطر از اضطراب غایت و تشویش لانہایت لاحق گردید و درہمین سال مزاج وہاج جناب رحمت مآب باستیلای عارضۂ ہکچہ[2] متکسل گشت ، بعد از یک ماہ سیزدہم محرم الحرام سال یکہزار و دوصد و بیست و چہار ہجری غسل صحت فرمود پس ازین چون مرضی مبارک جناب رضوان مآب برای گذرانیدن نذر[3] راقم

---

(۱) درراہ برآمد (ما)

(۲) ہکچہ بضم اول بروزن بقچہ جستن گلورا گویند و بعربی دفاق خوانند (برہان) (آ) (۳) پیشکش (آ)

و رسانیدن بسعادت ملازمت نواب ممدوح اقتضا نمود ، از
راه عنایات خداوندی ارشاد فرمود کہ بالفعل یک قطعہ جلی خوشنویسانہ
بگذرانی کہ ہمین مصلحت وقت است ، مطابق حکم قطعہ بتحریر
حدیث نبویؐ با رباعی ہندی گفتہ خود یعنی مَنْ اَنْفَقَ دِرْهَمًا
عَلٰی طَالِبِ الْعِلْمِ فَكَاَنَّمَا اَنْفَقَ جَبَلَ ذَهَبٍ اَحْمَرَ فِیْ سَبِیْلِ
اللہِ تَعَالٰی

رباعی

از فضل الٰہ غسل صحت
پایا ہے شہ عظیم دولت
سایہ رہے اس کا ہم پہ یارب
تا ہووے قیامت قیامت

طیار[1] نمودم پس آنجناب مرحمت انتساب بعد از تقریب جشن
صحت کہ ہمانروز بود وقت قریب نماز مغرب بجناب سید عبدالقادر
صاحب خوشنویس ارشاد فرمود کہ من بحضور نواب می نشینم باید کہ
شما راقم را ہمراہ خود گرفتہ باین تمہید کہ راقم از اجازت حضور
قدسیہ بمکتب خانہ صاحبزادۂ خرد بلند اقبال عظیم جاہ حفظ قرآن شریف
کردہ (ق ۱۲ ب) شوق طلب علم دارد پیشکش گذرانید ، جناب
موصوف بامتثال حکم خداوندی پرداخت ، چون قطعۂ مذکور در
حضور گذشت ، خود بدولت مستفسر احوال ولدیت راقم شد ،

---

(۱) قیامت قیامت بجناب سید الخ (م)

قادر صاحب خوشنویس از نام والد راقم و خدمت اتالیقی صاحبزادهٔ خرد معروضداشت فرمود می دانم و مگا راقم را حکم صادر شد که در نماز مغرب مقتدا شود، حسب الحکم بامامت استادم و مطابق مذهب سنیۂ شافعیه در ادای ارکان نماز پرداختم، چون جهر خواندن بسم اللہ در مذهب حنفیه مکروه است، پس از ادای نماز خود بدولت مخاطب براقم شده فرمود که چرا بسمله بصوت بلند قرات نمودی، شاید در نماز ما کراهت واقع شده باشد، عرض کردم وقت خواندن کتب فقه از جناب شرف الملک مرحوم معلوم شد که تا آنکه امام مطابق مذهب خود رعایت سنن و مستحبات نکند، نماز ماموین هر مذهب(۱) باولویت مودی نگردد چنانچه نزد عالم متبحر اجل، ممنوج علم و عمل، جامع معقول و منقول، کاشف فروع و اصول، فرد کامل فضلای متاخرین، مهر سپهر علوم دین متین، صاحب تصانیف فایقه و توالیف رایقه، واقف اسرار خفی و جلی، جناب ملک العلما مولانا محمد عبدالعلی قدس سره الولی، همین قول مرجح است، پس ارشاد شد که از تلامیذ شرف الملک هستی، عرض کردم آری، بعد ازین از زبان مبارک خود در تحسین و آفرین راقم در افشانی فرمود، روز دیگر سرگذشت گذشته پیش استاد ممدوح خود ظاهر ساختم، فرمود که اگر تذکرهٔ این مسئله وقت بودن من در حضور آید بخوب ترین وجهی باظهار لیاقت تو خواهم پرداخت و دران هنگام میمنت

(۱) با او اولویت (ما)

فرجام از پیشگاه والاپیش خلعت مدارالمهامی با قلمدان دستخطی بشانزدهم
ماه محرم سنه مذکور و خطاب جاهی بمقتضای عالی ظرفی بموجب
اطلاع بدربار شاه دهلی با وصف عدم اقتدار و فضیلت سلطنتش
موافق رسم بزرگان خود نوزدهم ربیع الاول سنه الیه بجناب
بهین صاحبزادهٔ عالی مقدار فخرالامرا مرحمت، و خطاب عظیم جاهی
بحکم همان دربار بادشاهی نوزدهم ربیع الاول سنه الیه، و
خلعت منصب بخشی گری مع شمشیر به پانزدهم شهر جمادی الاخری
به جناب کهین صاحبزادهٔ والاتبار سراج الامرا مکرمت شده، و
بعد ازین خطاب فخرالامرا به عمدة الامرا و سراج الامرا با میرالامرا
مبدل گشت -

بیان ورود نامهٔ صاحبان عالیشان کمپنی بهادر درباب استقلال ریاست بنام نامی متعالی القاب نواب عظیم الدوله

بعون ایزد سبحان تعالیٰ شانهٗ و امداد حبیب برگزیدهٔ
جهان اعلیٰ احسانهٗ روز مبارک جمعه بیست و هفتم شعبان سال
یک هزار و دو صد و بیست و شش هجری وقت هفت و نیم
ساعت روز بلند شده خط نوازش نمط صاحبان والاشان کمپنی
بهادر موسوم اسم سعادت لزوم جناب بندگان عالی متعالی نواب

(۱) با وصف اقتدار (ن ؟)

عظیم الدوله والاجاه مستر فالکنر صاحب چیف سکریتری و کرنل بارکلی صاحب
ٹون میجر در عماری سرکار با خود گذاشته (ق ۱۳ الف) و لطیف
بیگ خان مورچل بدست نشسته و جناب نواب گورنر سار
جارج بارلو بارونٹ بهادر و دیگر سرداران ذی شان بسواری
بهلها عقب فیل عماری بوده و سواران باڈیگاڈ و جلوی
سرکار همراه داشته با تکلف و تزئین موفور و شان وتجمل
نا محصور، از باغ ایوان نواب گورنر بهادر برآمدند و ازین سو
هر دو صاحبزادهٔ والا گهر جلیل القدر اعنی جناب اعظم جاه
و جناب عظیم جاه در عماری سبز و حافظ احمد خان بهادر بخواصی
نشسته، باستقبال نامهٔ مکرمت شمامه از میان دو صف
فوج کمپنی که از دروازهٔ دیوان خانهٔ همایون محل یعنی دارالاماره
تا دروازهٔ درآمد باغ خاص مقابل یکدیگر استاده بودند، تا
آب گیر(۱) اصطبل اسپان ترپ تشریف فرموده صحابت خط تقدس
نمط نزد زینهٔ دارالاماره رسیده نامه را از عماری فرود آوردند
دران زمان بشاشت عنوان حضرت بندگان عالی شمشیری از
قسم دهوپ بدست گرفته با مزید فر و شکوه تعظیماً از جلوس گاه
پیش آمده چشم بر راه ورود خط و نزول نواب گورنر صاحب
بزینهٔ دارالاماره زیب و زینت می بخشید و هم اهل خاندان
وسایر ملازمان از اعلی تا ادنی باستحظار دربار فیض مدارش

A (۱) آب گیر بروزن بادگیر تالاب را گویند و کوی که آب درانجا ایستاده باشد (برهان) (آ)

بهره اندوز می گشتند ، چون کرنل بارکلی صاحب و فالکنر صاحب
مع خط از عماری و نواب گورنر صاحب و سرداران دیگر از
اہل پہل ہا پائین آمده باجناب بندگان عالی از جوشش زادان
بقانون خود با معانقه و مصافحه ملاقات کردند ، پس حضرت
بندگان عالی دست نواب گورنر صاحب و جنرل صاحب گرفته
آورده بر کوچ مخملی نزدیک تخت طلائی که سابق وجه وضعش
مذکور شده جانب دست راست خود نشانیده و دیگر
سرداران را مثل کاس میجر وغیره که قریب بیست و پنج
کس بودند بشرف اجلاس بر کرسی ہاے ساده معزز گردانید
و بعد انقضای وقت دو سه دقیقه گورنر صاحب ممدوح خط
عظمت نمط کمپنی از دست کرنل بارکلی صاحب گرفته برای
دادنش بدست مبارک نواب والاخطاب برخاست نواب
معلی القاب و جمیع سرداران حضار محفل نیز جهت گرفتن
آن برخاستند و آن از دست نواب گورنر صاحب بدست مبارک
معلی القاب رسیدن همان بود و بیست و یک ضرب توپ
تهنیت بر قلعه سر شدن همان و نواب فیض مآب باجازت
نواب گورنر صاحب خط را بنا بر خواندن به مستر فالکنر داد، مستر
مذکور بر چوکی مخمل سرخ استاده خواند ، بعد خواندنش بیست و
یک ضرب توپ از سرکار فیض آثار قریب آب کندی[1] که به

---

(۱) آب کند زمینی را گویند که آب آن را کنده باشد و جاکہا و چرہا دران افگنده و آب گیر و آب انبار را نیز گویند – (۱۲)

چینی گنٹھ مشهور است سر شد و حضور برای خواندن ترجمه فارسی آن به راجه خوب چند بهادر میرمنشی حکم فرمود در آنوقت مستر فالکنر بعرض رسانید که ترجمه فارسی نیز خودم میخوانم ارشاد شد که بخوانی پس مستر مسطور بر همان چوکی استاده بآواز بلند خواند، بعد خواندنش بیست و یک ضرب توپ علاقهٔ کمپنی نهادهٔ متصل شمری[1] که مهندی گنٹھ نامند سر داده شد، و در فوج حاضرالوقت کمپنی و فوج سرکار سه شلک بنادیق سر بآواز کشید پس نواب گورنر صاحب و دیگر صاحبان منیع الشان بقاعده خود با جناب نواب معلی القاب ادای مراتب تهنیت کرده بر کرسی‌ها نشستند و حضرت نواب حین رخصت عطر و گلاب و طره‌ها و حمایل گل وغیره از دست خاص به نواب گورنر صاحب لطف نمود، (ق ۱۳ ب) و باقی سرداران را دسته‌های گل و گلاب و عطر وغیره از دست مستر فالکنر دهانید، و جناب بندگان عالی بیکدست خود دست نواب گورنر صاحب و بدست دیگر دست جنرل صاحب و نواب اعظم جاه دیگر دست گورنر صاحب شفیق گرفته تا لب فرش دیوانخانه مشایعت نموده رخصت فرمودند، پس نوازده ضرب توپ رخصتانهٔ نواب گورنر صاحب در سرکار سر شد و فوج و اتواپ کمپنی هم روانهٔ قلعه گشت، بعد ازان خودبدولت

---

(۱) شمری هرجای که آب استاده باشد

بر تخت طلائی جلوس اجلال فرموده از اہل خاندان و ملازمین
مرد خرچ و اہل قلم نذرہا[1] گرفته از تخت مطلا برخاسته بحجرهٔ
نعمت خانه تشریف فرما شد و درانجا نیز نذور[2] باقی مردم بنظر اقدسش
درآمد غرض وقت[3] اخذ پیشکش از راه مراحم و مکارم خداوندی
یکدست خلعت مہتابی مہرماتی و یک تہان کمخاب بیلدار و
یک دوشاله باعظم جاه دیوان اعلیٰ و موہبت و یکدست خلعت
مہتابی مہرماتی و یک کمخاب و یک دوشاله به عظیم جاه میرنجشی
مکرمت و یک خلعت کارچوبی و یک دوشاله به حافظ احمدخان
بہادر مرحمت گردید و مستر جان باٹلی میرمنشی انگریزی
بعطای یک خلعت مہتابی کارچوبی و یکدوشاله سفید و راجه
خوب چند بہادر میرمنشی از عنایت یک خلعت مہتابی کارچوبی
و دوشاله نارنجی سرفراز و معزز شد و باقی ملازمان عمده
وغیره عمده درخور خدمات کارخانه جات بعنایت خلاع و
جایزہا و شالہا که درآن ہنگام بمشابه گلیمہا شده بود کامیاب
و ممتاز گردیدند ، و ہم دران روز از حضور فیض گنجور توره
یکصد روپیه مع میوه و عطر گلاب و ہارہای گل به نواب گورنر
صاحب و فقط میوه بدیگر سرداران فرستاده شد و بنجاه
ارابهٔ شکر شادی و شادمانی ورود خط ہذا در تمامی محلات
مدراس محفوظ الاندراس یعنی در نزل کہیری و لنگرخانه و بیلاپور

---

(۱) پیشکش ہا (آ) (۲) پیشکش ہای باقی (آ) (۳) وقت نذر (م)

و چینتا دھاری و متیال پیٹھ و فرنگی کندہ تقسیم پذیرفت و بشب ہنگامہ سور و سرور از جمیع اہل ذوق و جور و مطربان باربد نوا و رقاصان ناہید لقا آرایش گرفت ، حاضران محفل فیض منزل از سماعت سماع و مشاہدہ رقص دیدہ را نور و دل را سرور افزودند -

ذکر فکر جشن سالگرہ نواب رحمت مآب بطریق اجمال و بیان صورت پذیری نوکری راقم و تقرر خدمت اتالیقی صاحبزادۂ عظیم الشان عظیم جاہ مع دیگر احوال

نواب رحمت مآب بعد رونق بخشی مسند ایالت در ہر سال روز چہاردہم ماہ رمضان شریف موافق دستور نواب والاجاہ جنت آرامگاہ و نواب عمدۃ الامرا غفران پناہ طاب اللہ ثراہما در کفۂ میزان کہ بدر[1] بہروزونی و سنجیدگیش نمی توان رسید ، خود را مع ہر دو صاحبزادگان سعادت اقتران بازر و نقرہ و اجناس و اقمشۂ مختلفہ می سنجید و آن را صرف مساکین مبدل مستخفین می ساخت و ازین تاریخ تا بیست و دو روز تقسیم تورہ ہای طعام بخواص و عوام و خلاع فاخرہ بہ صنادید خاندان و ملازمان ذی احترام می پرداخت ، و در

(۱) بدررونی (ط)

ششم ہر شوال المکرم رسم رنگ و در ہفتم آن جشن سالگرہ بوقوع می پیوست ، و ہر کس از اعیان خاندان و ملازمان ذی شان بحصول انعام و تحصیل خطاب بمناسب حال خویش رنگ و سرور و شادمانی بخود می بست ، چنانچہ عمادالدولہ بہادر ظفریاب جنگ بتقریب ہمین جشن عالم افروز در سال یکہزار و دو صد و بیست و ہشت ہجری بخطاب امیرالملک مخاطب و متصل این عنایت (ق ۱۴ الف) فقط بذریعۂ مصاحبت بے تقریبی بیست و نہم جمادی الاولی سال یک ہزار و دو صد و بیست و نہ ہجری بخطاب ممتازالامرا ممتاز و مصاحب و مقارن این خطاب و مصاحبت بحسن فراست خویش خانہ نشین و معاتب گشت ، فی الجملہ رنگ[1] این رنگین رنگ[2] بہار انتساب و طرز این شادی کرامت نصاب بہ رنگی رنگ و بو[3] و آب و رنگ[4] میداشت کہ رسّام[5] ربیع و مانی[6] بہار رنگ آمیزی خود را بی رنگ[7] می انگاشت ، دران ہر دو[8] شب پرطرب ، آہنگ مطربان ترانہ ساز و خنیاگران نغمہ پرداز ، چنان آویزۂ گوش گردون میگردید کہ رقاصہ فلک پای کوبان از مقام خویش فرود آمدہ بے اختیار دست تحسر می گزید و روز

---

(۱) رنگ = طور (آ) (۲) رسم (آ) (۳) رنگ و بو = خوبی و لطافت ۱۲ ب (آ) (۴) آب و رنگ = طراوت و تازگی ۱۲ ب (آ) (۵) رسام نام نقاش ۱۲ ب (آ) (۶) مانی = نام نقاش ۱۲ ب (آ) (۷) بے رنگ = بے رونق ۱۲ ب (آ)

سالگرۂ مبارک بہرسوی و جانب صدای نقارۂ مبارک بادی و گورکۂ[1]
تہنیت و شادی مسامع خیرخواہان رفاضی[2] و ادانی را می‌نواخت و
شور صدای سرشدن اتواب این شور و سرور در چیپاک و
بر قلعہ و در صورت حضور اڈمرال صاحب بہادر بر جہازات
نیز گوش شاد پر عناد کر می‌ساخت و بعد تقریب ہمین
جشن سالگرہ سال یکہزار و دو صد و بیست و ہفت ہجری نقش
نوکری راقم مع اتالیقی صاحبزادۂ صغیر عظیم جاہ صورت بست،
تفصیل این جمال آنکہ چون از وقوع ممانعات رنگارنگ در رنگ[3]
بست رنگ چاکری خود دل تنگ گردیدم و چہرۂ برآمد کار
خویش بکلف محالات تیرہ رنگ دیدم، عرضداشتی متضمن براینکہ
شاید حصہ رزق من در خزانۂ عامرۂ سرکار والا نیست امیدوارم
کہ در صورت اجازت بتلاش جانب حیدرآباد خجستہ بنیاد سرکشم
بحضور قدسیہ گزرانیدم فورًا بحصول جوابش سرفراز نگشتم، روز
دیگر مشفقی محسنی محمد جاوید خان بہادر اعتبار جنگ تاج الدولہ بخانہ‌ام
آمدہ از طرف جناب قدسیہ پیام نوازش التیام رسانید کہ بعد
امیدواری مدت مدید درین کریاس فیض اساس عزیمت شما
جہت نوکری سمت حیدرآباد موجب ملال مزید و کلال شدید
خاطرم گردید، انشاء اللہ المستعان تا آخر این ماہ روان تقرر مشاہرہ
شما بظہور خواہد رسید باید کہ نظر بر قلیل و کثیر نکردہ بایجابش

(۱) گورکہ = نقارۂ کلان ۱۲ اظفری (آ) (۲) در رنگ بست = برقرار ۱۲ ب (آ)
(۲) اعالی

پردازد و عزم طرف دیگر نسازد ۞ چنانچه مطابق ارشاد فیض مواد در آخر ماه مسطور یعنی بیست و پنجم شوال سال مذکور بنام زده[1] ماهیانه پانزده روپیه از سرکار نوازش دستور کامیاب شدم و بجناب نواب رحمت مآب و بحضور قدسیه نذور[2] گذرانیده متعین جناب صاحب زادهٔ صغیر عظمت انتساب گشتم ، اگرچه ثبوت و تحقق حق قدامت این نیازمند مثل تعلیم تحریر مسودات وغیره به جنابین صاحبزادگان عالیشان از آن وقت که بذریعهٔ حفظ قرآن مجید از ہم مکتبی این ہر دو شمع شبستان دولت و اقبال شرف اندوز گردید ، مقتضی آن بود که تقرر در ماہه ام از تاریخ مرقومه بیشتر و از پانزده روپیه بیشتر شود اما از امر بعض مانع الخیر دران تاخیر و تقصیر افتاد ، بعد از انقضای چند روز بر مزاج دشمنان جناب منیع الشان صاحبزادهٔ کلان شکایت مزمنهٔ[3] مثانه ظاہر گردید دران ہنگام بحکم حضور قدسیه اتفاق حاضر باشی راقم و دیگر اشخاص مثل امین علی خان وغیره برای تیمارداری جناب معلی القاب دست داد ، بفضل شافی برحق در عرصه سه ماه چیزی کمایش مزاج مبارک والایش سرمایهٔ صحت و عافیت دریافت اما بلحاظ گزند عین الکمال[4] رجال (ق ۴۲ ب) که احترازش لازم بہمه حال است ، از محل جز خفیه بمکتب خانه بیرون تشریف نمی آورد ، دران اثنا رسم انصرام شادی طوی[5] من که بسبب

---

(۱) زده (آ) (۲) پیشکش ہا (آ) (۳) فرمنهٔ مثانه (آ) (۴) = چشم زخم (آ) (۵) کدخدائی ۱۲ اظہری (آ)

روداد بیماری جناب ممدوح با وصف عنایت چهار صد روپیه پیش ازین از حضور جناب قدسیه بنا بر همین رسم در جیز ترقی[1] د اہمال افتاده بود ، بفضل فضال و اعانت عطای سه صد ہون از آنجناب بلنداقبال که آن را باقتضای تنگ دستی خود که مذکور میشود از راجه موہن لعل بہادر قرض گرفته مخفی بمن عنایت فرمود جلوهٔ انجام گرفت ، تبیین حالت عسرت جناب صاحبزاده فیض آماده این است که دران آوان سی روپیه ماہوار برای میوه خوری آنجناب و یک روپیه در ہر جمعه بجناب صاحب زادهٔ شوکت دستگاه عظیم جاه از جناب قدسیه می رسید، مقارن آن عبدالغفارخان بہادر ثابت جنگ از اسہال کبدی بیمار گشته آخر به ہمان بیماری سیوم رمضان سال یکہزار و دو صد و بیست و نه ہجری جان بحق تسلیم کرد ، و بعد از چندی به معروض شدن وصول این وجه قلیل جہته میوه خوری به صاحبزادهٔ شایسته سروری در حضور نواب عالی جناب معلی القاب بندگان عالی متعالی پنجاه ہون ماہوار از طرف جناب قدسیه مقرر گردید و من بعد از سعی سیادت پناه نقابت دستگاه، مظہر فیض و احسان جناب[2] قادر علی صاحب بغدادی علیه الرحمة والرضوان در جلدوی حاضرباشی و تیمارداری جناب صاحبزادهٔ والاشان باضافه پانزده روپیه بتاریخ بیست و نہم محرم سال یکہزار و دو

---

(۱) ترانی (آ) (۲) قاری سید علی صاحب (آ)

4

صد و سی هجری سرفراز شدم ، و پیش از انتقال خان معزی الیه
ورد نوازشات و عنایات جناب قدسیه که پیش از استحقاق
الدین توان گفت بودم ، پس از آن تا الآن موضع شکر گنجی
اطر صفوت آگین و موقع گمان دل آیینهٔ آیینش می باشم، تفصیل
قام اینکه چون آن ذات قدسیه بمقتضای مرحمت فطری
موهبت طبعی که مجبول بران است به هر یک از
اکفان عتبهٔ اجلال و واقفان آستانه اقبال جز نظر نوازش
ی گشاید و کسی را از ملازمان نواختهٔ و متوسلان پرداختهٔ
یش گو که در ادای شرایط فدویت و خیرخواهی مصدر لغزشها
شده باشد از نظر رفیع منظر خود نمی اندازد از مرگ خان مسطور
له خیرخواه سرکار خودش بحسب(۱) دانست خویش تصور میفرمود
اسفی راه یاب دل شفقت منزلش گردید ، و مقارن این
ال بلحاظ آزردگی خاطر صاحبزادهٔ ولیعهد نسبت بخان مسطور
ین ظن بے اصل و وجود بگوشه خاطر تقدس آثارش متمکن
شت که من و والدم بایما و اشاره جناب صاحبزادهٔ
وصوف در هلاکت خان مسطور که بظاهر اگرچه در طلب
فاهیت صاحبزادگان والاشان حسن مجرای خود ظاهر کرده باعث
زد خدمت دیوانی و بخشی گری این دو رکن بیت الشرف
دید ، اما در باطن نهال عداوت این بزرگ گردهاے

---

(۱) بحسب دانست خویش (ما)

عنایت (ق ۱۵ الف) ایزدی خصوص نسبت بصاحبزادهٔ بزرگ
در دل پرکین خود می‌نشانید سعی فراوان از خواندن دعوت
بکار بردیم و باعث هلاک وی شدیم معاذالله این چه گمانی
است اتهام نشان که اکثر از افترای مفتریان فتنه ساز صورت
گرفته ، والا نظر بر نوازشات بےغایت و عنایات لانهایت
آنجناب مقدسهٔ محترمه که بفضلهٔ تعالے شانه رشد و عزت
راقم درین دربار اقبال آثار بذریعهٔ همین حضور مقدسه است،
هرگز متصور نبوده که مورد چنین ظن قبیح شوم ، و شب
و روز متفحص سبب وجود چنین تهمت منافی عقیدت
خویش گردم ، غرض بهر طور نظر بر رسوخ و ارادتیکه باآنجنابه
قدسیه میداشتم و میدارم نسبت این تهمت بخود مناسب ندیدم،
و هم مقتضای اعطاف و الطاف بےاکناف آنجناب آن بود
که این فدوی بی ریا را به چنین ظن نازیبا مظنون و متهم
نفرمودی ، حیف صد حیف که خلاف انصاف در معرض
چنین تهمت صریح در افتادم ، بلکه حق و انصاف آن بود
که این ظن در حق خان موصوف رجوع مینمود ، زیرا که برهمه
وضیع و شریف مخفی و محتجب نیست که بسا منافع او از
تسلط خان مسطور نقصان پذیرفته ، و فراوان آرزوهای او از
خلل اندازیش در عدم جا گرفته ، ازان جمله این بود که او میخواست

که بجایش خود مسلط گشته زمام اختیار کاروبار [1] سرکار جناب قدسیه بدست آرد و بطمع حصول منافع کثیر محیط امور متعلق این سرکار شده دیگر متوسلان این آستان را از میان بردارد و احتمال است که شاید دعای اجابت انتمای جناب نواب رحمت مآب که از اطوار ناپسندیده اش بمثل آنکه جناب قدسیه را ترغیب استقراض لکوک و تکلیف بار آن میداد و بار قرض ذاتی خود نیز بر ذمت همت جناب ممدوحه می‌نهاد و صاحبزادهٔ ولیعهد را در رنج و عنای دایمی میداشت، فیمابین جناب ممدوحه و جناب صاحبزادهٔ موصوف ناخوشیها و رنجشها برپا می‌ساخت بر خاطر اقدس خود رنجی میکشید و باوجود قدرت و انتقام آن از فرط حلم خویش کارش بر منتقم حقیقی می‌سپرد سبب هلاک وی گردیده و هم تیر دعای صاحبزادهٔ موصوف که بمقتضای تسلط و اغوای او از دست جناب قدسیه در هر امر عاجز و تنگ بل از جان بتنگ آمده بود بهدف اجابت رسیده باشد، پوشیده مباد که روزی پیش از مرگ خان مسطور جناب صاحبزادهٔ موصوف با درد و الم تمام و حزن و اندوه لاکلام بعض حالات خصوصیت سمات خویش را در تخلیه باین فدوی بلا اشتباه و خدمتگذار خیرخواه ظاهر کرده فرمود، میدانم که ترا اجازت صحیحهٔ خواندن کتاب

---

(۱) ۲۹ و باسرکار

مستطاب حصنِ حصین برکت تضمین، از شیخ والاگهر، منتخب
علماء عصر واقف مسائل جزئی و کلی، کاشف نکات خفی وجلی
عالم باعمل، فقیه کامل، راست گوی بے نظیر، موعظت فرمای
هر امیر (ق ۱۱۶ ب) و فقیر، بینای حقایق اشیای کماهی،
دانای غوامض خدا آگاهی، سالک مسالک تجرید، ناهج مناهج
تفرید، صوفی مشرب کامل، درویش مذهب آگاه دل، تارک
حظوظ دنیای دنی، وارسته از قید نفسانیت ما و منی، جناب
شیخی و مرشدی، واصل الی اللہ، مولانا مولوی محمد حبیب اللہ
قدس اللہ سره رسیده است، برین تقدیر یک قطعهٔ عرضی
احوال تشتت اشتمال خود بحضور مرحمت معمور سرور هر دوسرا
شفیع یوم الجزا، مقتدای انبیاء و رسل، پیشوای هادیان هدایت
سبل، ملجائ هر مخمر آب و گل، ماوای هر رنجور و خوشدل
علیه الصلوات والسلام نوشته میدهم، باید که تو این عرضی را
در کتاب مستطاب داشته لِلّٰه برای فراغت و رفاهیت
کونین و برآمد حاجت و امنیت دارین من بخوانی،
راقم نظر بر امتثال حکم جناب بدین نیت بسا ختم ها خوانده
چنانچه عرضی مسطور الی الآن پیش راقم نیازشیم درآن کتاب
مستطاب حاضر است، چون راقم را خفا و افترا در هیچ
امر منظور نبود درین اوراق این معنی را مندرج نمود و
آنکه مفتریان بدظن و مفسدان فتنه انگن مصدر حرکات

ناشایستہ شدہ ، و سعایت و شکایت را شعار خود ساختہ مثل تہمت مسطورۂ ہر امر مکروہ نازیبا منسوب این محسود اعدا می نمایند و آن را پیش ولی نعمتان دریا دل رسانیدہ می خواہند کہ بر سجنجل خاطر این والا فطرتان عالی نژاد غبار ملال نشیند بفضلہ تعالے بحکم آنکہ چاہ کنندہ را چاہ درپیش است خود نگون سار شوند و در قعر ذلت و ادبار فرو افتند ، الحق بر راستی این کس ہمین دلیل بس است ، فردای قیامت نیز کہ روز انصاف است ، و ممیز ہر کدورت و صاف بعونہ تعالی سرخروئی نصیب حال این صداقت سگال خواہد شد ، و نظر بر عدالت احکم الحاکمین بحکم ؎

بر و علم یک ذرہ پوشیدہ نیست
کہ پیدا و پنہان بنزدش یکی است

معاملہ خود را موقوف برآن روز گذاشتم و دست از تعرض این دار فنا کہ وجودیست عدم نما برداشتم ، باید دانست کہ خان موصوف یعنی ممتاز الامرا اگرچہ سابق در وقت استیلای بی انتہای خان مرحوم مسطور از عدم عنایات و نوازشات جناب قدسیہ سرگردان، و پریشان حال بود ، اما مرگ خان مرحوم علاوہ بران گردیدہ بحدی معتوب جناب قدسیہ شد کہ صاحبزادۂ کلان را حکم جناب قدسیہ بگفتہ فرستادن سلام صادر گشت ، پس ازانجا کہ جناب صاحبزادہ نیز از رویۂ خاندانی و نخوت بے معنی

خان موصوف که عبارت از دعوی همسری وغیره با جناب
صاحبزادهٔ والاشان باشد کاره و متنفر بود ، مطابق امر مادر
مکرمهٔ خود کاربند می‌شد ، یعنی هرگاه آدم خان موصوف برای
دریافت خیریت بحضور جناب صاحبزادهٔ جلیل‌الشان آمد در
جوابش عوض تسلیم سلام گفته می‌فرستاد و بزرگی خالیت را
بر طاق بے اعتباری می‌نهاد ، و چون دران ایام مرا با خان
موصوف محبت و مخالصت بیشتر و فراوان و بحکم (ق ۱۶ الف)
هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ تدارک و تلافی احسان خان
موصوف که بوالدم بظهور آمده ملحوظ به برآن و زمان بود ،
خدا شاهد حال و واقف این مقال است که چه قدر بحضور
جناب صاحبزادهٔ فیض آماده در حق خان موصوف سعی و سفارش
می‌ساختم و بارها ازین جهت مورد عتاب صاحبزاده والاجاه
می‌شدم تا آنکه از خوف عتاب آنجناب روبروی مردمان نامش
بر زبان آوردن نتوانستم ، و از زمانیکه مرا شرف و عزت
مجالست و مصاحبت شباروزی جناب هر دو صاحبزادهٔ معلی
القاب بحصول انجامید ، آمد و رفت من بخانه اش متروک گردید
لیکن محبت و دوستی او پیش نهاد خاطرم بود ، و والدم گاه
گاه بملاقاتش رفته هنگامهٔ هم‌بزمی و همکلامی گرم میداشت
او هم از راه اتحاد مضمرات خود با والدم درمیان می‌آورد و
سنی و تنپاک مرا در تبدیل ذکر ذمیمه باذکار محامدش که از من

در هر مقام بظهور می آمد بیان می کرد ، و بعد از ظهور عتاب
جناب قدسیه و پردلی جناب صاحبزادهٔ والا مرتبت آمد و شد
والدم علانیه بالکل موقوف شد ، و صرف مودت و اتحاد او
مکنون خاطر من و والدم مانده همه وقت صلاح و فلاح و تصفیه اش
بجناب صاحبزادهٔ عظمت انتساب کلان منظور و ملحوظ من بود ،
یقین که جناب صاحبزادهٔ عظیم جاه این مراتب را که بمشافهه این
جناب بارها بوقوع می آمده یاد داشته باشد ، ازانجا که گردش
زمانه بمصداق آیهٔ کریمهٔ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ.
(این حادثه ها می گردانیم آن را درمیان مردمان) بید قدرت خداوند
یگانه است که چون و چرا را در حکم او دخلی نیست جل جلاله
و عم نواله و به مشیت الهی چنان بود که یومًا فیومًا مرتبت
فراغت و ترقی خان مسطور جلوه آرا گرد جد و جهد من برفاهیت
خان موصوف موثر نگشت ، اگر خان موصوف خوش نصیبی داشتی
تجویز نامزدگی نسبت های هر دو صاحبزادهٔ والانژاد در ایام
طفولیت با دختران خان موصوف یا دختران برادر او یا
دختران خواهرش بحال بودی و به دختران ضیاء الدوله مرحوم
رجوع کرده بوقوع نیامدی و آنکه در حیات خان مسطور
مصاحبت چند روزهٔ نواب عالیجناب به خان موصوف حاصل بود
اگر همین عزت و اعتبار تا آخر عصر نواب ممدوح باقی و قایم
ماندی، چها منفعتها محصل شدی ، چنانچه درآن ایام بمقابله

عظیم الامرا بخطاب ممتاز الامرا سرافراز و ممتاز شد، سبحان الله
در اثنای این حال زهی تجاویز مکروهه از خاطر نیک اندیش
خان موصوف گل کرده که ناگفتنش ترجیح بر گفتن دارد، اما برای
آفرین و تحسین دانش او یکی از آنها می نگارم که روزی از
راه فراست پسندیدهٔ خود بتصور افزائش قدر و اعتبار و برآمد
اغراض بسیار از تسلط (ق ۱۱ ب) خویش بجای خان مسطور
بملازمان جناب نواب رحمت مآب تجویز داد که بلحاظ بار
قرض لکوک از جهت خان مسطور همشیرهٔ مشفقهٔ محسنهٔ مهربان
خود یعنی جناب قدسیه را که از ابتدا تا الآن حصول این همه
عزت و افتخارش از وسیله کفش پای مبارک او است، وگرنه
سبب این اعزاز و اکرامش معلوم حبس باید ساخت، چنانچه جناب
نواب رحمت مآب بمقتضای آنکه خیرخواهی و ناشایستگی طریقهٔ او
کمال ناصفائی بدل میداشت، این معنی بجناب قدسیه ظاهر نموده
فی مابین خواهر و برادر مواجهه و مقابله کنانیده آن نیک باطن
را بمعرض عتاب و خطاب جناب قدسیه درآورد و خود بدولت
هم نگاه التفات ازو درکشید، آخر از رهگذر وقوع این
امر ناصواب رنج و ندامت بیحساب در خاطر فاترش راه یافته
آمد و رفت او بدربار فیض مدار به کمی انجامید، و به وقار
و اعتبارش کسر و انکسار بسیار واقع گردید، و هرگاه جناب
نواب رضوان مآب را سفر خیر اثر ناگور شریف پیش آمد و همگی

اعیان جلیل الشان و ملازمان فراست نشان به تحصیل شرف
و سعادت همراهی رکاب میمنت انتساب مامور شدند ، و برای
سرانجام مهام متعلقهٔ دارالاماره کسی سلیقه‌شعار از عملهٔ دربار
مکرمت آثار نماند خان موصوف را که از بدمزاجی و نخوت
شعاری او بدل متنفر بود ، چار ناچار جهت سرانجام امور
سرکار نامدار درین جا گذاشت ، و خود بدولت مع سایر
ارکان فدویت پیرا و ملازمان جان فدا بسان نیّر اعظم همت
عالی نهمت بطی منازل سفر مصروف داشت ، انشاء اللہ تعالے
تفصیل این اجمال در مقام خود مذکور خواهد شد ، ازان حین
بدستیاری این تقریب ، شرارهٔ سوختهٔ خان موصوف باز از
پرتو مشعل این عزت افروخته به مرور ایام اعتبار و پندارش
باین حد رسانید ، وگرنه اصل حالش بر هر نقیر و قطمیر ظاهر و
باهر است ، تا آنکه مخفی نیست که جد امجد او نصیرالدوله شکوه
الملک نزد جناب نواب والاجاه باوجود ثبوت نسبت برادری
و پیش جناب نواب عمدة الامرا با وصف تحقق دوگونه قرابت
یکی عمومت و دیگر صهریت[1] نظر بر حرکات ناپسندیده اش جز
مثل نوکر عمدهٔ بزرگ منش متصور نگشته چه قدر و وقار داشت
و پیش ارباب حکومت نیز چه عزت و اعتبار ، چنانچه
وقتیکه در زمان جناب نواب والاجاه جنت آرامگاه الکهٔ کرناٹک

---

[1] صهریت (م)

بضبطی ارباب کمپنی در آمد نواب لارڈ کارن والس بہادر نظر
بعدم حقیقت او در ریاست مثل جاگیرداران دیگر بیست و
نہم ذیحجہ سال یکہزار و دو صد و پنج ہجری خطی بنامش
در بارۂ طلب رسد بالقاب خان صاحب .بسیار مہربان استظہار
مخلصان سلامت ترقیم نمود ، و ہم قبل ازان کہ جاگیردار چتور
گشتہ بر ہمین قدر و مزیت بود کہ در سال یکہزار و یکصد
و پنجاہ و پنج ہجری مطابق یکہزار و یکصد و پنجاہ و یک فصلی
تحت حکومت جعفر علی خان فوجدار سیکاکول عاملی مصطفی نگر می نمود[1]
چنانچہ این حال از نامۂ عوض خان متصدی صوبہ حیدر آباد کہ
بہ فوجدار مذکور نوشتہ واضح و لائح است ، و عبارتش بعینہ اینکہ
ازانجا کہ پاس سخن موجب مزید اعتبار است زود زر[2] تعہد
سرکار مصطفی نگر[3] و مرتضی نگر و سیاکول و طومار سنی[4] لک روپیہ
تغلب و تصرف انورالدین خان و طومار واصلات مصطفی نگر
عمل عبدالوہاب و تغلب و تصرف مومی الیہ بر جناح استعجال
بفرستند ، زنہار توقف و(ق ۱۷ الف) تغافل[5] نکنند ، تاکید بیش
از بیش دانند ، اگر در فرستادن طومار[6] سنی لک روپیہ[7] مداہنہ
خواہند کرد ، موافق مچلکا زر از شما گرفتہ خواہد شد انتہی و فخر و
اعتبار شرف الامرا مرحوم برادر بزرگ خان موصوف ہم محتاج بیان

(۱) مصطفی نگر می نمود (ا) (۲) زور زر (ا) (۳) مصفنی نگر (ا)

(۴) ستہ لک (ا) (۵) تغال فال (ا) (۶) سے لک (ا) (۷) روپیہ بزرگ (ا)

نیست، چنانچه روزی نیم آستین پوشیده در عهد ریاست جناب
نواب عمدة الامرا والاجاه بدربار فیض آثارش درآمد؛ پس نواب
ممدوح که با وصفی که از راه عزت افزائی حکم پوشش نیم
آستین بمثل بهرام جنگ مرحوم وغیره ملازمان نافذ گردانیده محض
بلحاظ نخوت فروشی و پندار و استکبار میلاپوریان که از آن مثل
تنفر خداوندان نعمت این ریاست کراهت و نفرت تام بهم
رسانیده بود نیم آستینش بزجر و توبیخ تمام بر تنش پاره پاره
گردانید و چون نواب رحمت مآب بروز انتقال پدر خان موصوف
دلیر جنگ شکوه الملک که نهم صفر سال یکهزار و دو صد و بیست
و نه هجری بوقوع آمده بنا بر سر کردن انواب منٹگمری بخدمت
والا درجت نواب لفٹننٹ جنرل هانربل جان ابرکرمبی بهادر خطی
نگارش فرمود، جواب آمد که کسی از چنین قرابتیان لایق مثل
این توقیر مخصوص شان رئیس زادگان(۱) نیست، درین صورت
زهی فرخندگی طالع خان موصوف که بخت خوابیده اش بمحض تائید
کارساز بنده نواز و دستگیری و تصدق این خداوندان نعمت
بے انباز بیدار گشته بعزت سر شدن انواب تعظیم دود نخوت
غرور در دماغش پیچید و حالانکه برای پدر این متکبر شعار این
چنین تعظیم و تکریم کسی ندید و نشنید

---

(۱) (م) زادگان این

بیان بعض کوایف حمیت جناب رحمت مآب و دیگر چند روپداد و فواید آن

روزی در ماه محرم بر آبدار خانۂ ولیعهد ریاست جناب صاحبزادۂ ذی شوکت اعظم جاه جناب نواب رحمت مآب در پس حجابی و عبدالغفار خان بهادر ثابت جنگ پیش آن تشریف می داشتند که سائلی بلفظ نواب بسوی خان مسطور بانگ زد، ناگاه چهره جناب نواب رحمت مآب غضبناک گشت، فورًا خان مسطور از روی دانش بدر آمد این معنی بر آنجناب دریافته آنکس را بمقام کوتوالی فرستاده و به ستون بسته بسیار مضروب تازیانه تادیبانه گردانید، تا غبار ملالے که ازین لفظ بر[۱] خاطر مبارک راه یاب شده بدر رود و زمانی[۲] حسام الملک مرحوم در سواری با بلبان[۳] نوازان مانند جناب نواب معلی القاب از خانه خود برآمد، چون منهیان این کیفیت را بسمع اشرف جناب نواب رسانیدند آنجناب نظر بر اینکه چنین طمطراق مخصوصه شایان شان رئیس کرناٹک است باطلاع گورنر آن زمان و استخراج حکم پولس از ارتکاب چنین سواری شوکت آئین منجش کنانید و نیز مرحوم موصوف مسجدی نزدیک خانه خود احداث[۴] نموده خواست که در آن

---

(۱) (آ) هر خاطر (۲) (با) زبانی (۳) (آ) بلبان نام سازی است که اورا به لبان نوازند ۱۲ (۴) (با) احدات

اقامت صلوت جمعه نماید ، چون این معنی بسمع اشرف جناب نواب رحمت مآب رسید باین مضمون پیام فرستاد که نماز جمعه بدون اذن امام در مذهب جایز نیست ، بفضله و قوته درین باب هرگز اذن نخواهم داد ، آخر به تهدید شدید[۱] اورا ازین اراده باز داشت ، و روزی جناب رحمت مآب با مدارالمهام خاص شرف اختصاص شرف الملک که در زمان نواب والاجاه جنت آرامگاه و نواب عمدة الامرا غفران پناه بخدمت داروغگی[۲] عدالت مامور بود ، نزد حسام الملک مرحوم تشریف فرمود ، بعد اجلاس الجناب مرحوم ممدوح متوجه مدارالمهام گشته نظر بر هتک و الزامش یکی از مقدمات زمان (ق ۷۱ ب) داروغگی عدالت آغاز ساخت ، و بر نهج استفسار بیکی از قصص آن وقت پرداخت این معنی بر طبع کوه وقار آن رحمت مآب نهایت سنگین[۳] آمد و بغضب تمام این کلام تهدیدانه بر زبان راند که عروس[۴] مرده شوی گاهی هم آغوش یکی و گاهی همدوش دیگری میباشد ، نه ثروت و دولت دنیا را افتخاری ، و نه احتیاج و افتقار این جهان را اعتباری ، شیخ سعدی شیرازی قدس سره میفرماید

بر[۵] مرد هشیار دنیا خس است
که هر مدتی جای دیگر کس است

---

(۱) ...(ا) (۲) داروغگی (ا) (۳) سنگین (ا) (۴) از عروس مرده شوی کنایه از دنیای فانی باشد ۱۲ ب (آ)
(۵) هر مرد (ا)

نباید که سازی گهی چون خسان
بچشم حقارت نظر در کسان

و ازانجا برخاست و بمدارالمهام حکم کرد که از امروز با چنین خود پرستان از عقل و دانش دور بطور مساوات اقدام باید کرد و سخنانیکه ازین چنین متکبران مغرور سرزند ، جوابانش بطور همسری بر زبان باید آورد ، و قسم سر من تا جیبنے[1] که مرحوم معزی الیه به تعظیم تو نیاید هرگز به تعظیمش قایم نشوی ، غرض مدارالمهام موصوف تا زمانیکه ذخیره حیات به خازن اجل سپرد باهمه باد فروشان نخوت شعار به همان خودداری بسر برد ، همچنین افتخارالدوله حافظ محمد ناصرخان بهادر چهار نفر را با لباس گنده بر چهار اسپان لنگنده نشانده بارادهٔ بیهودهٔ همسری جناب نواب ستوده القاب افتان و خیزان افتخارًا سواری می نمود ، روزی ناگاه جناب نواب معلی القاب در شاهراه با ایشان دوچار شده از خشم و غضب بسیار ایشان را کشان کشان به پیشگاه ملازمان خود طلبیده بر آنها عتاب و خطاب چنان فرمود که خان مشار الیه خیلی ترسیده اگرچه در ظاهر به ترک این امر ناپسندیده حفظ حرمت و خیریت خود اندیشید ، اما بمقتضای سفاهت لباس جوانان را بر پشت آنها مخفی بسته از حوالی کندساله[2] خود را بیرون رسانیده در سواد پلی وارم مرتکب اینقسم سواری ناملایم

(۱) حیلبیکه (ما) (۲) کنڈسالہ (آ)

و باعث اضحوکهٔ[1] سایر مردم می‌گشت و نیز روزی جناب نواب رحمت مآب به تقریبی بخانهٔ مومی الیه با مولوی حکیم احمدحسین خان بهادر ندیم خاص تشریف فرما گشت ، خان مشار الیه از نخوت بی‌معنی و بیهوده دم مساوات زنی که بآن جناب فیض مآب میداشت ، رفاقتش را واقعی و وزنی نه نگاشته[2] پاندان از دست دیگری به حکیم موصوف دهانید ، پس آن خداوند حمیت بمجرد این حرکت توهین تضمینش بحدی در خشم آمد که ارادهٔ برخاست برنشست مرجح گردانید ، خان[3] مذکور ترسان و هراسان بعجز تمام خود را نگون ساخته با سینهٔ غضب آگینش چسپانیده باستعفاء این جسارت شعلهٔ آتش غضبش فرونشانید ، و باز خود استاده پاندان از دست خویش پیش حکیم سابق الذکر گزرانید[4] ، روزی چوبدار از جانب دلیرجنگ شکوه الملک حاضر حضور جناب نواب رحمت مآب گردیده عرض کرد که نواب صاحب بعد سلام استدعای خیریت حضور نموده اند ، جناب نواب حمیت انتساب بمجرد استماع لفظ نواب در فرط غضب آمده حکم فرمود تا طبانچه زدند و در قید کردند ، روزی در عصر ریاست جناب نواب رضوان مآب بتقریب دعوت فاتحهٔ شاه بوعلی قلندر قدس سره بخانه مشفقی مولوی عبدالودود صاحب رفته بودم

---

(۱) ای آنچه از وی خنده آید ۱۲ ص (آ) (۲) نینگاشته (با۱) (۳) خانمذکور

(۴) گزرانید ای نهاد ۱۲ عین للمصادر (آ)

و در آنجا شرف الامرا مرحوم را با مولوی شهاب الدین صاحب یافتم،
چون مرحوم معزی الیه مرا معاینه نمود لب بسفارش نوکری مولوی
شهاب الدین صاحب کشود ، من عذر عدم گنجایش در سرکار
بمیان آوردم ، و از زبان مولوی صاحب مسطور به نهایت
اضطراب چنان سرزد (ق ۱۸ الف) که بهرطور این سفارش
نواب صاحب ما بحضور باید رسانید ، آئنده هر چه مقدر است
بوقوع خواهد آمد ، شرف الامرا مرحوم بمجرد شنیدن لفظ نواب از
زبان مولوی صاحب مزبور سرگذشت مذکور بیان(۱) و در باب
بار دیگر نیاوردن آن لفظ بر زبان تقیید فراوان نمود ، چنانچه
راقم این ماجرا حینے که خان موصوف حاضر حضور بود بعرض
ملازمان رسانید ، فرمود که مرا هم ازین معنی آگهی است ، و
خان موصوف هم اگرچه واقف این امر و مصدق قول من
بود ، اما در آن وقت چهره اش بکمال انفعال زرد می نمود ،
و آنجناب روی ما هر دو می دید و تبسم می فرمود و هم برین
منوال زبانی(۲) خالم که بحضور رضوان مآب عرض کرد گوش زدِ راقم
گردیده که در وقت ریاست جناب نواب والا جنت آرامگاه
باری سرفراز علی خان از جانب نصیرالدوله شکوه الملک مرحوم
بدریافت خیریت حضور آن عالیشان مع خالم که رفیق خان مزبور(۳)
بود به همایون محل حاضر آمده منتظر برآمد حضور فیض اشتباه والاجاه

---

(۱) بیان و در بیان و درباب (ما) (۲) ارزبانی (ما) (۳) (ما) خانخر بود

نشستہ بود ، وقتیکہ بر طبق عادت از کلس محل بہ ہمایون محل تشریف آورد ، خان موی الیہ بکمال ادب پیشتر شتافتہ آداب مجرا بجاآوردہ در باب استفسار مژدۂ خیریت باین منوال بعرض فیض معرض آن مظہر جاہ واجلال رسانید کہ غلام را پدرم نواب نصیرالدولہ شکوہ الملک باستدراک خیریت حضور فرستادہ اند بمجرد شنیدن لفظ نواب خیلی خشمگین شدہ و گوشمال خان مسطور از ،دست خاص نمود ، از زبان فیض ترجمان این کلمات فرمود کہ کدام پدرت را نواب ساختہ ، اگر بار دیگر چنین جسارت نمائی سزای عقوبت افزا یابی ، خان مزبور ترسان و لرزان استعفای جریمۂ خود ساختہ باجازت انصراف مرخص گردید ، پس درین صورت بہ یقین پیوست کہ حوصلہ طبایع غیور سلاطین دانش آئین و روسای با شکوہ و تمکین اولین و آخرین کہ مظہر صفات جلالیہ و جمالیہ حضرت باری ، و در کارنامۂ[1] ظہور عقل و دانش نقوش غریبۂ کلک بدایع نگار صنع کردگار اند، این معنی را بر نمی تابد[2] کہ کسی کہ از مرتبہ خودہا فروتراست گو کہ اصغر باشد یا اکبر در لوازم آداب و خصوصیات خودہا مثل قابلیت پیشکش[3] ستانی و تسلیم و لیاقت خطاب نواب و سلطان وغیرہ برای تکریم و فرود آمدن مردم ملازم و غیرملازم

---

(۱)(آ) کارنامہ = ای تاریخ ۱۲

(۲) برنمی تابد = ای تحمل نمی کند ۱۲(آ) (۳) (ا) نذر و تسلیم

از سواری خودها چون تلافی سواری خداوندان عالیشان برای تنظیم دم مساوات زند و بلکه بمجرد صدور این چنین حرکات و کلمات از کمتران این برتران صورت عتاب و خطاب شان در آیینهٔ ظهور جلوه گر میشود و مرتکب این امور که سزاوار امرا و خوانین ثروت متمور است تنبیهاً و تادیباً مستوجب قید و بند شدید میگردد و تطبیق مقال هذا اینکه مقتدای علمای جلیل الشان، پیشوای فضلای رفیع المکان، سرحلقهٔ واعظان نکته دان، سردفتر مفسران حقایق تبیان، مسند فصحای متاخرین، مفخر بلغای متبحرین، واقف مواقف کونیه، عارف معارف الهیه، کاشف اسرار جلی و خفی ملا حسین واعظ کاشفی علیه الرحمه در باب سی[۳] و یکم اخلاق محسنی فرموده که غیرت چیزیست که صیانت آن در تدبیر مهمات و توکید سیاسات انسان را ناگزیر و لازم است عموماً و سلاطین و روسای با تمکین را نگاهداشت آن در سرانجام امور ملت و انصرام مهام (ق ۱۸ ب) مملکت واجب و متحتم خصوصاً غیرت بر دو نوع است غیرت دین و غیرت دنیا و رعایت هر دو نوع ضروریست اما غیرت دین آنست که در تمشیت امر معروف و نهی منکر سعی جمیل نمایند، و ملازمان حضرت و رعایای مملکت خود را مرتکب اطاعت و ممنوع معاصی و مناهی فرمایند و غیرت دنیا بر سه نوع است اول نسبت با اشباه و اقران خویش دوم نسبت با خاصه خود سیم نسبت با عموم خلق اما آنچه نسبت با مثال خود است چنان

باشد که تفوق بر ایشان در مرتبهٔ خواهد که هیچ کدام را بر وی سرفرازی نرسد ، و خود بحسب جاه و صولت و قدرت وشوکت وعظمت وحشمت و اقتدار و ابهت از همگی بیش و از جملگی در پیش باشد ، و هرآینه از ظهور این غیرت و وفور این حمیت[1] بیشتر بود ، آورده اند که یکی از اولاد سلاطین حکیمی را پرسید که میخواهم از همه اخوان و اقران خود برسرآیم ، و گوی دولت از میدان[2] کارهای کلی کشاید و مهمات حسب المراد برآید و این از خصایص اهل همت است ، هرچند همت بلندتر باشد این غیرت را غلبه اختیار بچوگان اقتدار بربایم ، مرا از اسباب این کار چه چیز بدست باید آورد ، حکیم گفت ای شاهزاده مرا اکتساب دولت را هیچ سببی به از حمیت و غیرت نیست

نظم

کسی کو بغیرت برافراخت تیغ
سر تیغ را بگذراند ز میغ
چنین گفت آن مرد بیدار بخت
که از غیرت آید بکف تاج وتخت
زغیرت بدست آیدت نام و ننگ
زغیرت مراد خود آری بچنگ

---

(۱) حمیت را غلبه (ما) (۲) میدان را هیچ سببی (ما)

امّا غیرتی که نسبت بخاصهٔ خود است آنچنان باشد که خواص حرم خود را از چشم نامحرم پوشیده دارد و ایشان را در محافظت حدود عصمت و عفت مبالغه نماید ، و هرچه رعایت آن شرعًا و عرفًا لازم باشد ایشان را بران متناد سازد ، تا بیمن آن اهالی و رعایا نیز بصلاح موصوف و از فساد مهجور باشند ، بزرگی در وصیت یکی از پردگیان حرم عفت خود فرموده -

نظم

پردگیان را بمقام جلال
جلوه حرام است مگر با حلال
دیده بهر روی نباید کشاد
پای بهر کوی نباید نهاد
این همه آفت که بتن می رسد
از نظر توبه شکن می رسد
دیده فرو پوش چو دُرّ صدف
تا نشوی تیر بلا را هدف
هر که بجز جفت[۱] حلالت بود
رخ منما گر همه خالت بود

امّا غیرت به نسبت عموم خلق چنان است که غیرتی که بر مخذرات

(۱) (ط) بجز جفت

حرم خود دارد نسبت با حرم جمیع مسلمانان بجا آرد و نگذارد که از ملازمان بارگاه جهان پناه بدنامی بخاندان مردم یا ناموس ایشان راه یابد انتهی کلامه ، پس هر بادشاهی که چنین حمیت در نهاد عظمت بنیاد خود دارد لایق بادشاهی و سزاوار خطاب ظل الهی است ، و هر امیر و رئیسی که همت والا نهمت خویش بر تحصیل این غیرت گمارد مستحق امارت و ریاست ، و شایستهٔ (ق ۱۹ الف) القاب نوابی و جاهی ، و نیز واضع قوانین ملک رانی ، مخترع قواعد جهانبانی ، گیهان[۱] خدیو عدالت گستر ، امیر تیمور فریدون فر ، در تزک خود نصیحت مرشد کامل حق واصل خود[۲] زیب تسطیر فرموده ، و آن این است که هر که از مردان فتوت نشان عموماً و از رؤسا و شاهان خصوصاً مثل غیرت و حمیت و ننگ و ناموس مرغ لک لک[۳] زیرک پیش دید خاطر ندارد ، و در ریاست و حکومت خود دیگری را شریک آرد ، حضرت حق جل و علا که مالک لاشریک مملکت ارض و سما و معطی دولت و نعمت دین و دنیا است ،

---

(۱) گیهان بر وزن پیمان بمعنی روزگار و دنیا و جهان باشد ۱۲ ب (آ) (۲) یعنی قطب الاقطاب شیخ زین الدین ابوبکر تیبادی قدس سره (آ) (۳) و آن اینست که چون لک لک در آشیانهٔ خود بچه زاغی را هم آغوش بچگان خود دید سه شبانروز بران بچهٔ زاغ نظر گماشت و بعد از سه روز که غایب شد سه صد و چهار صد لک لک جمع آمدند و مادهٔ آن لک لک را بمنقار و مخلب می زدند تا بمرد ۱۲ (آ)

مسند سلطنت و امارت باو نگمارد و او را سزاوار عطای خلعت اطاعت اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ نپندارد ، زیرا که حکمران در ریاست واحد میباشد ، و حکومت بواحد می زیبد ، و وقوع شرکت دران منافی سطوت وغیرت مستوجب سلطنت و مملکت ، و مخالف هیبت و قوت مستلزم سیاست و ریاست است ، چه طوفان وجودِ اقتضائی[1] هر یک بمقتضای اختلاف آرا گرد عدم انتظام مهام انام می انگیزد ، و بلای انواع خللها و اقسام فتنها می خیزد ، و نظر برین بادشاه جم جاه جناب ظل الله امیر تیمور شاه اقربای خود را از چنین شراکت باز میداشت و بر تقدیر ظهور خواهش اشتراک تادیبًا آنها را در حبس و افلاس میگذاشت دیگر اینکه تعظیم و تکریم عندالله باعتبار کبر سن نیست ، چنانکه فرموده اند بزرگی بعقل است نه بسال ، تونگری بدل است نه بمال ، اگر بر کبرسنی بودی ، یعقوب علیه السلام بر طبق شریعت خویش سجدهٔ انحنا بیوسف علیه السلام نمودی ، و سید دوعالم صلی الله علیه وسلم اسامه بن زید را که مولی زادهٔ آنجناب سترک و درسن خرد ، و بدانش بزرگ بود سرلشکر ظفر پیکر نفرمودی ، چنانچه او را برای جهاد کفار ضلالت شعار سمت اُبنیٰ[2] که از دیار روم است روانه کرد چون بعضی اشخاص نظر بمولی زادگی و صغرسالگی او رضی الله عنه ،

---

(۱) اقتضای اختلاف آرا (م) (۲) ابنی (م)

لهذا از راه تحقیر بسر کرد کیش بمیان آورد آن سرور دوجهان باصغای این معنی فرمود که اِنْ طَعَنُوْا فِیْ اِمَارَتِهٖ فَقَدْ طَعَنْتُمْ فِیْ اِمَارَةِ اَبِیْهِ مِنْ قَبْلُ وَ اَیْمُ اللّٰهِ اَنْ کَانَ لَخَلِیْقًا لِلْاِمَارَةِ وَ اَنْ کَانَ لَمِنْ اَحَبِّ النَّاسِ اِلَیَّ وَاِنَّ هٰذَا لَمِنْ اَحَبِّ النَّاسِ اِلَیَّ بَعْدَهٗ یعنی اگر مردم بر سرداری اسامه طعن میکنند تحقیق بیشتر هم در امارت و حکومت پدروی یعنی زید پسرخواندهٔ من طعن کرده باشند ، بنام ایزد که زید پیش من سزاوار حکومت و امارت و دوست تر از مردم بود بدرستیکه اسامه نیز بعد پدرش نزد من محبوب ترین مردم و شایستهٔ حکومت و سرداری است انتهی و هم کشاف حقایق ، وصاف دقایق ، بحر علوم شریعت ، کنز فنون طریقت ، عارف معارف ذات مطلق ، کاشف اسرار نور برحق ، شاه عبدالحق دهلوی قدس سره العزیز (ق ۱۹ اب) در آداب الصالحین مطابق مضمون حق و هم از حقوق مسلمین مرقوم کیمیائے سعادت من تصنیف پرده کشای وجوه حقایق ذات حق ، آئینه نمای صور دقایق صفات مطلق ، حبیب حبیب اله ، کلیم کلیم الله ، دانای علوم وحی الهی ، واقف اسرار نامتناهی ، حجت الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه میفرماید که از حقوق مسلم آنست هرکرا هیئت ظاهر ولباس او دلالت بر علو منزلت کند رعایت نماید ، و حفظ منزلت او کند ، که رعایت منازل دربن است ، پس توقیر و احترام

او اشراف و اکابر را نه چنان باشد که اراذل و ادانی را ، چه رعایت هر یکی در خور مرتبه او است ، و در خلاف این ایذا است ، چه مردم محترم و معزز را اگر تعظیم نکنند ایذا کشد ، و مردم فقیر را اگر اندک التفات کنند بهمان مقدار شاد گردد ، آورده اند که پیش ام المومنین عایشه رضی اللہ عنہا طعامی نهاده بودند ، سایل آمد ، فرمودند که بدهید ، بعد ازان سواری ازان راه می گذشت ، فرمودند که بخوانید این سوار را ، گفتند که یا ام المومنین مسکینان را از دور طعام میدهی ، اغنیا را بحضور خود میخوانی ، فرمودند که حق تعالی هر یکی را مرتبهٔ و منزلی داده ، پس لازم است بر ما که حفظ آن منازل کنیم ، این مسکین راضی است به قرصی و طمعی زیاده ندارد ، و این غنی ایذا می کشد اگر او را بطریق گدایان قرصی بدهیم ، پس خوب نیست ایذائے مسلمانان ، مروی است که حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم درون خانه بود و صحابه رضوان اللہ علیهم اجمعین جمع بودند ، ناگهان جریر بن عبداللہ بجلی در آمد ، چون جا نیافت بر در خانه بنشست ، پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جامهٔ خود را پیچیده به سوی او انداخت که برین بنشین ، پس جریر آن جامه بر چشم نهاد و بگریست و گفت یا رسول اللہ چه حد[1] است مرا که بر جامه تو نشینم

---

(۱) حد = مرتبه دلیری و دصف ۱۲ ب (آ)

أَكْرَمَكَ اللّٰهُ كَمَا أَكْرَمْتَنِي پس دید آن حضرت صلی الله علیه وسلم بجانب قوم و گفت که چون بیاید شما را بزرگی پس گرامی کنید او را و چون کسی پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آمد و دمی بروساده که نشسته می بود و گنجایش آن نبود که بادی دروساده نشیند، و ساده از زیر خود کشیده در زیر او می نهاد و اگر نمی نشست مبالغه می کرد تا که می نشست صلی الله علیه وسلم و علی آله اجمعین انتهی، پس درین صورت تعظیمی که مردمان بعظمای زمان چون سلاطین و حکام و روسای عالی مقام و اهل مناصب با احتشام و سادات و علما و شرفا و مشایخ ذوی الاحترام می نمایند فی الحقیقت این تعظیم و تکریم بمقتضای عقل و فراست و شان و مرتبتی که خدایتعالی به نفس نفیس ایشان کرامت فرموده ثابت و متحقق است نه موقوف بر شرافت آبائی و بزرگی قرابت داری، چنانچه حال امرا و عظمای روزگار ما مطابق این معنی است، یعنی بعد فردوس خرامی نواب ما صاحبان شوکت و حشمت (ق ۲۰ الف) و حاکمان ذی قدرت و ثروت، از دانایان فرنگ با فرهنگ بتعظیم و تفخیم رونق بخش مسند اعظم جاهی، مربع نشین چار بالش والا جاهی، سرو چمنستان یک سال و سه ماه، نور جبین وسیمای مهر و ماه، مهر سپهر مباهات و تفاخر، جناب نواب غلام محمد غوث خان بهادر پرداختند، و می پردازند، و با این هم میباید که تفویض حکومت و امارت مشروط بخداترسی و نیکوکاری و مربوط بدادرسی

و دیانت داری بوده باشد ، پس هر که از چنین شمایل حمیده و خصایل پسندیده مقبول خالق و ممدوح خلایق گردد لاریب او سزاوار امارت و سرداری و شایستهٔ حکومت و خدمت سپاری است ، چنانچه سعدی شیرازی علیه الرحمه فرموده ؎

خدا ترس را بر رعیت گمار
که معمار ملک است پرهیزگار

و اگر کسی بے اکتساب فضایل مسطوره از راه نخوت فروشی و واسطهٔ قرابت و خویشی، درمیان خلایق گردن افتخار بیفرازد و براه عظمت طلبے خود تازد ، صرف فضولی و محض حماقت نمائی بلکه ما صدق این معنی است ؎

چو فضله ایست که می زاید از غذای لطیف
کسیکه فخر کند بر نسب ز بی هنری

هرگاه در آغاز ریاست سراسر افاضت نواب عالیجناب رحمت مآب سایر اهل خاندان فساد بنیان باختیار رسم طوایف الملوک با او پهلو زنی می کردند آنجناب مستطاب ما از فرط حمیت که شیوهٔ رضیهٔ امرای علو همت و طریقهٔ انیقهٔ عظمای سمو فطرت است ازان فرقه آواره سخت کاره و پر دل بوده مزاج والا به هر گونه که اقتضا می کرد بر تنبیه اینها می گماشت ، علی الخصوص از میلاپوریان باقتضای فضولیهای ناشایان تنفر بسیار، مثل جناب جد امجد و پدر والا اقتدار و عم عالی مقدار خود میداشت ،

و روزی آنجناب رحمت مآب در زمان عود بیماری ثانیاً بجناب صاحبزادۂ کلان در سال یکهزار و دو صد و سی هجری که بهمایون محل شرف سکونت می بخشیدند، و جناب قدسیه آن وقت برای سرانجام کاری بشادی محل تشریف فرما گردیده بود، دفعتاً بعد نماز مغرب بعیادت فرزند دلبند موصوف خود تشریف آورده نزد پلنگ آنجناب جلوس فرمود، و ما حاضرین دور دور مطابق دستور مودب نشستیم در آن وقت شاید بمقتضای آن که از طرف میلاپوریان بوالفضول نوعی شکرابی نامعقول برمزاج وارد شده از اول تا آخر همگی کیفیت بے اعتدالیهای نصیرالدوله از تجویز ورود نواب حیدرعلی خان بهادر جهته تنبیه برادر شفیق[1] علی التحقیق خودش، و ارادۀ تمکن رو بر مسند ریاست الکۂ کرناٹک باعانت نواب مذکور و حال استخلاص و نجات او از قید نواب مسطور بمساعیٔ جمیله جناب نواب والاجاه، و صورت تجویز نواب امیرالامرا ارسال سلاسل طلائی پیش او بسبیل هدیه از وساطت عمال ارکاٹ (ق ۲۰ ب) و ساتکده وغیره بمجازات وقوع چنین بدخواهش، و سرگذشت تشریف آوری نواب والاجاه جنت آرامگاه نزد جناب نواب امیرالامرا فردوس مکان بامتناع تجویز مذکور و استحسان عدم صورت بستِ نسبت های صاحبزادگان جلیل الشان بادختران میلاپوریان، و مغتنم دانستن قرابت ضیاء[2] الدوله با خویشتن

---

(۱) شفیق خودش (آ) (۲) ضیاد (آ)

یک یک بیان فرمود ، و بکمال خضوع و خشوع دست برداشته در حق ایشان بد دعا نمود ، اگرچه چنین امور بمقتضای غیرت و حمیت موفور از جناب نواب رحمت مآب بسیار بظهور آمد اما درین اوراق ذکر تمامی آن موجب ابرام[1] خاطر ناظرین دانسته سطری ازان به حیز[2] ارقام درآورد

بیان صفات حمیده و اوصاف برگزیدهٔ جناب نواب رحمت مآب که حضرت باریتعالی در جوهر ذات اقدسش مخمر فرمود و ذکر کتخدائی هر دو صاحبزادگان اعظم المرتبت عظیم الشان که بکدام سن و سال جلوه ظهور نمود

در خاندان انوری و دودمان والاجاهی مثل امیر بےنظیر جناب نواب رحمت مآب که بخداترسی و راستی و فیاضی و حق رسانی و قدرنوازی و حقوق شناسی و رقت قلبی و کسرنفسی و صلهٔ رحمی وعده وفائی بیعدیل و انباز بود ، و در جود و فتوت و همت و مروت و آئین خودداری و پاس مراتب بزرگان و همسرانیکه در حفظ مرتبه خود بدولت می پرداختند بین الاماثل والاقران ممتاز ، چشم فلک ندیده ، و گوش روزگار نشنیده ، وقتیکه آیات بینات

---

(۱) ابرام = ملال کردن ۱۲ م آ (۲) بخیر (ما)

تنذیر و احادیث طیبات تحذیر[1] بحضورش خوانده می‌شد یا خود بتذکر گناہان گذشتہ بر زبان فیض بنیانش می‌آورد نہار سرشار سرشک از چشمہ سار چشم بگلزار رخسار روان گشتہ از جایش می‌برد، سحاب نوالش تادم اقبالش بر مزارع دوست و دشمن یکسان می بارید ، و بہار دل ہمیشہ بہارش سر خارِ حب دنیائے[2] دنی در تہ تیغ عدم می‌نشانید ، در نظر عطای دریا دلش لکوک بمنزلہ الوف می‌نمود و در چشم ہمت گردون منزلش مراتب الوف از تعداد احاد نمی‌افزود ، چنانچہ در اوایل سنین فرحت تضمین جلوس میمنت مانوس مسند موروثی روزی مدارالمہام جناب شرف الملک مرحوم بموجب ارشاد فیض مواد محلی بعد وصول زرخمس بحجرۂ خزانہ عامرہ یک یک لک روپیہ علیحدہ علیحدہ انبار نمودہ بزمانی کہ خود بدولت در کلس محل تشریف میداشت عرض نمود ، بمجرد عرض این معنی برخاستہ از برای آنکہ مقدار انبارش دریابد ، با جناب موصوف سوی حجرۂ خزانہ قدم فرسود ، ہرگاہ نزدیک درِ حجرۂ مذکور در رسید ، دفعتہً برگردید ، جناب موصوف ازین حرکت سراپا حیرت گشتہ بہ مبادرت[4] استفسار وجہش پرداخت ، فرمود می‌ترسم از آنکہ وقت معاینہ اش رغبت مزاج ما بامساک آن گراید تا وقت احتیاج برآید ، ہرچند جناب موصوف

---

(۱) تحذیر ای ترسانیدن ۱۲ ام آ (۲) نہار ای لب ریز ۱۲ ا ب آ (۳) دنیا دنی (ما)

(۴) مبادرت ای پیشی گرفتن ۱۲ کنز آ

اطمینان و امتحان خود را از طبع مبارکش مرة بعد اولی وکرة بعد
اخری بعرض فیض والا رسانید ، لاکن پذیرا نفرموده از
روی عجز تمام ارشاد نمود که حالا تکلیفی بر خود گوارا داشته
به تقسیم تمامی زر مسطور یکسان مامور باید پرداخت ، و بعد تقسیم
باز بحضور ما معاودت باید ساخت ، جناب موصوف پس از
بجا آوردن این امر والا قدر چون بشرف ادراک حضور دمساز
گردید ، از عنایت نیم آستین لباس افتخار در برکشید ، بعد وفات
آن والاهمت در عصر فرخنده اثر جناب نواب رضوان مآب روزی
راقم بخانه جناب موصوف برطبق معمول از برای درس یافته بود، جناب
موصوف به تقریبی تذکره مسطور بمعرض بیان آورده بآواز بلند
بگریست ، و فرمود بعد همچنین امیر کبیر و این چنین کریم دستگیر
زیست خود محض ناچاریست روزی حین حیات آن ذی همت
عالی فطرت در دبستان فیض نشان صاحبزادهٔ فیض آماده عظیم جاه
پیش عالم عارف بالله جناب مولوی وجیه الله[1] رحمة الله درس کتاب
(ق ۲۱ الف) صرف میگرفتم مولوی صاحب تقریباً توجه بارشادم
گماشت که امروز بحضور کرمت دستور رفته بودم ، و آن
فیاض زمان در محل تشریف میداشت بانتظار ملاقاتش قدری
مکث و اهمال ورزیدم ، پس آنجناب از محل سرا بیرون خرامید
و چون پیش نشیمن خاص فرشی گسترده و مابین آن فرش و

---

(۱) وجیه الله (آ)

فرش جلوس گاه خاص جای خالی مانده بود ، آن عالیشان سراسر تواضع باوجود حضور حشم و خدم قریب فرش اول کفش از پای مبارک بدست خود کشید ، و بعد مرور ازانجا باز از دست خویش برپا پوشید ، و تالب فرش مجلس خاص خرامان شده آنجا خلع نمود ، و نزد فقیر آمده جلوس فرمود ، عرض کردم که با این چنین ثروت عظیم و اقتدار فخیم[1] پاپوش خود از دست برداشتن بے[2]شائبۂ تکلف کمال بے تکلفی می نماید ، ارشاد فرمود که گاه گاه بہ کسر نفس خود از من ہمچنین بوقوع می آید تا نفس من لوای سرکشی نیفرازد ، و ایام گذشتہ عسرت خویش فراموش نسازد ، باز التماس نمودم کہ حیف ما فقرای این زمان را با وصف دعوی فقر باین منوال نفس کشی حاصل نیست ، بار دیگر بہ عجز فراوان با چشم گریان بزبان فیض بنیان آورد که ای مولوی صاحب شب و روز مرا خوف طاغی شدن نفس بسیار می باشد دعای خیر از شما در حق من کافی است الغرض بعد ازین از ہر دری بمکالمات دیگر درپیوستہ مرخص شدم ، ازان باز ہرچند نفس خود را تنبیہ میکنم از حرونی[3] باز نمی آید و بہ پند پذیری نمی گراید و در ابتدای ریاست آن سراپا موہبت ہمہ ملازمان ماذون شدند کہ ہر روز وقت دہ ساعت بہمایون محل حاضر آیند و صف بستہ مستفید مجرا شوند ، لہذا روزی پدرم بوقت موقت در ایام صیام خود را

---

(۱) فخیم (ا)، (۲) بے شائبہ (آ)، (۳) حرونی ؟ ای سرکشی ۱۲ م (آ)

بمحل مذکور رسانید، و باستحصال[1] شرف مجرا ہم سلک ملازمان
منتظر برآمد خاص بود کہ خود بدولت برآمد فرمودہ متوجہ
مجرائیان گردید ، درآن حاضرین سعادت علی خان عرف زندہ صاحب
نایطی ہم بنظر مبارک درآمد بمجردیکہ بنامش صدا زد پیشتر آمد ،
فرمود کہ آیا گرسنگی صوم شمارا باضطرار می آرد ، او بعرض رسانید
کہ البتہ شان رمضان ہمین اقتضا دارد ، در جوابش بانبساط
ارشاد کرد کہ حاشا از صوم این ماہ مبارک مرا گرسنگی
مفہوم نمی گردد باز مشارالیہ بہ جرات عرض نمود کہ اگر بحضور
گرسنگی صوم معلوم شدی بہتر بودے بمجرد این معروضۂ مومی الیہ
نامش باز بر زبان آوردہ ارشاد کرد کہ شاید مقصود شما ازین
بیان دریافت گرسنگی غربا بودہ باشد ، این گرسنگی صوم چیست
من آن گرسنگی ایام عسرت خود یاد دارم ، اصلا تا دم زیست
خود ازان ناسی[2] و ذاہل نخواہم ماند ، و ذکر این نعمت رب کریم
ہر آن و زمان بر زبان شکر بیان خویش خواہم راند، ہمہ،
حاضرین از استماع این کلام سراسر رحم و کرم نہال محبتش در
خیابان دل کاشتند ، و دست دعا بخوبی دارین او برداشتند
آن جناب ترحم مآب بسرگرمی تمام تقیید وافی و توجہ کافی در
ادای حقوق ہرگونہ از تقسیم مشاہرۂ ملازمان و غیرآن بہر ماہی
و قدردانی و قدرافزائی قدیمان[3] بہرگاہی و بیگاہی میفرمود ، و

---

(۱) و استحصال (ما) (۲) تاسی (ما) (۳) قدیمانہ (ما)

پیوسته در حق شناسی و صلۂ رحمی اہل قرابت باوجود حسد و ناتوان بینی ایشان بر طبق مرتبۂ ہرکس بسلوک و مراعات ہر نوع از[1] سرگرم سرگرم بود چنانکہ کلمات عبرت خیز آنجناب رقت انگیز بود، ہمچنان حکایات موعظت آمیز او ناخن زن دل ناپرہیز، اکثر عادت آنجناب آن بود کہ بر زبان فیض ترجمان خویش لفظ الله کریم است جل جلالہ آورد، و بہ فرزندان و محبان و خیرخواہان خود مدام ہمین نصیحت میکرد کہ آنًا فانًا بجز فضل خدای تعالے چیزی دیگر مخواہید و ہمگی مطالب مرغوب در تحت آن حاصل و جمیع مقاصد مطلوب بذریعۂ آن واصل دانید، و ہر ہر یکی از سایر بندگان او تعالی لازم کہ خود را لاشئ و ناچیز محض داند، کہ چیز کنندۂ ناچیزہا حی توانا کہ ناچیز را چیزی گرداند، اگر کسی بتصور خودنمائی در پے بود و وجود خود دود، از جانب (ق ۲۰ ب) مختار مطلق بالعکس عمل رود، مصرع : او ست سازد چیزہا ناچیزہا

انتہی، فی الواقع توانای برحق او است کہ کوہ را کاہ گرداند، و ذرہ را بآفتاب رساند، اگر کسی بتصور من ہم چیزی ہستم لوای انا و لاغیری برسما افرازد، غیور حقیقی نشان تکبر و غرورش سر بر زمین اندازد، و تقاضای غیرتش نمی گذارد کہ کسی سر تکبر برآرد، نہال کہ سرنخوت بسوی آسمان افراخت، با این بلندی

---

(۱) ما، سرگرم سرگرم بود (۲) ما، آنا

سایهٔ او را پایل زمین ساخت و ذرهٔ که بساط عجز بر بسیط خاک انداخت، ساز همنفسش به همآغوشی چرخ برین نواخت، افتاده منظور و مقبول بارگاه او است، و سرفراز مطرود و مردود آستان باعز و جاه او، ع

تواضع سر رفعت افرازدت
تکبر بخاک اندر اندازدت

اگر وقتی بر ملازمان بر آشفتی از روی عتاب گفتی که استیصال و برطرفی همه شماها خواهم نمود، یا یک یک را مشاهرهٔ پنج پنج روپیه خواهم ساخت، فی الفور از راه انصاف داد به تنبیه نفس خود می پرداخت که اگر حال این چنین شود ترا نواب که خواهد گفت و گوهر تعظیم و تکریم تو که خواهد سفت، و چون آنجناب منیف محافظ آداب شرع شریف بود از معاینهٔ صورت فاسق معلن نهایت نفرت می نمود، چنانچه روزی معتبر خان بهادر صفدر جنگ جاگیردار رنجگده را در ایام صیام ماه رمضان برکت التیام تنبول خورده به صحن دیوانخانه جلوس گاه خاص پیش صاحبزادهٔ بلنداقبال ولیعهد استاده ملاحظه فرمود، بصاحبزادهٔ ممدوح تعرض شدید نمود که چنین بی تمیز بی باک را بحضور خود چرا بار میدهی که بصحبتش هیچ گاه از بند بدنامی نرهی، اورا بقدغن بلیغ پندی دهی که گاهی باین جسارت حاضر حضور ما نشود، بعد ازین در مراتب توقیرش چیزی از تقصیر افزود، و همواره از کارهای قبیح که سر

به بدنامی کشد گریزان می بود ، و از حرکات و سکنات بے معنی
که پیش خلایق منجر به بدنمائی گردد احتراز بسیار می نمود ، و اگر
برکسی از حضار محفل و خدام حضور فیض گنجور در غضبت آمدی
فی الفور[۱] بحکم حدیث ادخال السرور فی قلب المومنین من عمل الثقلین
ازان کس بعجز تمام استعفای خطای خود کردی تا دلش نشکند که
از دل شکنی مردم کمال خوف داشت ، و گاهی بحوالی کاریکه
خلق خدا را ازان اذیتی یا تکلیفی بهم رسد نمی گردید ، و بفرزندان
و هواخواهان خویش همواره این اندرز می فرمود که در پی چنان
شغلها مروید که بندگان خدا را دران از خود متنفر یابید ، چنانچه
پیش از وفاتش به نه روز عید سعید رمضان شریف وقت هشت
ساعت روز برآمده بر عادت خویش بسواری عید بدارالامارهٔ
چیپاک تشریف فرما گردید ، و همه جلو و حشم و خدم و
مراکب وغیره سواری خاصه مهیا و آماده گشته مگر صاحبزادهٔ
خُرد بزرگ دانش بسبب انفجار دبیلهٔ که در رانش بود حاضر
شدن نتوانست ، و چون خود بدولت باین معنی آگهی نداشت
از عدم حضورش بهم برآمده بعد قدری مکث و انتظار بعجلت
تمام به طلبش یک ترپ سوار فرستاد ، و پیش صاحبزادهٔ بزرگ
خُرد پرور ، ولیعهد فیض گستر از راه شفقت پدری و تعلیم آداب
سروری بکلام موعظت انجام زبان نصایح تبیان کشاد که الحال

---

(۱) M فی الفور ازان کس ، A برحاشیه بحکم حدیث الخ

همه مردمان بعیدگاه جمع آمده چه انتظار ورود سواری ما می نموده و از درنگ ما در تابش آفتاب چه قدر دل تنگ می بوده باشند، رئیس را نباید که به چنین حرکات دور از کار بر دل عامهٔ خلایق که ودایع بدایع خالق اند بار نهد که از هم چنین امور بے دستور اهل ثروت بخلق الله نفرت تامه دست می دهد ؎

کاری مکن که گوش به نفرین نهی ز خلق
آن کار کن که خلق جهان آفرین کند

پس روسا و حکام را در چنین مواقع که با مجمع عامهٔ ناس کار افتد ضرورت است که تبعیت آنها پیش نهاد خاطر خود دارند، تا کسی ازیشان تصور اذیت گونهٔ بخاطر نیارد حتی الامکان قصد خاطر خود را طریقه خوشنودی و رضاجوئی ایشان باید گماشت و از دل شکنی و آزردگی ایشان نقاب خفا از روی زشت [1] بدنمائی و بدنامی نشاید بر[2]داشت که سرور عالم و سید ولد آدم صلی الله علیه و سلم فرموده اند اَلْخَلْقُ كُلُّهُمْ عَيَالُ اللّٰهِ وَ اَحَبُّهُمْ اِلَيْهِ اَنْفَعُهُمْ لِعَيَالِهٖ[3] که ملوک راست آئین پیشین را هر لیل و نهار حفاظت همچنین مراسم ملحوظ، و به سینهٔ فیض گنجینهٔ ایشان لحاظ این چنین

---

(۱) (ما) بدنمائی دهد نامی (۲) (ما) برداشت که ملوک (۳) یعنی تمامی خلق عیال الٰهی اندازان که الله تعالی کافل ارزاق ایشان است و دوست ترین خلایق بسوے حق تعالی آنست که کثیر النفع باشد به مخلوقات وی از هدایت و تعلیم احکام دین و شفقت و رافت برایشان روایت کرد این را بزار از انس کذا فی شرح شهاب الاخبار ۱۲

مراتب مدام محفوظ بود ، خصوصاً خلفای راشدین رضی اللہ عنہم (ق ۲۲ الف) دیگری برخود برمی داشتند ، و ہرگز تخم رنج و تکلیف در خاطر احدی نمی کاشتند ، منقول است که ہرگاہ عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہٗ در رہگذری گذری میفرمود ، و اگر پیش می آمد بخلق عظیم روا نمی داشت که او را زپیش خود راند بلکه خود قدم بجانب دیگر می کشاد ، پس او ازین تعلیم منت بیکران بر امت سرور عالم نہادہ است ، چون خبر فرحت اثر برآمد ضیاء الدولہ[1] مرحوم حسب الطلب والا از فرخندہ بنیاد حیدرآباد بعزم مدراس خجستہ اساس بکتخدای ہر دو صاحبزادگان فیض رسان عالمیان بسمع اشرف رسید ، روزی وقت نصف النہار[2] در روشن چوکی قدم رنجہ نمود ، و ہمین پور بارفعت و ولی عہد پرشوکت[3] نواب اعظم جاہ را که با حضار محفل تشریف می داشت بآواز بلند بحضور خود بخواند ، و بحالتی که بہ حسب اکثر عادت خود ہر دو کف دست خویش بہ تشبیک اصابع بر قفا گذاشتہ استادہ بود ، فرمود که ارادۂ مادر شما درباب تجہیز کدخدائی شما ہر دو برادران چنان یافتہ میشود که مرا مقروض کند و اشارہ بما حضار محفل نمودہ فرمود که درینصورت این مردمان که دایر و سایر دولت ما ہستند برآوردہ شوند ، پس اعزاز و احترام ما کدام خواہد کرد ، و لفظ نواب بر زبان که خواہد آورد ، در زمان پدر بزرگوار ما جناب نواب

---

(۱) (ل) ضیاء الدولہ حسب الطلب (۲) (ل) النہار (۳) (ما) ولی عہد شوکت

امیرالامرا فردوس مکان شخصی تاجر از لبابین در محمدپور هرچند در سرانجام کدخدائی پسر خود به صرف لک هون پرداخت، اما احدی باوجود اکل بے شمار و شرب شربت های خوشگوار و اخذ پوشاکها و انعامهای خطیر و جر منافع کثیر نسبت تجارتش را مبدل بامارت نساخت، الحاصل هر قدر که کثرت منتسبان کرپاس فیض اساس ما خواهد بود، افتخار و اعتبار ما پیش امرای نامدار و حکام ذوی الاقتدار خواهد افزود، از اسرف های زرهای لکوک بچنین تقریبات بجز حصول نسبت مساهمت با تاجران و ساهوان متمول شرف دیگر نزد خردمندان متصور نیست، انتهی، چون جناب ولیعهد صاحبزادهٔ فیض آماده بایما و اصرار بعضی از کارپردازان عمده بتوسیع دروازهٔ باغ خاص دارالاماره به تمهید اینکه در مواسم[1] و تقاریب عمده مثل اعیاد وغیره بسبب ضیق آن از ازدحام جلو سواری و هجوم مردمان شهری اذیتی بهم میرسد اجازت گرفته آنرا فراخ و وسیع ساخت، آنجناب پیش جناب شرف الملک مرحوم باظهار این ماجرا پرداخت و فرمود اگرچه طوعًا وکرهًا اجازت این معنی دادم اما میدانم که دل بر استهزای مردم نهادم که جادم و اودرم[2] باوجود اقتدار و اختیار ملک کرناٹک بهمین گذرگاه تنگ گذر می کردند، و رخت هستی مستعار از همین باب مضیق بسر بردند

(۱) A مواسم جمع موسم بمعنی وقت ونیز ایام معین چنانچه عید وجز آن گذار فی المدار وکشف ۱۲

(۲) A اودر به بفتح اول وسکون ثانی وکسر ثالث ورای بے نقطه ساکن برادر پدر باشد که بعربی عم گویند ۱۲ ب

و مرا ہم باین ثروت کہ فی الحقیقت بازیچہ اطفال است گاہی توسیع آن مناسب نبود ، و ہمچنین ولیعہد ممدوح ہرگاہ مولوی حکیم احمد حسین خان بہادر رفیق خاص وغیرہ را بتائید خود ہمراہ گرفتہ بنا بر آداب گاہ بجرای ملازمان بارگاہ بآئینے عرض کردہ جای دور مقرر نمود ، ہمون روز شکوۂ این معنی ہم پیش جناب شرف الملک مرحوم باین مضمون ادا فرمود کہ آدابیکہ شاہان با اقتدار را شایان است مرا مقرر ساختن گویا بہ ہجومن[۱] پرداختن است ، یقین تصور نمائید کہ باین ثروت از چنین فضولیات گاہی خشنود نمی شوم ، بلکہ تنفر تمام دارم ، جناب مرحوم موصوف اکثر اوقات بیان محامد عالی ظرفی و بلند حوصلگی آن امیر خدا ترس بحدی بیان می فرمود کہ مرغ عقل تا آشیانہ ادراکش پرواز نمی نمود الغرض آن خدیو ارجمند بحکم كُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا زمام ہمت والا نہمت خود بہ اطعام محتاجین و انعام مستحقین مصروف ، و عنان عزیمت از اسراف بیجا مثل کثرت تنویر قنادیل و چراغہا و تاسیس عمارات متین و تکلف ظاہری و حظوظ نفسانی وکثرت مخارج بقلب داخل معطوف میداشت و این ثروت و مکنت کہ فی الوقت حاصل روزگارش بود پیش نظر بحر موجش قطرۂ می نمود ، ہرگاہ ضیاء الدولہ حسب الطلب نواب معلی القاب بنا بر کتخدائی ہر دو صاحبزادگان والاشان از

(۱) (ما) بہ ہیچمن ۔

بلدۀ حیدرآباد راهی شده بفاصله یک کروه (ق ۲۲ب) از مدراس طرح نزول انداخت، و با امرای دولت و حشم و خدم و دیگر اسباب جلوی با کروفر اتم که ازینجا باستقبالش فرستاده شد، غرۀ رجب سال یکهزار و دوصد وسی و دو خود را داخل مدراس فرخنده اساس ساخت، پس دوازدهم شهر ربیع الاولی سال یکهزار و دو صد وسه آغاز خیرانجام طوی صاحبزادۀ کلان با رفعت اعنی اعظم جاه والا رتبت بوقوع پیوست و به بست و نهم همان ماه مسطور انجام خیر آغاز آن صورت بست، لاکن از بی‌تدبیری کارکنان چنانچه باید و شاید رونقی بهم نرسید، اگرچه مبلغ خطیر باسباب و طیاری این شادی صرف گردید، ازانجا که نواب عالی همت مابعد انفراغ[1] از عقد تزویج[2] خود بجهت رنگ‌آمیزی بهار طوی برادر عزیزالوجود عظیم جاه که در همان سال از یازدهم ربیع الثانی تا بیست و هفتم آن گل کرده کمر اهتمام بربسته بود بزنگی[3] که دل می‌خواست آب[4] و رنگش بخشید و خاطرخواه بآراستگی[5] و انتظام تمام ازهار دل عالم گل گل شگفانید و به هر دو روز جلوۀ صاحبزادگان عالی‌شان آوازۀ کوس تهنیت به هر سمت و نواح بلند گردید، و صدای سرشدن توپها در چیپاک و بر قلعه تا گردون رسید، و در همان سال بعد از انصرام هر دو شادی

---

(۱) (ما)، انفراع (۲) (ما)، تزویج خود (۳) (ما)، بزیکی (۴) آب و رنگ کنایه از طراوت و تازگی باشد ۱۲ ملحقات (۵) (ما)، بارستگی

میمنت آبادی ضیاءالدوله به بست و هفتم جمادی الاخری عزم شهر حیدرآباد اسلام آباد نمود و با عزت و احترام تمام بموطن خود رسیده بفارغ بالی و خوش حالی تمام بیاسود ،

شرح خصایصیکه راقم به تحصیلش از جناب رحمت مآب علم افتخار افراشت و آنجناب در کدام سن و تاریخ و از چه علت ازین دار فانی بسرای جاودانی شتافت

هرگاه نهال وجود راقم بفضل قادر قدیر و مسبب اسباب هر امیر و فقیر بگلزار حضور صاحبزادهٔ باتوقیر اعظم جاه ریشهٔ تقرب دوانید اکثر مردمان از روی حسد و ناتوان بینی فراوان دشمن جان و آبروی من بے سر و سامان گشته دستهٔ چند از سخنان غیرواقع نا معقول و افتراهای[1] شاخ در شاخ سراسر فضول نسبت بمن ناتوان بسته تحفهٔ حضور ترحم گنجور نواب رحمت مآب مینمودند ، تا بطغیانی بحر عتاب آن مصدر حلم و ترحم شجرهٔ عزت و اعتبار روز افزونم استیصال پذیرد ، و اساس جدار وقارم از پای انهدام گیرد ، ازانجا که درحقیقت وسیلهٔ جمیله افضال الهی پشت و پناه حال راقم بود از سیلاب نمامی بوالفضولی چند

---

(۱) ... (آ) شاخ درشاخ کنایه از رنگارنگ دگوناگون باشد ۱۲ برهان

اثر صدمهٔ بدان نرسید ، بلکه یوماً فیوماً استحکام پذیرفته بعروج
این رتبهٔ علیهٔ سرکشید ، الحاصل در آنزمان که رتبهٔ رفاقت
و مصاحبت صاحبزادهٔ ممدوح بین خوف عتاب و خطاب ، و
رجای استحصال عزت رفاهیت انتساب بود بر راقم هیچمدان
روزان و شبان بافکار و تشویش بسیار میگذشت ، بنابران روزی
راقم درین تامل و تفکر نشسته بود که سید اشرف خراسانی عرف
قندهاری صاحب برین حال مطلع گشت ، و چون وقت صبح بر
عادت معهود بحضور نواب رحمت مآب رفت ، در اثنای تذکرهٔ از
زبانش این ماجرا بظهور پیوست ، پس آن فیاض خلق پرور بعد
برخاست ملازمان و مشایخان وقت قریب یک و نیم روز برآمده
راقم را یاد ، و در محفل خاص بار داده ارشاد فرمود که ما
اصلا از تو ناخوش نیم و کسی بحضور ما گاهی سعایت و شکایت
تو نمنوده و دستور مردمان است که اگر شخصی پیش امیری و
رئیسی مورد عزت شود همچنین طوطیها و تمهیدها بخرابی او می بندند
پس از همه وجوه خاطر جمع باشی ، و وسوسهٔ هیچ معنی بدل راه
ندهی ، چنانچه بسوی ق ۲۳ الف حاضرالوقت حکیم عبدالرزاق خان
بهادر خطاب کرده فرمود که شما ازجلسای هر زمانید و میدانید که ازین
کس یعنی راقم رنجیده نمی باشیم ، و هم احدی هیچ شر نفس او بحضور
ما نمی رساند ، خان مذکور فی البدیهه عرض نمود که اگر کسی از
بدیهای ایشان شنیده یا گفته باشد ولدالزنا خواهد بود ، خود بدولت

بمجرد اصغای این معروضه‌اش خندان خندان باز از راه عنایات کلمات استمالت آیات بر زبان فیض ترجمان آورده از رخصت انصراف بحضور صاحبزادگان فیض القاب سرفراز ساخت، و چون بسال یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری جهت تفریح مزاج وهاج که تفریح اخیراست چند ماه بوالاجاه باغ با محلات و ازواج سکون ورزید خبر ارتحال ضیاء الملک پدر ضیاء الدوله بتاریخ سیزدهم جمادی الاولی در رسید، در همان ماه خلعت و دوشاله سبز و جیغهٔ مرصع و سرپیچ مرصع با خط تعزیت بضیاء الدوله، و یک خلعت زنانه مع دوشالهٔ سفید بنا بر محل ضیاء الملک مرحوم همراه حافظ غلام رسول خان روانه نمود، و روزی ازان باغ[۱] با محل خاص و هر دو صاحبزادگان خاص فرخندهٔ خصال بلند اقبال وقت عصر بسیر روش باغ که بانی آن پدر بزرگوار او است تشریف فرمود و چون بعد ملاحظهٔ خستگی و افتادگی باغ مذکور داروغه وغیره کارکنان آنجا را مورد عتاب و خطاب مینمود که با هر دو صاحبزادگان فیض نشان پیش آن ولی نعمت خدایان حاضر شدم و باستحصال شرف مجراسر فدویت انتهای خود را فرو کردم، همین که سر برافراشتم ارشاد فیض رشاد صادر گشت که از امروز خدمت داروغگی[۲] این باغ بر ذمهٔ تو گذاشتیم، باید که در آراستگی و پیراستگیش سعی تمام در پیش آری، و در هیچ حال تساهل و تغافل روا نداری، فی الفور

---

(۱) (ما) عا - (۲) (ما) دروغگی باغ

بایمای ہر دو ظہیر و اعتضاد خود اعنی جناب اعظم جاہ والاجاہ و عظیم جاہ آداب شکر عنایت این خدمت بجاآوردم ، من بعد بامر جلیل القدر برای امامت نماز عشائین سجادۂ اطاعت گستردم ، و بذریعۂ اجوبۂ چند مسایل فقیہہ مسؤل عنہا نہایت مقبول آن برگزیدۂ بارگاہ ایزدی گردیدم ، و ازانجا کہ بعنایات و نوازشات خاص چند کلمات مدح و توصیف من ہیچکارہ از زبان فیض ترجمان پیش حاضرالوقت حکیم عبدالرزاق خان بیان فرمود ، سر سراسر استکانت[۱] خود باوج سپہر کشیدم ، پس آنجناب رفعت انتساب با محلات وصاحبزادگان والاخطاب ازآنجا ہمان شب بعد تناول خاصہ بوالاجاہ باغ مراجعت فرمود ، بعد ازین راقم درباب انتظام این خدمت بحضور اعانت دستور صاحبزادۂ کبیر عظیم المرتبت عرض کرد ، فی الوقت ایما یافت کہ درین ایام ہمہ باغات وغیرۂ حضور زیرِ حکم مادر من است شما را از ایشان موافقت نخواہد آمد ، دریصورت ازین خدمت کنارہ‌کشی نمودن مناسب بینماید ، اگر اتفاقاً نواب معلی القاب رحمت مآب از شما بازپرس کنند بطوری خواہم فہمانید ، پس راقم بسبب منع صاحبزادۂ ممدوح گردِ آن کار نگردید ، درین اثنا نواب رحمت مآب روزی راقم را بصحابت مولوی حکیم احمد حسین خان بہادر کہ مصاحب و حکیم خاص بود و حکیم عبدالرزاق خان بہادر و وجیہہ اللہ خان بہادر در بہل اسپی سوار کنانیدہ پیش فقیر بخش صاحب

---

(۱) (آ) استکانت ای فروتنی کردن و گردن نہادن ۱۲ م

متوکل باستدعای دعاے خیرشان (ق ۲۳ ب) با طعام نان و قورمہ وغیرہ مرغوبات ایشان فرستاد ، بعد معاودت از آنجا با خواتین موصوفین بحضور آن کرامت معمور رفتہ سانحۂ کہ بخدمت آن درویش آوارہ مشرب روداد و کلام رندانۂ[1] کہ ازان درویش رندکیش بطرز سوقیان نسبت بہ حکیم عبدالرزاق خان بتکرار سرزد یعنی این شب ماندہ گیر صورت را کہ بہ ہندی باسی فلان کی صورت کنایہ ازان است شما چرا ہمراہ آوردید و در ہندی زیادہ تر ازین بحسب تلفظ آن درویش در ترجمۂ لفظ پرداختن در چارسوی طبع ارباب وقار خود را بہ پوچ گو نام زد ساختن است بعرض ملازمان والا پرداخت ، بمجرد این کلام چنان لب بخندۂ بے اختیار کشود کہ از چہرۂ مبارکش عرق رونمود پس بعد ادائے کورنش بر طبق معمول خود را بحضور ہر دو خداوندزادگان عظمت نشان رسانیدہ اعادۂ سرگذشت مذکور نمودم ، درین نزدیکی باز راقم را طلب فرمودہ برابر جلسای خاص خویش طعام خورانید ، و مورد عنایات و نوازشات گردانید ، روزی کلیم اللہ خان بہادر مبارز جنگ حال درخانۂ خود طعام انواع و اقسام پزانیدہ بحضور آورد ، چون آن را در دیوانخانہ جلوس گاہ فیض اشتباہ بر سفرۂ خاص چیدند ، و خداوند نعمی با ہر دو قرۂ[2] باصرہ عزوجاہ نواب اعظم جاہ و عظیم جاہ وخان سابق الذکر و دیگر جلسای خاص نوش جان

---

(۱) (ما) زندانہ (۲) (ما) قرۂ عزوجاہ

مینمود ، درآن حین سعادت آئین از فرط عنایت راقم و اصغرعلی خان را یاد فرموده بشرف مجالست و عز مواکلت مشرف و معزز گردانید در همین سال بتاریخ دوم شهر شوال صاحبزادهٔ ولیعهد بتقریب عید رمضان جهته ادراک سعادت ملازمت جدهٔ مادری خود همراه مادر محترمه خویش قریب هنگام شام در بهل اسپی صحابت اصغرعلیخان و راقم فدویت[1] عنوان بمیلاپور رونق افزا شد ، و بعد توقف زمانی جناب معلی القاب هم در بهل اسپی از همراهی مولوی حکیم احمدحسین خان تشریف آورد و خواست که محاذی درِ خانه خوشدامن خویش شرف نزول فرماید ، درآنوقت نزدیک فرود آمدن از زینهٔ بهل پای مبارک او رنجی برداشت که طبع نازکش در خشم آورد ، پس بخان مسطور مخاطب شده ارشاد کرد که هرگاه بمیلاپور می آیم چنین خلجانی عاید حالم می‌شود من بعد در میلاپوریان که پیوسته از ایشان دل بےغلشش شکسته و بریان می بود دعای بد کرد و اکثر در حق اناث خاندان میلاپوریان بلفظ شکم سوختگان که در هندی به پیٹ جلیان تعبیرش می‌شود دعاے بد مینمود ، و پیوسته در باب ایشان و بهمین طور در حق حاجی حافظ حیدر صاحب زبان تاثیر نشان بدعای بد می‌کشود و دران زمان راقم و اصغرعلی خان با جناب رفعت نشان پیش حضور کرامت گنجورش استاده بودیم که بسوی

---

(۱) (ما) مدریت

اصغرعلی خان از ممر عدم صفای قلبی با خالش حافظ حیدر صاحب مذکور بخشم تمام نگریست و گفت که خال شما مرتبه ولایت دارد او بعرض رسانید که ولی را ولی شناسد خود این مرتبه ندارم، ازین حاضر جوابیش (ق ۲۴ الف) بکمال غضب بجانب او تیز تیز دید و بچهرهٔ غضب‌ناک در خود پیچید، و بظاهر اغماضاً و اعراضاً بر زبان هیچ نیاورد من بعد بطرف راقم متوجه گشته فرمود که بخدمت داروغگی روشن باغ سرگرم میباشی، راقم بعرض جوابش نهایت سراسیمه بود که جناب پشت و پناهم اعظم‌جاه والاجاهم عرض نمود که هر روز حکم والا بجا می آرد، و بر نظامت آن اشتغال میدارد، تبسم‌کنان فرمود که نمی رود[1] باز براقم حکم شد که تو بر مصلای امامت نشسته باش تا من بمجرد دخول وقت مغرب با تو نماز گذارم، امر جلیل القدر بجا آوردم، و بعد اتمام نماز ازانجا که خود بدولت دران روز صایم بود بزودی تمام برای تناول خاصه اندرون محل تشریف فرمود، و قریب سرشدن توپ برآمده در بهل خاص با جناب صاحبزادهٔ ممدوح و حکیم مسطور تشریف داشته، راقم را هم باوجودیکه صاحبزادهٔ متعظم نظر بر وقت غضب خاص و فلاح حال فدوی بعرض والایش رسانید که در بهل سواری نشست من خواهد آمد، از راه عنایات یاد فرمود[2] برابر مولوی حکیم احمدحسین خان روبروی خود نشانید

---

(۱) (ما) نمی رود باز الخ (۲) برابر فرمود۔

و در ہمچشمان و ہمسران معزز گردانید ، مقارن این حال جناب صاحبزادۂ ولیعہد خوش اقبال شبی در عالم رویا چنان دید کہ دیوانخانۂ جلوس خاصش خوب آراستہ و پیراستہ کردہ اند ، و مسند زرین آنجا گستردۂ ہمہ مردمان جمع شدہ میخواہند کہ خود را بران مسند نشانیدہ ہر یک پیشکش ہا گذرانند ، درین عرصہ راقم خود را دران مجمع انداختہ بہمہ حاضرین صدا زد کہ بگزرانیدن پیشکش اندک جرعۂ صبر نوشید ، و قدر قلیل در امہال و اہمال کوشید، صبحی بیدار شدہ کسی را بطلب راقم برگماشت ، و بعد ادراک راقم شرف حضور را در وقت تنہائی پردہ از روی این راز برداشت، و ازانجا کہ محبت بسیار با پدر بزرگوارش بود وسوسۂ و اندیشہ انصرام زندگیش در دل آورد ، و بحیلہ و بہانہ کہ این روداد بآن جناب منکشف نشود یکصد و بیست و پنجروپیہ و یکصد و بیست و پنج کہادی از دست او مس کنانیدہ بہ محتاجان سپردہ سپس شب ہفتم ماہ شوال کہ ششم آن رسم رنگ عشرت سامان بود بعد فراغ رقص بصد بیرنگی پیک اجل بصورت وبا بنواب رحمت مآب رونمود و آغاز اسہال بہ تکاثر و توافر انجامیدہ تا چہار روز منقطع نگردید ، بہرحال بتاریخ ہفتم بر عادت مستمرہ ظہور ادای رسم گرہ آنجناب صورت بست ، و جلوہ فرمائی سواری خاص بدار الامارہ چیپاک جہت اخذ پیش کش ہا[1] از

---

(۱) (رما) نذور

ملازمین عوام و خواص هم بوقوع پیوست و روز نهم از جانب
نواب معلی القاب گورنر هوابلیٹ[1] صاحب بهادر جنرل ڈاکٹر که سرکردهٔ
اطبای انگریز است باچند حکمای فرنگ در رسیده ، باوجودیکه
آن روز ازدیاد و اشتداد مرض بود دوای خویش خورانید و
بمعرض عرض صاحبان عالیشان گورنر کونسل بهادر احوال یاس زندگی
آنجناب رسانید ، همان روز در مشورت کونسلان عالیشان که
مخزن درایت اند و بقانون دانش (ق ۲۴ ب) کفایت قراریافت
که آثار انتقال نواب عالیجناب از صورت بیماریش لایح
و از اسباب و علامات آن واضح است ، درین صورت
فرزندان کلان آنجناب را لازم که همه ملازمان دولت و لوازمهٔ
قدیمه ثروت و حشمت را تا آمدن حکم از کلکته درین ماده
بحال و برقرار داد ، و اندیشهٔ هیچگونه درباب وقوع اخراجات
تا آن زمان در خاطر مبارک نیارد ، و اڈوارڈ اوڈ بهادر چیف
سکرٹری یعنی میرمنشی که بموجب قانون انگریزی امور مدارالمهامی
باو تعلق دارد ، نیز از روی جوشش محبت که بانواب عظمت
انتساب داشت بنا بر عیادت آمده از معاینه حالت شدت
بیماری وقت معاودت چشم پُرآب بازگردید ، و در ریاست
نواب ما اعظم جاه والاجاه نیز تامدتی همان صحبت بحال داشت
و آنجناب هم با اوجام مودت می پیمود و از انتقال یک روز

---

(۱) (م) هوابلیٹ

پیشتر بفرزند ولیعهد در باب عطای مدارالمهامی به برادر و دیگر ابواب آنچه مناسب دانست وصیت فرمود، چون آن مستعد دارالسفر گریۂ ولیعهد خویش بصدای ہکہک بشنید، چین بر جبین زده اظهار اینچنین حرکتش باز داشت و فرمود که ای نامرد درین وقت این گریه و بکا سود ندهد و این اضطرار و بی‌تابی نفعی نه بخشد، وقت آنست که بندوبست کارهای متعلقه خودسازی و باستمالت و دلاسای توابع و لواحق پردازی، پس شب دهم وقت ده ساعت داعی اجل را لبیک اجابت گفت، و ساحت وجود را از خس و خاشاک تعلقات پاک رفت، هرگاه دارفنا و ما فیها را گذشت، و بر راحلهٔ اجل بسیر دار بقا خواهی نخواهی توجه گماشت، جهان در چشم عالم سیاه گردید و عالمی ازین غم آواره و تباه، فی الوقت مشفق مهربان والاقدر میجر کرنل صاحب بهادر که از جانب گورنمنٹ[۱] بر کار سفارت سرکار مامور بود بالباس سیاه حاضرشده تجویز سابق الذکر که بحضور صاحبزادهٔ ولیعهد رسانید هنگامیکه جنازهٔ آن جناب به شارع عام رسید دو راسته سه

هنود و مسلمان چه پیر و جوانان

چه از خردسالان چه مردان زنان

مثل آبشار سر بر سنگ می‌زدند و با نوحه و فغان بسیار زار زار میگریستند، در هر جانب وسوسهٔ شور و شین ماتم پر زور و بهر

---

(۱) (۱۱) گورنمنٹ

برزن و کوی صدای ناله و فغان در شور پیرزنی پس چرخه نماند که بر جنازه اش چرخ زنان نرسید و طفلی در آغوش قرار نگرفت که بے اختیار گریان گریان بر مزارش ندوید ، از آنجا صحرای شرح این غم و وادی تفصیل این الم را پایانی نبود طی آن دشوار آمده عطف عنان شبدیز قلم حسرت رقم سوئے مطلب انسب نمود ، اعنی بمجردیکه جنازه اش از دیوانخانه شادی محل برداشتند ، بتعداد سن شریفش چهل و شش توب ماتمی بآئین انگریزی که منٹ گن نامند بقلعۂ مدراس سر داده بیرقها و علمهای غم بر قلعه افراشتند ، و با جلو و حشم خاص و باریگاٹ که عبارت از ترتیب سواران است با سرکردهای آنها بتنظیم جنازه دو راسته صفوف آراسته تا مسجد جامع برده فوج انگریزی باترانها ماتمی بنادیق و بیرقها از سر الم سرنگوں ساختند ، و جسم پاکش چون ماه نخشب بچاه نخشب در چاه لحد انداختند ، انا لله و انا الیه راجعون ، و بعد از فوج پیاده انگریزی بعلت تاخیری تا باغ گورنر بهادر رسیده باستماع دفن نعش مطهرش باز گردید ، و بموجب صدور احکام گورمنٹ در پایان گهاٹ به تمامی امکنۂ متعلقه این قلعه که مساکن فوج با لوازمه باشد کارپردازان هر مقام با آئین مذکوره توپها سر کردند ، و نقول این احکام بحضور صاحبزادۂ ولیعهد فرستادند ، و داد تعظیم و احترام چنانچه باید و شاید دادند ، و ازانجا که در حین حیات

بر حال پر ترحم کثیر در خاطر مبارکش متمکن بود جناب ولیعهد بعد از مماتش بلفظ رحمت مآب ملقب و مشتهر فرمود ، چون جناب صاحبزادهٔ اکبر والاگهر آثار سعادت و صلاحیت بیشتر میداشت پیوسته[1] محبت و الفت پدر خویش بدل میگماشت علی الخصوص وقتیکه آنجناب بعلتی و مرضی مبتلا شد در بحر تفکر و اضطرار غوطه میزد ، بمجرد ارتحالش بحدی پیالۂ غم و الم آشامیده که کسی از امرازادگان ماضی و حال از وفات پدر خویش چنین دُردِ درد و الم و تاسف اتم نکشیده باشد ، غرض آنجناب بلندهمت و عالی فطرت بنا بر مغفرت پدر صدقات و خیرات بے شمار مصروف (ق ۲۵ الف) مساکین و محتاجین دور و نزدیک گردانید ، و ما عدای این قرآن و درود خوانان بسیار تا چهلم مقرر کرده بعد ازان دو صد کس را از حفاظ و درودیان بر سبیل مداومت در سلک ملازمان انسلاک بخشید ، پس از وقوع این صدمۂ جانکاه جسم اعظمش که بکوه البرز مماثل بود مثل کاه فرسود ، و از بار این حادثۂ عظیم سرو قامتش که در راستی بر تیر سبقت بهم میرسانید بشکل کمان خم مینمود ، چه نویسم حال جناب صاحبزادۂ کهتر اعنی فرزند عظیم القدر دیگرش عظیم جاه که با این وقار و اصطبار[2] که در طبیعت صفا طینت او ودیعت بود از حدوث این واقعه جانسوز همچو کباب مدام در

---

(۱) (م) پوسیه (۲) (آ) اصطبار ای شکیبای کردن ۱۲ م

گریه و سوزش بود، و بسان شمع در[1] آب و آتش، اکنون راقم
این سانحهٔ سوگوار که از سوم تا چهلم روداد نظر بفرحت استحصال
نعم البدلش موقوف داشت، و عنان شبدیز خامه را به تسوید
واقعات متعلقات آن معطوف -

بیان واقعاتیکه بعد چهلم نواب رحمت مآب روداده و شرح کیفیاتیکه هنگام فرحت انضمام اجلاس فیض اقتباس جناب صاحبزادهٔ اعظم و ولیعهد اقبال همدم نواب اعظم جاه جمیعت توام بر مسند موروث بزرگان با تقدم بوقوع آمده

جناب صاحبزادهٔ ممدوح بروز چهلم بعد ادای زیارت
رونق بخش باغ دارالاماره گردید در آنجا از وقت نصف النهار
با رفقای خاص و اهل خدمت عظمت اختصاص و بعض مردم
قرابت و ملازم با امانت به تقسیم زر خیرات مشغول گردید که
دفعتهٔ قریب آخر عصر یار محمد خان مردهه از شادی محل رسیده
بحضور آن مربع نشین چار بالش ریاست عرض نمود که میجر مکڈنل
صاحب بهادر با فرزند نواب معلی القاب گورنر هیو[2] الیٹ صاحب بهادر

---

(۱) (۱) در آب و آتش بکسر رای قرشت کنایه از گریه کننده بسوزاست (۲) (۱) ہد

حاضر شده در دبیرستان خاص بانتظار تشریف آوری والا نشسته اند،
آنجناب بمجرد اصغای این معنی دیگر مقسمین را بران کار گذاشته
بذات خود با برادر عزیزالقدر و علاءالدوله و راقم به[1] شادی محل
در ہموں جلوس گاہ خاص تشریف آورد چون بآں ہر دو صاحبان
والاشان ملاقی گشت نمیقۂ گورنر صاحب موصوف مرقوم ہجدہم
ذیقعدہ سال یکہزار و دوصد وشی[3] و چہار ہجری متضمن تعزیت
و تاسف و رحلت جناب نواب رحمت مآب و بجا آوردن خود
تعظیم و تکریم وقت ارتحال نظر بر محبت و اخلاص آنجناب فردوس
نشین با سرکار کمپنی[2] و رسانیدن این واقعۂ ہایلہ بمسامع نواب
نیکنامی انتساب فرہنگ و دانش آرا نواب موسٹ[3] نوبل لارڈ مایرا
گورنر جنرل ہندوستان و شریک غالب شدنش درین ہم و غم و
عزم بالجزم نمودنش در قایم کردن ہمین فرزند مقام پدر بزرگوارش
مع رعایت مراتب و القاب نواب کرناٹک و اظہار خوشنودی خود
از تفہیم مرکوز نواب گورنر جنرل بہادر موصوف ، و ادای مراتب
تہنیت این معنی از جناب خود و نوید ظہور مسندنشینی بعرصۂ قریب
و بحال ماندن پنجم حصہ بطور مستمرۂ معہود و ایمای ارادہ خود
بنا بر مشاورت در باب تبدیل بعض شرایط جزئیہ عہدنامہ قدیم
رسانیدند[4] ، و بمکالمات مخالصت آمیز و سخنان طرب انگیز بر مسند
بشاشت نشانیدند ، پس ہر دو صاحبان را بتواضع عطر و گلاب

(۱) (ما) مشادی (۲) (ما) کمنی (۳) (ما) موست (۴) (ما) رسائیدند

مرخص ساخت و قبل ازین هم میجر مکدنل صاحب بهادر همواره بهر
دوشنبه بعادت مالوف[1] آمد و رفت میداشت، مخفی نماند که
همگی امورات مرجوعهٔ این ریاست مثل سر شدن اتواب روز
جلوس و سالگرهٔ سرآمد شاهان بادشاه انگریز بهادر عظیم الشان
و اعیاد وغیره و ارسال توره های طعام و فواکه بسران و سرگرده‌های[2]
عالیشان فرنگ و دیگر معمولات بطوریکه در زمان نواب رحمت مآب
جاری بود همچنان درین عرصه تا وقوع مسندنشینی که پنجاه باشد
بحال ماند و بهمین سال آن ولیعهد فیض گستر بعلت آنکه هنوز
آئین مسندنشینی از جانب ارباب کمپنی بظهور نرسیده خلاف عادت
خداوندان این ریاست که بنماز عیدین باتزک امرا از
دارالامارهٔ چیپاک می برآمدند کاربند احتیاط گردیده فقط بسواری
مهاڈول با برادر عزیزالقدر از شادی محل برای نماز عیداضحی بمسجد
والاجاهی تشریف فرما شد، و بعد معاودت از آنجا در صحن
دیوانخانهٔ شادی محل باداے نحر[3] پرداخت، پس ازان مدافع
و اتواب عید موافق معمول در چیپاک و مسجد مذکور سرگردید،
سرافتخار چند اشخاص معززین که پیشکش ایشان بمعرض قبول درآمده
بفلک رسید، پیشکش های[4] اکثری بسبب اینکه زیب افزای مسند
ریاست نشده بود معاف فرمود و از اقبال پیش کش (ق ۵۲ب) بعضی ابانمود[5]

---

(۱) (۱) مانوف (۲) (۱) سرکردتهای (۳) (آ) نحر ای شتر قربانی کردن ۱۲ ص
(۴) (۱) نذور (۵) (۱) بانمود

و بیست و سیوم ربیع الاول مراسلهٔ دیگر گورنر صاحب موصوف مشعر بدل گورنر جنرل بهادر مقدمهٔ مسندنشینی و برپا داشتن وثیقهٔ قدیم و موقوف کردن مقدمهٔ تبدیل بعضی مطالب جزئیه نظر بر آینده و عزم خود با اجلاس آن ولیعهد بر مسند ریاست بزرگان در ماه آینده ، و استطلاع تقرر تاریخ مبارک بنا بر جشن همایون جلوس شرف ورود نمود ، پس ازینجا بقرارداد هفدهم ماه ربیع الآخر برای آن جشن فرخنده عنوان جوابش ابلاغ فرمود ، اکنون ؎

می سرایم ترانهٔ عشرت
می نوازم چغانهٔ عشرت

ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت
کار چراغ خلوتیان باز درگرفت

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود
عیسی دمے خدا بفرستاد و برگرفت

اعنی بحکم قادر قدیر و حسب اسباب توقیر هر نقیر و قطمیر بنا بر ظهور حکمت ربوبیت و بروز لطف شایان معبودیت و وصول نعمت بے نقمت و حصول عزت بے ذلت به بندگان بیچارگان او باندازهٔ استعداد هر کدام که در لوح ارادت ازلی مرتسم گشته بمصداق قول سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ ، روز پنجشنبه هفدهم ربیع الآخر سال یکهزار و دو صد و شی و پنج هجری باتمام رصدبندان(۱) دقیقه

(۱) رصدبندگان ای حرکات فلک وگردش سیارات شناسدگان ۱۲ (ما) (آ) کولنداز

شناس و اختر شماران بطلیموس قیاس ، و کارکنان سرکار فیض اساس ، شاہد جلوس ہمایون نواب مستطاب ما بر مسند ریاست بزرگان عظمت نشان حلیۂ آرایش پوشید و حلۂ پیرایش در برکشید توصیف این انجمن فرحت آرا و تعریف این محفل عشرت پیرا اینکه دران روز فرحت افروز به تعظیم و تکریم این مسندنشینی از طرف ارباب حکومت وقت بلند شدن دو ساعت روز در چیپاک یعنی دارالامارۂ خاص یک بٹالن بارکه عبارت از دستہ ہزار پیادگان است و پانصد سولدات و پنج ارابہ توپ دو اسپی مع سواران گول انداز رسیده اتواب روبروی کیلاس محل نہادند، و ازان میان جماعۂ ہندیان از درب کلان تا کنج باورچیخانہ و سولدات از باورچیخانہ تا آبگیر معروف بچینی گنٹہ بر طبق تجویز سفیر خوش تدبیر میجر مکدنل بہادر صاحب ، و ہم فوج سرکار در شارع کیلاس محل دو راستہ صفوف آرا شدند پس نواب معلی القاب گورنر ہیوالیٹ صاحب بہادر معه ہر سہ فرزند و اڈوارڈ اوڈ صاحب بہادر چیف سکرٹری و ڈیوڈ ہل صاحب بہادر و جنرل سار ٹامس ہسلب بہادر و سار جان نیوبولٹ بہادر وغیرہ صاحبان عالیشان در حجرۂ نعمت خانہ دارالامارۂ مذکور که دران وقت نشیمن خاص بود جلوه پیرا شدند ، جناب نواب ما موافق معمول باندازۂ مرتبه ہر یک به تعظیم و تکریم این امرای سابق الذکر پرداخت و بجناب گورنر صاحب ممدوح از سرپیچ و جیغہ مرصع با

سلک مروارید و پدک مرصع دو سلک مروارید و جفت دست
بند الماس با سلک مروارید همراه آورده خویش از طرف ارباب کمپنی
بهادر بطریق تواضع و لطف از دست خود زیب سر و دستار و
زینت دست و گلوی خود بدولت ساخت، سپس ازانجا جناب
گورنر صاحب و جناب نواب ما بدستگیری هم دیگر پیش تخت طلائی
مصنوعی که وجهش پیشتر ذکر یافته آمدند و نواب اعظم ما بعد اخذ عهدنامهٔ
قدیمه از دست بر تخت امارت جلوس فرمود همه اعیان و ارکان
دولت پیشکشها[1] گذرانیده سرمایه عزت و افتخار اندوختند، و دران
حین فرحت تضمین جناب[2] گورنر صاحب اشفاق آگین مع اهل
مشورت یعنی کونسلان ذی عظمت متصل کوچ[3] مخمل اندود جانب
راست خود بدولت تشریف میداشتند، و از دیگر اهالی کرام و
امرای ذوی الاحترام ایشان کسے نشسته و کسی برخاسته بمعاینه رسوم
این جشن متوجه بودند، بعد جلوه افروزی این رسم میمنت توام در هر
خلا و ملاچه از لسان کسوت پوشان حیات و چه از دهان اتواب قلعه
و جهازات و چه از اتواب و بنادیق فوج انگریز و سرکار و چه
از کوس و کورکه[4] شادیانه دولت نشانه صدای مبارکباد و غریو
تهنیت نواز برخاست، به وقت رخصت امرای فرنگ با فرهنگ
بگورنر صاحب و دیگر مخصوصان از عطر و گلاب و حمایل گل و
بیبڑهای[5] پان ورق طلا اندود از دست خاص، و دیگران را

---

(۱) (ما) نذور و پیشکش ها (۲) (آ) جناب گور (۳) (ما) مخمل (۴) (ما) دکورکه (۵) (ما) بیرهای

بایمائی سفیر باتدبیر از دست برادر عزیز القدر وغیره کارکنان آن عصر تواضع نمود ، (ق ۲۶ الف) و شب آن روز دولت افروز تمامی دارالامارهٔ فرخنده بنیاد بروشنی قنادیل و مجلس رقص و طرب افروخته و آراسته گردید ، همه عظمای بارگاه مقربان درگاه بصورت انجم بربساط سپهر گرد مسند جلوس خاص فیض اختصاص آن بدر اعظم هاله زدند ، و عامهٔ مردمان همچو کهکشان از پریشانی برآمده خرمن خرمن شادمانی اندوختند ، و دل اعدای ناتوان بین را چون سپند با آتش حسد سوختند ، خود بدولت چون نیراعظم دست قدرت ضیابخش خویش بر همه مقتبسان نزدیک و دور کشاده باندازهٔ رتبهٔ هر یک فیض یاب می‌ساخت و هر یک را از توابعین و لواحقین بحسب مراتب و مناصب می‌نواخت ، روز دوم[1] بنا[2] بر ادای نماز جمعه خلاف آئین قبل مسندنشینی با شوکت و نشان و جلو و تجمل بیکران مثل پدر بزرگوار غفران نشان توجه بجامع والاجاهی آورد ، و بعد ادای نماز در مسجد انوری بجانب حجرهٔ آثار شریف برطبق معمول هر جمعه رو نهاد ، و از زیارت با برکت آن فراغ یافته بحجرهٔ نعمت خانهٔ دارالاماره که جلوس گاه خاص بود قدم کشاد ، ازانجا که سررشتهٔ گیرودار و تمشیت احکام دارومدار ملک در قبضهٔ اختیار خود نداشت بحسب ظاهر چنانچه درآنروز قوم مومنین بادای نماز جمعه در مسجد جامع انتظارش کشیده

---

(۱) (ا) دویم (۲) (ا) تیا بر

خلیفه و مرشد خودش می انگاشتند ، همچنان نظر بر یُمن مبایعت و مصافحه که بعد نماز جمعه شعار اسلام است فرمود تا چند مخصوصین حاضرین آنزمان مثل برادر عزیزالقدر و عظیم الامرا و اعتضادالملک و علاءالدوله و راقم وغیره بگذارش پیشکشها[1] پرداختند -

بیان بحال داشتن نواب ما معمولات وقت نواب رحمت مآب تا انقطاع رشتهٔ حیات فیض آیات خود و دیگر سوانحات واقعهٔ سال اول جلوس میمنت مانوس

جناب نواب ما دهم[2] جمادی الاولی سال یکهزار و دوصد وسی و پنج هجری روز جمعه بعد ادای نماز بحسب طریقهٔ انیقهٔ والد ماجد خود از دیوان خانه همایون محل با برادر عزیزالقدر و هر دو فرزندان ضیاء[3] الدوله و علاءالدوله و راقم در بهل شاهی سوار شده برای زیارت حضرت بدوح شهید قدس سرهٔ به سواد پلی وارم تشریف فرما گشت ، و وقت رفتن و بازگشتن آن شمع افروز دودمان والاجاهی در فرنگی کنده[4] که واقع اثنای راه و مقام عساکر فیروزی مآثر مع لوازمهٔ توپخانه و جباخانه[5]

---

(۱) (ما) نذور (۲) (ما) دهیم (۳) نوٹ (ما ، آ) ضیاوالدوله (۴) (ما) فرنگی کنده (۵) (ما ، آ) جباخانه ؟

انگریز شجاعت دستگاه ، و موقع باغ و حویلی موروثی ہر رئیس دولت سرای والاجاه است ، و ہم دران باغ اتفاق بیتوتت[1] رئیس این دولت سرا مع مخدرات بر اوقات عظمت و اجلال جین مراجعت از زیارت آن ولی باکرامت صورت می بندد ، ببیست و یک ضرب اتواب سلامی و تعظیم آن گرامی باآراستگی صفوف سولدات و ہندیان مع ترانۂ طنبور وغیره مزامیر اہل فرنگ از جانب ارباب کمپنی سرداده شد ، و ہم سردادن اتواب برای دیگر توابعان ہمچو برادر عزیزالقدر عزیز از جان آن صدرنشین مسند شوکت و شان و مخدرات عظمت نشان بحسب مراتب ایشان بعمل آمد ، و رسم سالگرهٔ برادر موصوف بموجب معمول زمان پدر بزرگوارش از تاریخ بیستم جمادی الاولی آغاز دیده بتاریخ بیست و یکم آن بانصرام رسانید ، و ہمین سال از استماع غلغلۂ آمد آمد منتخب امرای با فرہنگ فرنگ نواب گورنر ہانربل سار تامس منرو بہادر عدالت آہنگ بشوق ملاقات آن نصف آیات ہر آن و زمان انتظار میکشید ، تا آنکه بیست و ہفتم شعبان روز جمعه وقت عصر دفعۃً بدرجهٔ وسطی روشن چوکی برآمده به مرات دوربین رو به نگریستن نہاد ، ناگاه دید که جہاز تشریف آوری گورنر صاحب ممدوح بر روی بحر نمایان گشته وقت مغرب بلنگرگاه رسید پس آن سر سران دانش گستر روز دوم[2] وقت

(۱) (م آ) بیتوتت (۲) (م) دویم

شش و نیم ساعت صبح از جهاز فرود آمده بدارالامارهٔ قلعه مدراس
شطری مکث برای اعلان عهدهای خویش و صاحبان کونسل یعنی
مشاورین ممالک محروسهٔ حوزهٔ اختیار خود نموده بعلت آنکه در
ایوان فرودگاه گورنران گورنر معزول سکونت میداشت در باغ
کاکران که متصل امیر باغ است فروکش نمود ، و گورنر معزول هر
چند التماس کرد که من مسافرم و بساط اقامت چند روزهٔ
خویش بحجرهٔ خواهم چید و شما در باقی تمامی صرح مخلی بالطبع شرف
نزول فرمائید ، اما گورنر صاحب موصوف از راه اخلاق کثیر و
نیک طینتی که در ذات خود داشت نظر به هتک و تصدیع و
تکلیفش اجابت نفرمود بهمان باغ تا چندی رخت اقامت خود
(ق ۲۶ ب) گذاشت غرض فیمابین نواب والاشکوه ما و گورنر صاحب
تازه وارد از همان روز نزول اجلالش دور مراسلات فرحت آیات
ازینجا بمضمون مبارکباد وصولش با این عهده بزرگ درین نواح
و از آنجا به ممنونی ادای این تهنیت و تمنای ملازمت بسرعت
سریعه به ظهور پیوست ، و بتاریخ چهاردهم رمضان روز دوشنبه
گورنر صاحب والامراتب با صاحبان عالیشان کونسلان یعنی مشاوران
مثل مستر استراٹن بهادر و مستر ٹیکری بهادر و یک قدیم فهیم مستر
کافری بهادر وغیره سرداران ترب سواران خاص همراهی بدارالامارهٔ
چیپاک اعنی همایون محل تشریف آورده با نواب فیض انتساب ما
زفرط مودت و اشواق و جوشش محبت و اتواق(۱) معانقه و

(۱) اتواق بمعنی آرزومند شدن ۱۲ صراح

مجالسه نمود و بلا وساطت تیلماجی زبان بمکالمه کشود ، ابواب
مسرت و بهجت بر روی هم مفتوح گردید ، خداوند ارجمند ما حسب
عادت معهوده خویش از استقبال و مشایعت و سرداران انواب
وغیره با احترام و اکرامش جوشید ، نواب گورنر هیوایلیٹ[1] بهادر
به تعذر تکسل مزاج ملاقات نواب ما بتاریخ نوزدهم شهر صدر
بر مرکب بحر سوار شده بجانب ولایت کام پیمود ، بیست و
نهم ذیقعده جشن مبارک سالگره خود مثل جشن پدر بزرگوار
انصرام رسانید و تعظیم و تکریم این جشن سراسر میمنت از جانب
ارباب حکومت بتشریف آوری نواب گورنر بهادر به مبارکباد و
سردادن انواب بر قلعه و جهازات بظهور انجامید و همین
سال بعد عیداضحیٰ انعقاد نکاح مختارالنسابیگم صورت بست و
هم بعضی امورات دیگر همچو رسوم اعیاد وغیره با جلو و حشم زمان
و عطای خدمات و خطابات لایق که تفصیلش مورث تطویل
است بوقوع پیوست ۔

---

(۱) (۱) ہیو

بیان وصول خط نواب گورنر جنرل بہادر از بنگالہ وضیافت نواب گورنر ہانربل سار ٹامس منرو بہادر خورشید کلاہ در باب استقلال مسند نشینی نواب ما و جواب خط بادشاہ انگریز بہادر با فرو جاہ

سال یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری بیست و سیوم صفر المظفر روز پنجشنبہ امر جلیل القدر والا بکارپردازان دربار گہربار شرف نفاذ یافت کہ فردا وقت دہ ساعت میانجی اکڈنل بہادر بارسیلۂ اتحاد وسیلۂ زبدۂ امرای دانش پیرا نواب موسٹ[1] نوبل لارڈ مایرا گورنر جنرل ہندوستان محتوی استقلال مسند نشینی ما خود بدولت بدارالامارۂ خواہد شتافت، باید کہ در دارالامارہ دربار عام و در حجرہ نعمت خانہ سفرۂ طعام میز انگریزی برای مقربان زبدہ وکارپردازان عمدہ بانواع اغذیہ و اقسام فواکہ آمادہ باشد. چون روز دوم میانجی موصوف وقت موقت حاضر آمد و آنجناب با او و برادر عزیز القدر نواب عظیم جاہ و جناب شرف الملک مرحوم و ممتاز الامرا و رعلاء الدولہ[2] حکیم مسیح یار جنگ و ڈاکٹر ہاسمین و دلاور خان بہادر و راقم بر سفرۂ انگریزی بہ نشست و متوجہ تناول گشتہ، و بعد فراغ از طعام

---

(۱) (ما) موشٹ (۲) (ما- آ) علاو

در عمل ده ساعت ازانجا برخاسته نزد تخت طلائی مصنوعی (ق ۲۷ الف) تشریف آورده نامه مذکور از دست میانجی مسطور گرفته بمعمول پدر بزرگوار خویش حکم سر دادن نوزده ضرب توپ محض نظر بر احراق قلوب حساد و خوشنودی دل نواب گورنر جنرل بهادر ممدوح و بیست و یک ضربهٔ توپ و سه شلک بنادیق بلحاظ انبساط ورود این نامهٔ بشاشت هنگامه و نواختن گورکهٔ[1] شادیانه وغیره و آرائش مجلس طرب وقت شب با تنویر قنادیل شرف نفاذ فرمود، سپس راجه خوشی لعل دیا بهادر میرمنشی آن نامدار پیش مسند که خود بدولت بر آن نشسته و همه اعیان و ارکان با سفیر بجای خود قرار گرفته بودند ایستاده بآواز بلند خواند، و بعد از گذرانیدن پیشکشها سفیر موصوف برخصت انصراف اسپ معاودت راند، میرمنشی بتشریف خلعت مهتابی و دوشاله سربلندی و بعضی بعنایت خطاب و پالکی ارجمندی یافتند و روز چهارشنبه بیستم ربیع الاول بفرمان واجب الاذعان والا کارکنان و مهتمان سرکار فیض مدار برای ضیافت نواب هانربل گورنر سار ٹامس منرو بهادر وقت شب دارالاماره یعنی همایون محل و روشن چوکی و تالار[2] و طارمیکه[3] پیشش برای معائنهٔ آتش بازی ترتیب داده بودند بآویختن درختهائے

---

(۱) (ما) گورکهٔ (۲) (آ) تالار خانه باشد که بر بالای چهار ستون یا بیشتر از چوب و تخته سازند برهان ۱۲ (۳) (آ) طارم خانه را گویند که از چوب سازند ۱۲ برهان

قنادیل اقسام با نصب آئینها بتکلف تمام و چسپانیدن قنادیل دیواری بر جدارهای حوایش و نصب قنادیل چمنی در تمامی طرفهای باغ خاص بیاراستند ، و آبگیریکه متصل روشن چوکی است بگذاشتن کشتی های رنگین دران و کناره اش از چوب بند چراغان و فرو هشتن تهانهای سرخ برآن و برکۀ متصلۀ نعمت خانه که دران میز یکصد و بیست کس چیده بودند بسردادن فوارهای متعددۀ آن پیراستند ، تو گوئی که بهاری[1] در گلشن گل کرده است ، یا قطعه باغ ارم درآنجا احداث یافته ، وقت هشت ساعت شب جناب گورنر صاحب ممدوح مع بانوی خاص و کونسلان عالیشان و دیگر سرداران و خاتونان که قریب یکصد و بیست کس بودند تشریف آورد نواب ما موافق عادت معهوده به تعظیمش پرداخته برکونچ مخملی سبز که قریب تخت طلائی مذکور نهاده میشود با مهمان والاگهر و برادر عزیزالقدر شرف جلوس فرمود ، و از دیگر صاحبان شرافت[2] نشان بعضی برکونچهای سقرلاطِ گوناگون و چهبیهای بوقلمون محفل نشینان ، و بعضی بصفوف مجلس و حجرهای اندرون و بیرون ایوان خرامان بودند، الغرض بعد مکث قدری ازآنجا برخاسته بدست گیری گورنر صاحب و همراهی امرای فرنگ تشریف فرما شده زیر داربست ملحق چوکی مذکور زیب جلوس فرمود ، بمجرد این حسب الحکم والا

---

(۱) (م) بهادری (۲) (م) شراف

داروغۂ آتش خانہ بسرگرمی تمام گرداگرد آبگیر واقع محاذی روشن چوکی آتشکدہا بر افروخت ، و تا قریب دو ساعت پیش آن تماشائیان آتش[1] خوی آب[2] طینت جگہ رنگارنگ انار ، و آتشین[3] مار ، روی گوناگون ، مہتاب ، و گلریز آتش بار می سوخت ، بعد دست داد فراغ ازین تماشای دل افروز باتمامی جلسا بحجرۂ نعمت خانہ برمیز[4] سپر کہ باہتمام بکاول خاص جناب گورنر صاحب عالی مناسب بطرز فرنگ مہیا شدہ بود ہم جنب او بساط طرح جلوس انداخت و بپاس خاطر مہمانان رفعت نشان باکل (ب ۲۷ ب) بعض اشیای مباح متوجہ گشتہ وقت یازدہ ساعت بوز تواضع حمایل و عطر و گلاب بہ مرتبۂ ہر پیش آمدہ مرخص ساخت بیست و چہارم جمادی الثانی ہمین سال روز پنجشنبہ بتقریب جشن ورود نامۂ مسعود بادشاہ عظمت اشتباہ ابہت پایگاہ تاج آرای سلطنت عظیم الشان ، باج ستان ممالک ہند و فرنگستان ، کشورکشای ارجمند ، لشکرکش فتح پیوند ، فرمان روای ممالک محروسہ گریٹ برٹین و ایرلینڈ ، سپہر خرگاہ فلک طارم ، ہمایون محل کہ دارالامارۂ خاص است از بساط مخمل بحدی آراستہ و محلی ، و از درختان قنادیل آویزان و دیواری و آئینہ ہای جداری بمشابۂ پیراستہ و مجلی

---

(۱) (آ) آتش خوی کنایہ از تیزی و تندی طبع باشد ۱۲ (۲) (آ) آب طینت ای حلیم

(۳) (آ) آتشین مار بمعنی تیر آتشبازی آمدہ است کہ تیر ہوائی باشد ۱۲ ب

(۴) (آ) میز سپر طعامیست کہ اہل فرنگ وقت نیم شب بعد تماشای رقص می خورند ۱۲

گردید که کسی در ہیچ ریاستی صورت چنین زیب و آرایش و زینت و پیرایش ندید و سپاہیان ہندی و سولدات ولایتی از ایوان گورنر صاحب تا دارالامارہ بہر دو جانب گذرگاہ عقیب توشک خانہ ردہا[1] کشیدند و شش انواب ارابۂ خیل متصل آبگیر معروف بچیبنی گنٹہ بانتظام رسید، درین ہنگام مرغوب و آوان خوش اسلوب ادوارڈ ڈاوڈ صاحب میرمنشی مسطور عہدۂ مورچل داری برخود لازم ساختند، پس پیش پیش فیل عماری نشینان سولداتان شاہی و ترانہ نوازان قلعہ و علاقہ داران ساحل بحر با اعلام سلطنت و شاہی، و پس پس آن جناب گورنر صاحب بہادر خجستہ اطوار و سار ٹامس ہسلب بہادر سپہ سالار، و ہر یک از امرا و عمدگان والاشان از دانایان فرنگ بدارالامارۂ والاجاہی توجہ نمودند، ازینجا نواب ما از برای استقبال برادر عزیز باوقار یعنی نایب مختار و علاوالدولہ[2] خواص نشین را بسواری عماری نقروی روانہ فرمود، جناب نایب مختار قریب دروازۂ باغ خاص با نامہ آوران شوکت اختصاص دوچار[3] شدہ برعایت مراسم اعزاز و اکرام تا بدارالامارۂ رونق فرجام رسانید، نواب عالیجناب ما گورنر صاحب والا مناصب را پیش رواق نعمت خانہ فرود آوردہ بر زینۂ محاذی تخت گاہ باستقبال و استعظام نامۂ ذی عظمت و احتشام باہم دستگیر ایستادند، و حاملان نامۂ

---

(۱) آ، رَدَہ بفتح اول وثانی (بمعنی صف) ۱۲ب (۲) (ما آ) علاو (۳) (ما) دچار

عظمت عنوان از اوج برج عماری نزول کرده باشراقات حسن نامۂ اقبال نشان خاور کف گورنر صاحب را مشرقستان نیر جهانتاب نمودند ، و نواب عالی جناب ما و گورنر صاحب ممدوح ازانجا خرامان خرامان پیش دولت سریر دولت مصیر رسیده قیام فرمودند پس نامۂ شوکت آثار بدست ارجمند نواب اورنگ نشین ما دادن همان ، و صوت ، و صدای فلک آشنا از اتواب و بنادق چه در سرکار فیض مدار و چه بر حصار اعدا شکار و چه در عساکر نصرت آثار که بیرون دارالاماره صف ها می کشیدند برآمدن همان ، سپس جناب نواب ما لحتی جلوس آرای تخت دولت افروز و جناب گورنر صاحب والا مناقب قدری قعود پیرای کوچ مخمل دوز شده باز محاذی سریر (ق ۲۸ الف) قیام ریز گردیدند و بموجب[1] اشارت فیض بشارت نواب ما و گورنر صاحب موصوف دبیر خوش تحریر ارباب حکومت مستر اڈوارڈ اوڈ بهادر بر کرسی مخمل اندود ایستاده از خوانندگی اصل نامه فرخنده عنوان ، و مستر الیه بهمان آئین از سرایندگی ترجمۂ باعزت و شاتش نشید سرور انگیز دل و جان برکشیدند ، من بعد شلیخ و آواز توپ و تفنگ عشرت آهنگ بدستور مسطور سامعه نواز منتظران این جشن میمنت معمور گردیده بسمع ساکنان گنبد گردون فرا رسید ، پس ازین نواب

---

(۱) (۱) موجب

عالی جناب ما و گورنر صاحب عالیشان باب مکالمت و مخالصت بروی یکدیگر کشادند و حقوق احسان و باهم دستگیری نواب والاجاه جنت آرامگاه و قوم انگریز بهادر بعرض بیان نهادند ، درین میان گورنر صاحب والا مناقب از راه تفقدات دلی فرمود که تا مدت حکومت من هیچ گونه کمک او امداد نسبت باین سرکار فیض استناد دریغ نخواهم نمود ، من بعد خدیو ارجمند ما دست بدست آن فرزانهٔ فرنگ با دیگر صاحبان پر دانش و فرهنگ به دیوانخانهٔ کلس محل که میزی از برای طعام چاشت بطرز اهل ولایت درانجا گسترده بود تشریف آورده بتناول طعام پرداخت[۱] و بعد حصول فراغ ازان هریک از طوایف رقاصان و خنیاگران دلهاے مجلسیان را مالوف حسن و جان افروز و مشغوف نغمهٔ دلسوز خود ساخت ، پس از استقای سرمایهٔ عیش و سرور جناب خود بدولت ما بدستور مسطور همراه صاحبان عالیشان قریب تخت مصنوعی رسیده استقامت فرمود و جناب گورنر صاحب والا مراتب بعد ادای مبارکباد این جشن همایون نواب ما را بر تخت[۲] نشانده خود هم بطرف راست آن برکوچ مخملی جلوس نمود ، بعد ازان چند امرای معظم و ملازم مکرم بگذرانیدن پیشکشهای[۳] محترم سرمایهٔ عشرت اندوختند ، و بعد توقف قدری ازاریکه[۴] (؟) فرودآمد[۵]

(۱) (ما) ازین نواب والاجاه - (۲) (ما) قریب تخت نشاده - (۳) (ما آ) پیشکش ها (درینه اکثر و بیشتر درین مقام در (ما) نذور مستعمل شده) (۴) (ما) آزاریکه مرفد -

مجالس هم پهلوی گورنر صاحب فراست نشان گردید ، و برحسب عادت معهوده یک دوشالهٔ سفید و یک کمخاب گنگاجمنی و یک دست خلعت فاخرهٔ مهر و ماه به همنشین خود مرحمت گردانید و هم به موهبت یک حلهٔ خلعت و یک فرد کمخواب و دوشالهٔ نارنجی میانجی میجر مکڈنل بهادر را ممتاز کرد و بعد ادای مراسم از اعطای پاندان و عطردان و حمایل گل و گلاب مجلیس خویش و امرا و عظمای کنکاش (؟) از دست خاص و به دیگران از دست برادر عزیزالقدر خود و علاءالدوله باب ترخیص فراز و هرگاه همه سران پرشوکت و فرو پایه بلندان دانش پرور از اهل فرنگ با فرهنگ مرخص گردیدند ، نایب مختار ذوالاقتدار و دیگر ملازمین خاص دربار مثل علاءالدوله دیوانی پیشکار و میرمنشی و حکیم مسیح یارجنگ و راقم آثم خلعت‌های باهره و دوشالهای نادره به تفاوت مراتب و رعایت مناصب در بر و دوش کشیدند و نیز حکم اشرف به طیاری طعام ضیافت بجلوهٔ ظهور شتافت و بخانه هریک از امرای خلعت دوزان قامت موزون و دیگر عمایدِ خرد سنجان تمکنت مقرون یعنی ارباب (ق ۲۸ ب) حکومت سابق الذکر تورهای طعام گوناگون ترسیل یافت چون مهتاب عالمتاب رونق بخش بزم سما گردید ، ایوان دارالاماره بروشنی قنادیل گوناگون و فروش و

---

(۱) دما، علاوه

سائبان های مکلل بوقلمون بزیب و زینت وفور فرارسید و خنیاگران زهره آسا و رقاصان ماه لقا مالوف صوت و صدا گشتند، و مجلسیان فرهاد پیشه از اهل خاندان و ملازمان ذیشان و اعالی و ادانی تعشق انتما مشغوف حسن و ادا اگر گلستان گوی بجا است و اگر قمر خوانی سزا ، در دیوانخانۂ کلس محل سفرها کشیدند و طعامهای لذیذ و نفیس بران برچیدند چون یک یک از حاضران محفل ازین نعیم متنوعه بکام و زبان و روح و روان حلاوتهای پرشور رسانید ، نواب فیض مآب ما زیب آرای مسندشده آنچنان بحرہمت والا ہمت خویش بعطاے خطابات و دوشالها و عنایت جوایز و خلعت های بهریک از امرای دولت و مقربان حضرت متموج گردانید که گوش روزگار بسمع ادراک نیاورده ، و همت سابقین بران سبقتی نبرده ، اعنی خورشیدالملک را بخطاب پدرش افتخارالدوله محمد ناصرخان بهادر صمصام جنگ مفتخر فرمود، و صاحبزاده غلام محمدحسین به خطاب رشیدالدوله ممتاز نمود و از ملازمان ذیشان علاءالدوله بخطاب پدرش اعظم الملک مخاطب گردید، و حکیم الزمانی حکیم احمدبخش یعنی حکیم احمدعلی خان بهادر بخطاب مسیح یار جنگ بعز امتیاز رسید ، نظر بر سرفرازی راقم نیز جهت عنایت خطاب حکم والا براجه خوشی لعل دیا بهادر میرمنشی دارالانشاء فارسی شرف نفاذ یافت اما چونکه عرض راقم از ابتداے ایام

---

(۱) (ب) علاو

صاحبزادگی آنجناب والا با جد و جهد تمام تر آن بود که اگر
خدایتعالی بفضل خود نوازش و سرفرازی راقم را موقوف بر
ذات با برکات داشته باشند تاکه همای حکومت و اقتدار سرکار
اولیای دولت نگردد ، و مراتب فدویت و جان نثاری
ازین اخلاص آثار صورت نه بندد بعطای هیچ خطاب راضی
نشوم ، که بی وجود آن حصول این چون طعام بے نمک و سخن
بےنغمہ نماید باجابت خطاب عذرها بمیان نهادم ، فی الجمله
این جسارت و جرات راقم بر نازک طبع والا شاق و گران
برآمد ، لهذا از فهمایش جناب نایب مختار و میرمنشی مذکور سرکار
باقبال خطاب پرداخته پیشکش[1] این موهبت عظمی گذرانیدم[2] ،
بعد ازان از فهم و فراست دوراندیش بدین گونه ارشاد فرمود ،
معلوم کردیم که معذرت تو در قبول خطاب بسبب عدم لوازم
از منصب وغیره تواند بود لیکن ما چه کنیم که قادر مطلق ما را
بر اقتداری و اختیاری نداشته است که تا بخوشنودی فدویان
و جان نثاران خود پردازیم ، غرض همین عنایت و موهبت
را باعث ثروت و عزت دنیوی خویش انگاشته رضاجوئی ما
ملحوظ دارید ، و هم پدر راقم که عنایات بیغایات این
خداوند نعمت بر حال راقم روز افزون میدید ، و از ته دل
بدعاهای این دولت و اقبال میکوشید ، از عنایت دوشالهٔ

(۱) (ا) نذر (حسب معمول) (۲) (ا) بجا آوردم

بمساہمت اساتذۂ جناب والا سر افتخار بر آسمان فراشت اگرچہ در استحقاق عطایای خداوندی با ایشان برابری نداشت شرح چنین نوازشات و تشریفاتیکه مبذول حال راقم مع اقربای عقیدت ملازم گردیده بیرون از حد احصا و افزون از انداز است ، مگر شمۂ ازین طومار در افتخار نامہ مرقوم و مرسوم گشتہ کہ بر ناظران مخفی نخواہد ماند ، غرض دران روز فرحت اندوز ہر کس از اہل خدمات وغیرہ باندازۂ قدر و مرتبۂ خود عمامۂ سرفرازی بر سر بست و میرمنشی مسٹر[۱] اڈوارڈ اوڈ بہادر تا زمانی مشغول بزم عیش و سرور بودہ بعد مرحمت پان و عطر و گلاب وحمایل گل مرخص گشت ، روز دوم موتیا مودلی کہ ناظر دفاتر انگریزی و زیر دست میرمنشی بسپارش بالا دست (ق ۲۹ الف) خویش بخطاب تیج ونت بہادر و عنایت خلعت و دوشالہ گوشۂ کلاہ بآسمان عز و جاہ فرسود، بتاریخ چہارم شعبان حسب الحکم واجب الاذعان دبیر و سفیر مذکورین حاضر آمدند پس خداوند نعمت ما با آنہا و با چندی مقربان خاص و بعضی ملازمان عزت اختصاص در حجرۂ نعمت خانہ تغذی فرمود و جواب نوازش نامہ موصوف را در صندوق مطلا و مذہب گذاشتہ ، و از دست سکہ پرداز مختومش کنانیدہ سپرد دبیر مسطور نمود ، درین نزدیکی نیز النواب

(۱) (م) مستیر (ہر جا ہمین طور)

سرور این معنی بر قلعه و چیپاک موافق معمول بلند آوازگی یافت -

احوال نصب قبهٔ طلائی بر مسجد والاجاہی وکیفیت وصولی تصویر نواب رحمت مآب از ولایت انگلیس[1] که سال یک ہزار و دو صد و سی و ہفت ہجری بعرصهٔ ظہور شتافت

مخفی مبادا که صورت بنای محترم این مسجد فرخنده بنیاد جامع مجامع اہل خلوص و انقیاد در ریاست مہر سپہر شوکت و حشمت بحر محیط سخاوت و مرحمت ، نواب والاجاه جنت آرامگاه مستحکم گردید ، و در عہد سعید کہف الفقرا ، ملاذ الغربا[2] ، راحم خلایق ، عسرت نصاب نواب رحمت مآب ، بحسن انصرام رسید و در زمان سعادت عنوان ناصب اعلام دولت ، باسط بساط ثروت ، مروج آئین اسلام ، محی سنة سنیهٔ خیر الانام ، مزین مساجد حق پرستان عبودیت اکتناه[3] ؛ مجبر[4] شکسته دلان بی دستگاه ابر مطیر سخای بے حساب نواب رضوان مآب

---

(۱) (ما) انکلس (۲) (ما) ملاذ (۳) (ما) اکتشاه (۴) (آ) مجبر- التجبیر شکسته بستن و نیکو حال کسی را ۱۲ م

بحلیۀ قبه‌های طلائی و روشنائی کثرت قنادیل زیب و زینت
تمام و آرایش و پیرایش تمام پذیرفت ، و در وقت نصب
قبه‌ها خود آن ذات ستوده صفات در مسجد حاضر بوده بعد فراغ
آن بکمال خورسندی حکم سر دادن بیست و یک ضرب توپ
در فضای مسجد شرف نفاذ فرمود ، پس آن حق‌پرست بی‌ریا
در هر شبانه روز ادای نماز یک وقته بمسجد جامع و زیارت
آثار شریف بر خود لازم گرفت ، چنانچه درین معمول تا مرض الموت
تفاوتی ره نیافت ، حتی که کثرت اشغال و شدت باران بمنع
آن نشتافت تصویر سراپای نواب رحمت مآب که نقاشان چین
بمقابلهٔ آن کارنامۀ ایجاد(۱) و تکوین همه نقش صورت نگاشته خودها
بآب خجالت شسته و مانی ارژنگ نگار در تصور نزاکت طراز و
نگارش بحیرانی عقل پرکار سر بزانوی تفکر نشسته ، از طرف
ارباب کمپنی بهادر بر سبیل یرمغان(۲) روزگار تحفۀ یادگار برای
نواب عالیجناب ما آورده در دیوان گورنری نهادند ، پس
جناب نواب ما حسب ایمائی نواب گورنر هانربل سار ٹامس منرو
بهادر سیم شوال روز دوشنبه در ساعت ده و نیم ساعت جلوی
سواری خاص با جعفر علی خان بهادر خانسامان سرکار جناب قدسیه
فرستاده آن تصویر با توقیر بشان و تزک و فیر بدارالاماره طلب
فرمود ، بمجرد وصولی تصویر بیست و یک ضرب توپ در دارالامارۀ

---

(۱) (آ) ایجاد ای صنعتی را گویند که کم کسی تواند کرد ۱۲ ب - (۲) (ما) برمغان

و ہم بر برج قلعہ بلند آواز گشتہ عالمی را برین معنی اطلاع نمود، و گورنر صاحب موصوف نیز بتقریب ادای مراسم تہنیت عید رمضان متعاقب آن رونق بخش دارالاماره گردید،

ذکر تقرر جشن ولادت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم از غرہ تا دوازدہم شہر ربیع الاول و تعیین عرس جناب غوث الاعظم رضی اللہ تعالی عنہ از اول تا یازدہم ربیع الثانی و بیان رونق افزائ نواب رضوان مآب سمت ناگور باکیفیت معاودت از راہ نتھر نگر و محمد پور و شرح ورود نواب لارڈ امہرشت بہادر گورنر جنرل ہندوستان مع چگونگی ملاقات او بآن نواب مغفرت نشان

چون عالیجناب ما از بدو شعور محبت حضرت خاتمیت مرتبت را رضی اللہ علیہ و الہ وسلم اصل اصول ایمان و اسلام و عنوان جریدۂ جمیع احکام، و منشاء فضایل و فواضل دینی، و مبداء حقایق و معارف یقینی، و مخزن جواہر علم و[1] عرفان، و معدن نفایس ذوق و وجدان میدانست، در سرانجام جشن

(۱) (م) علم فان

ولادت (ق ۲۹ب) باسعادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اہتمام تمام میداشت، و بعد ولیعہد شدن خویش از سال یکہزار و دو صد و سی و ہشت ہجری تا گلگشت گلستان این جہان این جشن سراپا میمنت را مثل سلطان مظفر والی شام بآئینی مرتب می نمود کہ از غرۂ شہر مولود شریف تا دوازدہ روز در لوازمۂ این امر خجستہ اثر از کثرت طبخ طعام بخورانیدن خواص و عوام، و تنویر قنادیل اندرون و بیرون دارالامارۂ بیعدیل و اجماع علما و فضلا مشایخین و مدح گویان مدایح عربی و عجمی و قاریان قرآن و خوانندگان حدیث و درود و تطبیب این بزم سعادت ہمدم از عطر و گلاب و تبخیر عود و لخلخہای عنبری و تقسیم زر و پارچہ ہا بہ محتاجین و مساکین و عطای صلہا و جایزہا بحدیث خوانان و مدح خوانان وغیرہم بحدی سرگرم می بود کہ کسی از شاہان و رئیسان ہندوستان ہم چنین نکردہ بلکہ ندیدہ و نشنیدہ، علی الخصوص روز دوازدہم زیادہ از ایام اعیاد تزئین خود و ہمہ ملازمان خواص و عوام از ہر نوع لباسہاے فاخرۂ عشرت فرجام ملحوظ میفرمود، و ہمدران روز بسر دادن اتواب و شلکہای بنادیق حکم کردی، و از ارباب حکومت نیز طالب آن شد کہ درین روز دولت معمور بر قلعہ ہم اتواب سرور سردادہ شود، اما دران زمان این اُمنیّت[1] شوکت و اجلال بوقوع نرسید، و در عصر جناب

---

(۱) (آ)، امنیت بالضم و تشدید یا آرزو و مراد ۱۲م

نواب عزیز از جان سلمه السبحان از یاد دهانی و سلسله جنبانی
جناب نایب مختار فیض بار رو بجلوه گاه ظهور کشید، و بپیوسته
آرزوی بیعت شیخ کامل در دل اخلاص منزل خویش می گماشت
و هرگاه که حسب خواهش خود بشرف خدمت صاحب نسبتی
مشرف نگردید برین قول که از بزرگی شنیده یا در کتابی از
اهل تصوف دیده باشد یعنی شخصیکه بیعت ظاهری با احدی
منعقد نکرده است، اگر حسن ارادت و عقیدت دل خویش
بجناب دستگیر درماندگان، رهنمای بیچارگان محبوب سبحانی حضرت
شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرهٔ درست گرداند، یقیناً آنجناب
او را به نعمتهای دارین و عزتهای کونین رساند، کاربند شده
خود را درین سلسله علیه که طریقه قادریه است منسلک می پنداشت
و آنجناب محبوب را پیر و مرشد خود می انگاشت و عرس
آنجناب مقدس را هم در سن مذکور برعایت چند امور همچو
جشن ولادت با سعادت سرور کائنات علیه الصلوٰة والتحیات
بنیاد نهاد و از غرهٔ ربیع الثانی تا یازدهم بحسن ادای آن از
محفل آرائی و مناقب خوانانی وغیره که در جشن موصوف مسطور
گشت می پرداخت، و تا آنکه درین بزم پنج روزه جام
هستی پرفیضش لبریز باده نشاط بود، این کار و خدمت
پر سعادت بر ذمه خود لازم می ساخت، و ازآنجا
که شیخ عبدالقادر که مولدش مانک پور و

مزار[1] آن حضرت ناگور و ولی مادرزاد و والد بزرگوارش سید حسن قدوس صاحب کشف و ارشاد باشد از اولاد آن قطب ربانی و محبوب سبحانی وسمی[2] آن غوث صمدانی واقف اسرار نهانی است ، و انوار کرامات و خرق عاداتش چون آفتاب عالمتاب در کمال درخشانی ، چنانچه گویند که چون والدهٔ ماجده اش که بی بی فاطمه نام داشت و ولیه و زاهده و عابدهٔ زمانه بود حامل گردید ، و شبی برای وضوء نماز تهجد دلو در چاه فرود آورد و ناگاه دلو از رسن جدا شده بچاه در افتاد و او متاسف و متحیر برایستاد ، و فی الفور از بطن آوازی شنید که ای مادر بنگر که دلو[3] پس پشت تو نهاده است ، چون باز گردید دلو را پر از آب دید ، پس از وضو و نماز فارغ شد ، و بامداد این ماجرا بشوهر خود باز نمود ، او فرمود که حق تعالی ترا پسری عطا کند که بپایه قطبیت خواهد رسید ، و نیز آنحضرت بتاهل[4] نرسیده و از خصوصیات زنان[5] وقوفی نداشته ، چنانچه روزی پستان زن هندوی وقت اغتسال برهنه مشاهده کرده از راه ترحم و غمخواری دعا فرمود که یارب الم یک دُمّل[6] مرا بیخواب میداشت (۳۰ الف) آیا این بیچاره که بر سینه خود دو دمل میدارد و چه آزاری کشیده باشد ، بمجرد این

---

(۱) (ما) قرار (۲) (آ) ای همنام (۳) (ما) دپوپس (۴) (ما) تیاهل
(۵) (ما) زبان (۶) (ما) دمبل

دعا پستانش هموار و نایاب گردید ، آن زن حیرت گرفته بخانه درآمد ، و اقربایش ازین ماجرا متحیر شده بانواع معالجات پرداختند ، هیچ سودی نکرد ، آخر از زبان زن آفت رسیده حقیقت حال دریافته پیش آنحضرت التجا آوردند و الحاح و زاری نمودند پس آن جناب دعا فرمود پستانش بر حالت اصلی عاید گردید و پدر و مادرش مع دختر بشرف اسلام رسیدند بنا بر آن حسن عقیدت خویش بحضرت ایشان نیز به تمام و کمال میداشت ، قضا را در سال یک هزار و دو صد و سی هجری مزاج مبارکش بعارضهٔ مثانه که خلقی و مزمن[1] بوده مبتلای شدید گردید ، دست تضرع بدرگاه قاضی الحاجات برداشت ، و بتوسل ولی جلیل القدر سابق الذکر استدعاے شفا از شافی بے همتا نموده ارادهٔ زیارت آن برگزیده حق بدل برگماشت ، مجیب الدعوات دعایش مقرون باجابت نمود ، و به برکت مقربان بارگاه خویش شفائے[2] کلی عطا فرمود ، درین نزدیکی پدر بزرگوارش هرچند خواست که آن اقبال مند بحسب عهد خویش بر زیارت ولی موصوف خرامد ، لیکن از معارضهٔ بعضی موانع دران زمان این اراده بظهور نیامد ، پس ازان وقتیکه خود بدولت بر مسند امارت متمکن گشت ، هوای زیارت فیض بار آن ولی کرامت آثار بظهور پیوست ،

---

(۱) ب۔ فزمن (۲) آ۔ شفاء

و بتفحص شخصیکه نظم و نسق این جا از وی صورت بندد پرداخت
چون نیک تامل فرمود که کسی از قدیمان دربار و عمدگان آزموده
کار مثل جناب شرف الملک مغفور استاد مصاحبت انتساب
نواب رحمت مآب و حافظ شیخ محمد مغربی مرحوم رفیق با اعتماد
مزاج آگاه آن نواب جنت آرامگاه متعهد این امر عظیم تواند
شد نیافت آخر نظر بر پر حوصلگی و تربیت یافتگی راقم از پیشگاه
خود و افاضهٔ انوار اعزاز و اجلال ذات آفتاب صفات خویش
برین ذرهٔ بے مقدار ، بیت

ذره را باشد وجود از نور ذات آفتاب
رسته گردد گل ز خار از فیض بخششٔ سحاب
گوہر پر آب در کف گرچه میدارد صدف
فی الحقیقت شد ز نیسان بهره مند و کامیاب

تجویز تفویض این کار براقم صورت پذیر آینهٔ خاطر نمود ، و ہم
جناب قدسیه بپاس ظاہر رای شریف خود را با تجویز ولی نعمی
منضم فرمود ، اما ہرگاه که مفارقت راقم که چون سُہا(۱) با مہر
و خار با گل نسبتی میداشت ، بقدر آنی و اندازهٔ زمانی
گوارا نمی پنداشت ، ضمیر خورشید نظیر خود را از تعلق تجویز
مذکور وارہانید و نظر بر راحت سفر و فرحت راه که منظور
ہمایون خاطرش بود برفاقت پر افاضت برگزید و جہته انتظام

(۱) (آن) سُہا نام ستاره ۱۲ -

مہام دارالاقامت بسفارش جناب قدسیہ و اطلاع بارباب حکومت خان موصوف را کہ اگرچہ از غرور و پندارش دایم متنفر می‌بود اما بحکم الضرورات[1] تبیح المحظورات طوعًا و کرھًا مقرر فرمود ؛ و منشی محمد دلاور خان بہادر انگریزی نویس را پیش او گذاشت ؛ تا بروقت ضرورت بہ چیف سکرتری اڈوارڈ اوڈ بہادر کہ بر خدمت میجر مکڈنل بہادر سفیر خاص بعلت تقرر روانگی او ہمراہ رکاب فیض انتساب منصوب شدہ بود تحریر و ترسیل مراسلات نماید پس خان موصوف کہ نہال این تمنا از مدت مدید بہ مزرع دل می‌نشاند ؛ موجب نتائج حدایق آمال و مورث ثمرات ریاض اعمال انگاشتہ باقبال آن بالراس والعین مسارعت نمود و از تعیین ارابۂ دو اسپان و دو مشعلچیان و تقرر رفل[2] کہ عبارت از طنبور نوازی سہ چوبہ بہ صف‌کشی چند جوانان بار وقت درآمد دربار است ہمچو برادر خود شرف‌الامرا کہ قایم مقام شکوہ‌الملک مرحوم بود گوی عزت و اعتبار از میدان ذوق و آرزو در ربودے

آنرا کہ بزر قویست رایش
زر بندہ شمر نہ زر خدایش

و نیز منشی محمود علی خان را بمشاہرہ چہل ہون در سلک ملازمان کشیدہ برفاقت سراسر سعادت اختصاص بخشید ؛ و ہمدران

---

(۱) (آ) یعنی مباح می‌کند ضرورات ممنوعات را (۲) (آ) رفل این لفظ انگریزی است

ساعت حکم تقریبش یعنی سلام سپاه بقانون انگریزی در حق راقم عز صدور یافت (ق ۳۰ ب) و راقم بمجرد نفاذ این حکم واجب التعظیم بگذارش ہدیۂ نیاز پیش حضور شتافت، ہرگاہ کہ خان موصوف بنو ہم عُظم[1] قرب قرابت و تصور کبر حسن کرامت و تخئیل سرکشی خود در ہمسران[2] و تقلید قلادۂ[3] گردن افرازی بیکران در جامۂ تنگ تنگ ظرفی نگنجید و دست از پیشکش گذرانی حضور بجلدوی مواہب عظمے خدمت نیابت مذکور باز کشید مزاج دقیقہ شناس و متانت اساس حضور ازین معنی روی ملال درہم کشیدہ بر جبین آئینہ وار رحمت و رافت آثار ختم و غضب ظاہر ساخت، و بشرح و بسط اجمال و تکبر و غرور اشتمالش پرداخت کہ چنین خود پرستان تنگ حوصلہ برداشت مراتب عظمی نتوانند کرد، و فرعون طینتان دوں ہمت جادۂ شکرگذاری و سپاسداری نخواہند سپرد، و از ناکس تنگ ظرف اعاظم امور بحسن وجود در نیاید، و بحکم کل اناءٍ یترشح بما فیہ آنچہ در باطن است بیرون تراود، و ازینجا است کہ گفتہ اند و در معنی سفتہ کہ کار و عمل بکسی توان سپرد کہ از صاحب خویش پر ترس و خایف باشد، و تعظیم و تکریمش بجا آرد، و خداوند اورا بر مواخذۂ خطا و قصورش مانعی و مزاحمتی و مروتی و رعایتی پیش

---

(۱) (آ) عظم بالضم بزرگی (۲) (آ) تقلید حمائل وغیرہ در گردن کسی انداختن ۱۲ م

(۳) بالکسر گردن بند ۱۲

نباید تا لحاظ مروت باعث بے انصافی نگردد ، و موجب بد دلی دیگر ندیمان نشود ، و این معنی در اقارب کہ کالعقارب اند مطلقًا مفقود ، و در اجانب اکثر و بیشتر ممکن الوجود ، چنانچہ عمل حضرت عمر فاروق رضی اللہ تعالے عنہ و بیشتری از سلاطین برین بوده است و اہل عرف نیز بدان عمل نموده الحاصل بر خاطر مبارک نازکش بار این گرانی و صدمۂ این نادانی آن قدر فرارسید کہ ہر دم بر عمل فرمودۂ خود دست تاسف می مالید، و لآلی سخنان حق نشان چنان در سلک بیان می کشید کہ اگرچہ این خدمت عمده نظر بضرورت باین کس دون ہمت بخشیدم، اما درحقیقت اصلا مناسب و مصلحت ندیدم ، زیرا کہ بسا اوقات حرکات ناشایستۂ آن بے عقل و شعور و سخنان ناپایستۂ آن پر فساد و زور ، خار رنج و الم در صنوبر دلم خلانیده و انواع درد و غم بلائے جگرم رسانیده ، یکی ازانہا این است کہ بعد مسند نشینی این نواختۂ کردگار روزی پیش اقارب و مخلصین خویش شکایت بینمود کہ باوجود سعی و کوشش من در حق مسند نشانی این کس نزد ارباب حکومت بواسطہ محمد ٹیپو منشی احسان و منت من فراموش فرمود ، چون این حکایت بگوش حق نیوش بندۂ درگاه الہیٰ درافتاد ، بغتۃ نایرۂ خشم و غضب از تنور نہادم سر باشتعال نہاد و این کلمات از

ملک بطون بشهرستان وجود فراز آمد که خاک باد بران ریاست
که از سعی چنین کسان ابلیس طینت بدست آید ، انتهی پس
عزم مصمم سفر بامداد دوستان شفیق خود مثل نواب[1] موشنت
نوبل مارکویس آف هشتنکس بهادر گورنر جنرل هندوستان و نواب
میجر جنرل سار ٹامس منرو بهادر گورنر کونسل مدراس از مکمن
قوه بعرصهٔ ظهور شتافت ، و حکم واجب الاتباع دربارهٔ تهیهٔ
اسباب و سامان سفر بملازمان خاص شرف نفاذ یافت ، منجملهٔ
آن دو خیمهٔ عظیم الشان یکی از سقرلاط باطرازش های بوقلمون و
ثانی از چهیٹ عمده و بهتر ویک خیمهٔ حمامی خاص ۳۱ الف
ویک دائرهٔ خرد از برای خلوت و چند خیام مخدّرات
مع سُرادقات و سراچها و مسجد از خیمهٔ مزین قبه های ملمّع
از طلاء ویک حوض چرمی که مسافرین از نماز جماعت محروم
نشوند ، برای این سفر فیروزی اثر طیار گشت ، و هریکی از
خیم مذکوره مکرر بود تا انتظام پیش خانه و پس خانه نظام گیرد
و در هر منزلی به خیمهٔ بزرگ مسند زردوزی مع مهرهای
طلائی و باشامیانه مخمل مکلل که ستونش از طلا بود گسترده
شدی ، و آن بارگاه گردون سای بقنادیل آویزان و
قنادیل منصوبهٔ ستونها چون خیمهٔ آسمان از ضیای نجوم
پرنور گشتی ، و صاحب خیمهٔ آفتاب وار رونق بخش آن گردیدی

(۱) (ما آ) موشنت (for Most)

و تماشائیان هر شهر و مدینه ، و نظارگیان هر دیه و قریه پروانه‌های آن شمع بزم دولت و اقبال شدندی ، و به خرج مراکب و روزمرهٔ هر یک از علما و اساتذهٔ عظام و مشایخ کرام و اصحاب عزّت و ارباب خدمت ، و پدر راقم سوای درماهه معمولی مشاهرهٔ نود روپیهٔ مقرر گردید و بنام برادر محمد فخرالدین خان که در مرتبه متوسطین مثل قادرعظیم خان بهادر وغیره عز امتیاز داشت شصت روپیهٔ بتقرر رسید و بهر یک از اهل خدمات ماورای خدمت مقررهٔ سابقه خدمتی معین گشت ، ازانجمله خدمت میر منزلی بصفی الدین محمد خان بهادر درینجا و خدمت فراشخانه در اثنای راه بر کرسی تعین نشست ، و خدمت هراول بغلام عبدالقادر خان بیجاپوری در منزل ششم صورت تقرر گرفت ، و خدمت چنداول یعنی پس خانه بوجیه الله خان بهادر همین جا قرار پذیرفت ، و خدمت آمادگی اسباب ضروری لشکر بشرف الملک حال در منزل سیوم[1] مقرر شد و ارباب حکومت نیز فرد اخبار اشتهار که به نیوس پیپر زبان زد اهل فرنگ است بقالب طبع آورده در ممالک محروسه خود صورت نمای شان و شوکت و جاه و حشمت نهضت آن ولی نعمت گردانیدند و چهرهای تواکید اشد التاکید به نگارش احکام تعظیم و توقیر و فرمان بری و اطاعت گری این ولی دولت آراسته بعاملان و کلکتران اطراف

---

(۱) (آ) سیم ؟

و جوانب گذرگاه رسانیدند که بندگان نواب صاحب بروز دوشنبه پیش از مغرب بیست و یکم جمادی الاول سال یکهزار و دوصدو سی و هشت هجری از چیپاک جنوب رو به بسفر ناگور بشان و شوکت موفور یعنی با لشکر جلوئی خاص و دستهٔ سواران باریگاڈ و فوج گورنمنٹ[1] نهضت میفرمایند، و بعد تماشای این سرزمین سیرکنان از راه رامنات و ترچناپلی و ارکاٹ مراجعت بجلوس گاه مینمایند، و وقت رکوب و جلوهٔ خرام خاص و جناب قدسیه و جناب محل عالیه و جناب نایب مختار انواب تعظیم شاهی بخصوصیت مراتب در باغ دارالاماره و بر برج قلعه صداهای حفظ و امان برکشید، پس باید که هر رئیس موضع و قریه و هر حاکم شهر و مدینه گذرگاهی ها و خیمه گاهی ها آراسته دارد و از پیادگان و اطاعت پیشگان خود استقبال نموده خدمات شایسته بجا آرد و در هر سرحد و تعلقهٔ خویش از حزم و احتیاط بمحافظت و حراست پردازد، و در مراحل و مشایع همراه بوده نگهبانی و منزل رسانی مودی سازد، الحاصل بتاریخ و وقت مذکور آن ماه لقای مکرم مبجّل با لباس و (ق ۳۱ الف) جواهر معظم و مکلل نور افروز برج نالکی گشته ماه منور بنجوم انور با لشکر انجم سپاه و عسکر شوکت پایگاه و شکوه تام و تجمل تمام از فوج خاص و لشکر کمپنی مع سرداران بلند مرتبت خصوص

---

(۱) (ما آ) گورنر منٹ

سفیر گورنمنٹ میجر مکڈنل بہادر و کرنل منرو کہ کسی از روسای کرناٹک را بدین شان و تزک سیر ملک رو نہ نمودہ باشد سمت جنوب خرام فرمود ، و راقم مع اعظم الملک بسواری عماری از تعاقب اقتباس انوار جلو ریز میںمود ، بعد چند دقیقہ جناب نایب مختار بر گلگون صبا رفتار ؎

باد پائیکہ چون بگام شدی
تک زدن بر صبا حرام شدی

جلوہ آرا گشتہ ہمچو نیّر ضیا گستر اوج اقبال بانوار اجلال از دنبال راہ می پیمود ، چون منتہای سیر منزل امیر باغ گردید و اتفاق ہبیت در آنجا بہم رسید ، آن موید تائید آسمانی نظر بر سرانجام بابی احکام دیوانی از دست این مشاق کارگاہ ہیچدانی کہ در سوالف ایام یعنی در سال یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری بسبب عدم نصب احدی برین خدمت عظیم المرتبت حسب الحکم ولی نعمی باجرای آن می پرداختم ، چنانچہ کیفیت تعلق این امور بذات راقم در افتخار نامہ بتفصیل مسطور است ، و مضمونش اینکہ روزی بتاریخ بیست و ششم رجب المرجب سال یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری رسیلۂ مرسلہ حاجی حافظ حیدر صاحب مرحوم در مادہ یاد دہی زیارت آثار شریف بحضور مکرمت ظہور جناب نواب معلی القاب ما گذشت ، از انکہ درین ہنگام آن

خداوند اقبال بعلت عدم تقرر هشیار مغزی بر خدمت مدارالمهامی و بمحض پاس خاطر جناب قدسیه احکام انتظام امور دربار فیض بار بحسب ظاہر بنام حافظ احمدخان اعظم الملک شرف نفاذ میفرمود ، اگرچه از باعث عبدالغفارخان بهادر ثابت جنگ زنگ ملالی بر آئینهٔ ضمیر منیر صفا پذیر خود نشانده چشم التفات باطن بر روی حالش نمی کشود بنا بر آن آن نامه را حوالهٔ او نمود تا بندوبست امور متعلقه آثار شریف نماید ، من بعد آن عالیجناب گردون قباب بتحصیل شرف زیارت تشریف فرمای حجرهٔ آثار مبارک گردید ، در آن وقت بسبب مساهله[1] یا[2] فراموشی خان معزی الیه همگی متعهدان اسباب[3] مقرری مثل آب زمزم و رومال ململ و عطر و گل وغیره در انجا حاضر نبودند ، نهایت بعتاب درآمده باوجود بودن اعظم الملک براقم فدویت شیم حکم والا شرف نفاذ یافت که زودتر اشیای معمولی حاضر آرد ، بفضله تعالی فی الوقت حاضر آوردم ، بعد احراز سعادت زیارت رونق افزای دارالاماره گشته بحجرهٔ کلان نعمت خانه که جلوس گاه مبارک بود بر مسند والا شرف تمکن فرموده بمشافهه همگنان[4] حاضرالوقت چون جناب مکرمت انتساب نواب عظیم جاه اعنی جناب نایب مختار و اعظم الملک مرحوم و دیگر حضار معمولی و راجه سرینواس راو پیش دست میرسامانی پاندان از

---

(۱) (آ) مساهیله ؟ (ما) مساهله (۲) (آ) با فراموشی ؟

(۳) (ما) همگی متعهدان اسباب ؟ (۴) (آ) همسکنان

دست خاص نوازش اختصاص باین ارشاد مکرمت بنیاد براقم خدمتگذار فدویت شعار عنایت شد که الله تعالی و تقدس بفضل خویش الیوم خدمت (ق ۳۲ الف) اجرای احکام عزت التیام دیوانی مہمات و دیگر کارخانجات مفوض بتو گردانیده، باید که شکر این خدمت والا رتبت مودی ساخته زمان دربار فیض بار و دیگر اوقات حاضر حضور و سرگرم تنفیذ امور میشده باشی ازانجا که راقم عجز توام باین مرحمت سراسر عزت کماہی آگاہی نداشت، در ادای پیشکش[1] اندکی درنگ ساخت که دران حال از جانب نواب عظیم جاه که حق سبحانه جل شانه بفضل خود از ابتدا الی یومنا ہذا ذات فیض آیات آنجناب عظمت انتساب را حامی و دستگیر این خدمت گذار فدویت تخمیر گردانیده بگذارش پیشکش[2] شرف ایما گردید، راقم بمجرد این ایمائ شرف انتما پیشکش[3] بحضور موہبت ظہور گذرانید بعده بہمان آوان براجه سرینواس راو حکم عالی شرف صدور یافت که از امروز در جمگی مہمات میرسامانی و دیگر کارخجات سرکاری حکم راقم اطاعت ہمدم را حکم حضور عظمت دستور باید فہمید و ازان سرمو عدول نباید ورزید، چنانچه راجۂ مذکور ہمانوقت عملۂ ہمگی[4] کارخانجات را فراہم آورده و سوبدار ڈی را نیز خوانده این امر جلیل القدر شنوانید، و خود ہم مراتب انقیاد به تقدیم رسانید بعد ازان ارشاد

---

(۱) (ما) نذر - (۲) (ما) نذر (۳) (ما) نذر (۴) (ما) ہمه -

مکرمت مواد جلوهٔ ظهور نمود که برای تو این خدمت تازه از راه نوازشات بے اندازه اختراع فرموده ایم که اگر کسی را خدمت دیوانی هم بدهیم تو ازین خدمت معزول نشوی، بلکه او محکوم و منقاد حکم تو خواهد ماند، ازان روز تا تشریف آوری حضور از ناگور شریف اکثر احکام اطاعت التزام حسب الحکم حضور کرامت گنجور به خان موصوف یعنے ممتاز الامرا قلمی مینمودم انتهیٰ جواهر تعریف این کثیف از درج دهان بیرون ریخت

زیرک و دانا شدی از نصرت(۱) ما که مپرس؟
خلق خوش آموختی از تربیت ما که مپرس

و مبلغ پنجاه هزار روپیه حواله راقم فرمود که فیصله مقدمات عزما نماید راقم بوچه طلائی هوادار مشابه بهل شاهی و طیار کرده غلام حیدر جهت سواری خاص بنظر اشرف گذرانیده برائے انفصال مقدمات مذکوره و ادادگی اسباب سفر متعلقان خود مع راجه اودی کرن مشرف خزانه که بتائید راقم مامور بود معاودت نمود، و سواری خاص جلوه آرای سمت مقصود گردیده روشن باغ(۲) را مضرب خیام دولت سرانجام فرمود، و درانجا مستر اڈوارڈ اوڈ بهادر چیف سکرتری که از عصر نواب رحمت مآب اخلاص و رسوخ تمام داشت ، بملاحظه تعظیم جناب خداوندی آمده ملاقات حضور حاصل کرد، و وقت صبح سواری خاص ازانجا

---

(۱) (ما آ) یتصرت ؟ (۲) (ما) روشباغ -

برآمده براه فرنگی کنڈه که محل قیام عساکر و جنود و ذخیره گاه بعض آلات محاربه و باروت است رونق افزا گردید، اتواب آنجا نیز موافق معمول صدای تنظیم و آواز توقیر برکشید، و علی ہذالقیاس در جمیع دایرهٔ این سفر مظفر ہر جاکه مراکز سالہای فوج واقع می‌بود سردار و رساله در آنجا در ادای کل مراتب تکریم و تفخیم سبقت مینمود، سانحهٔ عجیبیکه بروز نہضت موکب خاص بوقوع آمده نوک خامه میگردد که پانزده کس از حمالان و اجیران بصدمهٔ وبا که دران ہنگام بشدت نمودار بود در باغ دارالاماره جان بجان آفرین سپردند، و اسباب زندگانی ازین جہان فانی بردند، راقم آثم رسانیدن کیفیت این حال عبرت بال درچنین (۳۲ ب) زمان فرحت عنوان بسمع اشرف مناسب نه پنداشت، و بزود از دود از تقرر جمعدار ڈی[1] تجہیز وتکفین آن سیاحان دارالملک آخرت کنانیده خاطر را از تشویش اطلاع حضور فارغ انگاشت، الغرض آنروز جملگی مقدمات مرقومه بآئینی و طرزیکه خوشنودی و رضامندی ع.ما باشد فیصل ساخته نوزده ہزار روپیه بجمله مبلغ مذکور[2] نزد خود باقی گذاشت تا وقت ضرورت حضور بصرف درآرد، و از زر دو ہزار روپیه عنایتی حضور استمداد راه وابستگان خویش پرداخته فردای آن رو به مسرت نہاد و افتان و خیزان چون ماہی بے‌آب بموضع ونڈلور در بحر فیض گنجور

---

(۱) (۱ آ) جمعدار ڈی ؟ (۲) (۱) مبلغصد گورنر"

حضور درافتاد ، و از معاینه معموره عشرت گنجور و فرحت اکتناه
در عرض و طول دو سه فرسخ راه که از کثرت حشم و خدم ، و
وفور سرادقات و خیم ، و تعدد دکاکین و اسواق ، و تکثر
ارباب ذوق و اشتیاق ، و آرایش انواع بازار و پیرایش
طرق سیر و رفتار ، بوضع و ترتیب خوش آئین ، و طرز مرغوب
و دلنشین که دیده از تماشایش باز نایستد و دل محظوظ سیرش
نشود ،

اگر گویم که این است اعظم آباد
سواد دل بگردد خرم و شاد
و یا گر خوانمش شهر منور
شود چشم نظاره نور بنیاد

موضوع و مرتب شده بود نور افروز دیده بیناء و سرورافزای
دل پرتمنا گردید چون اشهب زرین عنان فلک سیر که آغاز
سیرش مشرق و انجام رفتارش مغرب است برساحت کبود رنگ
آسمان در خرام درآمد . آفتاب اوج اقبال یعنی نواب پراجلال
ما بر ابلق تیز رفتار که بچهار تنگ عرصه زمین طی می کرد و خاطر
مبارکش اکثر به چنین اسپ تیزرو چهار تنگ مایل می بود برآمد ،
او[1] با چندی از امرای رفاقت نشان و خاندان والاشان همچو
اعتضاد الملک و میرزا الهی بخش و تجمل و تزک مخصوص ،

---

(۱) (ما) وبا

چون برق درخشان و ضیای تابان روان گردید، گاهی قوت بازوی دولت‌ووقار نایب مختار به سواری بوز[1] چون اختر پرنور بر پشت و بازویش میدرخشید، و گاهی همچو بدرالدوله وغیره به هم‌رکابی آن مه‌لقا از مرتبه هلالیت بدرجه بدریت میرسید، و راقم را از پرتو انوار مراحم و اشفاق والایش رتبهٔ سُها حاصل می‌بود یعنی آن مهرِ سپهر دولت از ظل پر فیض وجود خود لمحهٔ[2] و لحظ جدا نمی‌فرمود، فی‌الجمله تا وصول منزل مقصود بهمین احتشام و ازدحام که از مرحلی تا منزلی چون باران رحمت شدیدالاتصال و عدیم‌الانفصال مینمود، بے‌کم و کاست رونق کرو فر می‌افروز، و در هر منزل عامل آن تعلقه مع رعایا و رقاصان وخنیاگران جمع گشته راه اطاعت و استقبال پیش میکشید، و وقت نهضت از منزل تا سرحد خویش باهتمام اعزاز و اکرام همراه رکاب دولت انتساب میدوید، و وقتی که اتفاق سفر تا شب کشیدی ساکنان آبادی فرودگاه با تجمل و احتشام تمام یعنی روشنائی و آتشبازی حاضر و منتظر بوده موکب خاص را همچو سواری روزمره نواب نظام‌الدوله آصف‌جاه با شوکت و تجمل مذکور بخیام اقبال قیام میرسانیدند، غرض تا رونق افزائی منزل مقصود رکوب اسپ چارتگ تیزرو اکثر پسند خاطر همایون افتادی و گاه گاه در فرودگاه برنالکی وغیره سوارشده دل بسیرو

(۱) (آ ما) بور (۲) لمحهٔ جدا

تماشا نهادی، و وقت سواری بارگی اکثر قبای[1] به طریق سنت سنیۂ نبویہ و آئین جد امجد خود نواب امیرالامرا فردوس مکان می‌پوشید، و موزه چرمین زردفام در پا می‌کشید و دو رومال شال یکی بر سر و دیگر بر کمر می‌بست، و گاهی وقت سفر شب ماه در عماری سبز با برادر عزیزالقدر و اعتضادالملک و راقم تشریف می‌داشت، و بسواری امرا و رفقا عماری‌ها و هودج‌های دیگر می‌گماشت و بر فیلی داروغه چای و قهوه هودج‌نشین گشته اسباب و لوازم آن همچو دیگران و قهوه دان وغیره با خود نگاه داشتی، و وقت خواهش حضور گرم گرم دست بدست پیاله پیاله روان پیشکش می‌نمود، و خودبدولت با رفقا بصد پیوستگی و دلبستگی نوش جان می‌فرمود، ازانجا از راه عنایات خداوندی نظر مرحمت و نوازش بر حال راقم آثم می‌گماشت و خیرخواه اخلاص اکتناه و امین صادق و متدین واثق می‌انگاشت، درین سفر سعادت اثر بکارهای عمده و خدمات پسندیده حکم فرمودی، و نقود مصرف دست خاص که به نیازات خوادم مشاهد بزرگان فیض‌گستر و بخرات و انعامات مساکین و متوقفین مراحم راهگذر مخصوص و ممتاز بود حواله نمودی ؎

کف سخای صفاهمنش بخوانم یم
کفش بچهرۂ پرخجلتش نشاند نم

(۱) (ما) قنابی (۲) (ما) نظریق (۳) (ما) پچر (۴) (ما) ددلتکی

برای بخشش و انعام آن بسیط الید
بہ تنگ شود دل دریا و کان نماید کم

راقم کہ از تشریف والایش چہ در حضر و چہ در سفر بسواری
خاص خلعت منادمت بر قامت پر ارادت می برید ، رقوم
خرج ابواب مذکوره بکلک سرمائی بر چہرہ قرطاس یادداشت
می کشید ، و وقت فرصت یا در فرودگاه بمشرف خزانہ تفہیم
حساب مسطور نمودے و باب جمعیت و اطمینان بر روی
دل و جان کشودے ، روزی ارشاد شد کہ از چنین تکلیف
و حساب نویسی باز آ و ہر چہ کہ بحفظش می پرداختہ باشی
بمشرف خزانہ باز نما ما برساختہ و پرداختۂ تو اعتماد کلی
داریم و ہیچ وہمی و شبہی بر خیانت تو بدل نگماریم ، چنانکہ
تو مزاج دان ما ہستی ، ما نیز بر مزاج تو ماہریم ، و بر
دیانت تو آمریم ، پس مشرف خزانہ را طلبیده تبسم کنان
براقم اشاره کرده بتاکیدش فرمود کہ برین مخلص معتمد علیہ ما در
مصارف خاص کہ باو تعلق دارد شکی و گمانی نباید نمود ، بلکہ
قلم از محاسبہ اش مرفوع باید ساخت ، و ہر چہ کہ باو یاد
باشد آن را کفایت انگاشتہ بترقیمش توان پرداخت ، قصہ
کوتاه سیر این ماه روی[۱] زمین رونق بخش مسند جاه و تمکین
کہ بر سیر[۲] قمر آسمان تفوق داشت ، در ہجده منازل بہ تمام[۳]

(۱) (ما) ماده روی (۲) (آ) منازل قمر بیست و چہار اند (۳) (ما) بتمام

رسید و در نوزدہم بانوار زیارت خورشید اوج کرامات جلی جناب
قادر ولی ضیا اندوز سعادت گردید ، باید دانست کہ منزل ہجدہم
بندری بود آباد ، و رونق آثار از قلمرو نصارای ڈینن[1] مار
ملحق بہ ترنکم پاری المعروف وتلنکم بمجرد جلوہ افروزی این
ماہ چرخ دولت و اقبال دران منزل فرحت اشتمال انواب
تعظیم و اجلال بر برج قلعہ انجا بہ بلند آوازگی رسید ، و نشان
تکریم ہم بران قلعہ از گردن افرازی خویش بافتخار بے پایان علم
گردید ، و مستر کف چیف سکرتری آنجا با یک سردار فوج
استقبال نمود ، وقت برآمد نیز تا بسرحد خود ہمراہ رکاب
بود ، ہجوم آرزومندان[2] تماشائے سواری خاص آنقدر بہم آمد ، کہ
یک سر عرصہ آن سرزمین تنگ آمد ، روز درآمد منزل مقصود
ناگور وقت قریب یازدہ ساعت موکب خاص مع محلات
عالیات بر شعبۂ کلان دریای شور واقع متصل بلدۂ مسطور
فرارسید ، و ازانجا بر صراطی کہ ارباب حکومت از بہم آوری
معابر غیر محصور فرش گستری تختہای ہموار و صفوف دستور از ساحلی
تا ساحلی دیگر مستقیم و مستوی ساختہ بودند عبور فرمود ، و
خود بدولت پیادہ پا بسوی آن بلدۂ متبرکہ بلحاظ آداب روان
شدہ زینت بخش بارگاہ خاص گردید ، و ہر یک از مصاحبان
و ندیمان حضرت وغیرہ بخیام معینہ و مساکن مقررہ وجاہائے[3]

---

(۱) (ما آ) ڈین مار ؟ (۲) (ما) آرزمندان ؟ (۳) (ما آ) جاہاء

متعدده اقامت ورزید ، آن ارادت پرداز خدمت خداپرستان بمجرد دخول این خط پاک توجه بزیارت آن ولی مقرب بارگاه (۳۲ ب) بے نیاز نفرمود ، ازان که ادای این معنی باظهار نیاز و انکسار خود بین الناس و برداشت سبوچهٔ صندل بر راس با هجوم حشم و خدم مقصود والایش بود ، چون پاسی یازده[1] ساعتی از شب بگذشت حکم نامهٔ خط خاص براقم عقیدت اختصاص که اکثر به خیمه جناب نایب مختار بمقتضای مراحم و عنایات بےغایاتش سکونت داشت بدین مضمون به ورود پیوست که فردا بعد گذشتن پاسی دوازده شب صندل شریف جناب منیف واقف اسرار خفی و جلی ، حضرت قادر ولی قدس سره العزیز مقرر است ، باید که فردا همگی علما و صلحا و مشایخ و سادات همراهی جمع آیند ، و به تخصیص از دست خودها صندلی در عطر و گلاب سائیده و در سبوچهٔ نقروی پرکرده نگهدارند ، و فوج جلوے خاص به تزین جلهای[2] سقرلاط و ترتیب عماریهای افیال و اشتران آماده باشد ، و لشکر کمپنی نیز مع پیلان و شتران بآرایش و پیرایش تمام حاضر آید ، و جملگی امرا و ندمای حضور و سران لشکر شوکت معمور بادای خدمات مشغول باشند ، و سایر خواص و عوام و متوسلین این دولت مجتمع شوند ، فی الجمله لازمهٔ از لوازم جاه و دولت و خاصهٔ از خواص شان و

---

(۱) (با) (آ) یاده (۲) (با آ) جلهای ؟

عظمت فرونگذارند ، و ہمۂ خصوصیات و اہتمام حشم و تمامۂ
لوازم و انتظام خدم بجا آرند ، و در افروختن روشنی وافر
بآیین مرغوب و خوش اسلوب پردازند ، و حوالی درگاه فیض اشتباه
سرادقات و سرا پچها که قابل زنانه و محلات باشد مع تقرر
پہرجات براوازند ، و راقم نیز با زر قریب دوازده ہزار
روپیہ نیاز بدرگاه حاضر باشد انتهی ، پس راقم بحوله و قوته
تعالی شانه انتظام امور مسطور باستصواب محمد علی مرکائی با آئینی
بظهور رسانید که مورد تحسین و مطرح انظار آن مصدر
فیوض و اقبال آثار گردید ، و در ہمین روز که روز دوم ورود
بود معتمد جنگ بدرالدوله بخدمت صدرالصدوری و به عنایت
خلعت کارچوبی سرفراز گشته تارک[1] افتخار بفلک الافلاک سائید و
محمد علی مرکائی امین و مدارالمهام درگاه نیز بعد حصول شرف ملازمت
به تشریف فرد شال گلناری و ہر یک از مجاورین فیض بار
باعزاز و اکرام و احسان و انعام فراخور حال بپایۂ عز و امتیاز
رسید ، ازانجا که نہضت موکب خاص از دارالاماره وقتی روی
نموده بود که مرض وبا عالم گیر شدهٔ لاجرم تا وصول منزل
مقصود یعنی ناگور فیض معمور در ہر منزلی از منازل راه ده[2]
پانزده کس از مردم بہیر و بنگاه و حوال بار و کسان باربردار
عازم ملک بقا میگردیدند ، وجیہ الله خان بہادر که بر خدمت

---

(۱) (ما آ) تارک (۲) (ما) در

چنداول مامور بود راقم را بر مرگ این کسان اطلاع می نمود ، و راقم زری باو میدهانید تا وی اگر آن مسافر سفر آخرت مسلمان بودی شریک تجهیز و تکفینش گردیدے و الا از دست هم مشربان میت کارش بانجام رسانیدی ، و بعد نزول منزل مراد مرض مذکور بحدی شدت پذیرفت که هر روز موت بیست و سی[۳] کس صورت وجود میگرفت ، و بر زندگان (ق ۳۹ الف) هیبتی و عبرتی می افزود که یکسر سررشتهٔ هوش و حواس و خواب و خور از دست می ربود درین هنگام هنگامه افروز اجل آن زبدهٔ ارباب دول بزیارت سید ابراهیم شهید و سید فخرالدین شهید المعروف بکاٹ باوا قدس سرهما که قبور فیض معمور شان در بیڑواڑی متصل راهنات واقع است هر چند علم تمنا در مضمار ضمیر فیض انتمامی افراشت ، اما از استماع غلغلهٔ وبا و آفات راه آن سو بفحوای منطوق لازم الوثوق شاهنشه اقلیم ایجاد و مفتح ابواب خرج وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ و بمقتضای فرمان فرمان روای ملک نبوت و خاتم نگینهٔ دور رسالت اذا[۱] سمعتم بطاعون او وباء بارض فلا تقدموا علیه و اذا وقع بارض و انتم بها فلا تخرجوا فرارا منه و از اصغای کلمات مجربات ساکنین این بقعهٔ متبرکه از لسان راقم که والد راقم گوش کرده

---

(۱) (آ) چون بشنوید شما طاعون و وبارا در زمین و شهری درنیاید آن و زمین را چون واقع شود و در جائے شما درانجا باشید بیرون نیاید از جهت گریختن ازآن بلا ۱۲

براقم رسانیده بود یعنی کسیکه بزیارت جناب قادر ولی اولاً درین آبادی در آید بروی لازم است که بزیارت بزرگان اطراف و اکناف نشتابد و یا از دیگر زیارات مقصوده فارغ شده توجه این بارگاه نماید، و غیر ازین دو صورت طریقهٔ از آداب و معمول اینجا نیست، هر که بخلاف این پردازد خود را تارک آداب این مقرب درگاه حق سازد، بموجب قال[1] صحیح بزرگان ؎

مردان خدا خدا نباشند
لیکن ز خدا جدا نباشند

خود را از اراده مذکور باز داشت، چون فضل خداوند با حکمت شامل حال اولیای دولت بود نظر بر نوازش بندگان بیطاقت و چاره سازی بیچارگان مقام غربت این مرض پر هلاکت را در عرصه دو سه روز مندفع فرمود، بفضله تعالی بعد فراغت زیارت شریف هفدهم شهر جمادی الاخری وقت چاشت کوکبهٔ خاص ازین بقعهٔ شرف اختصاص بسوی نتهرنگر روح پرور نهضت نموده به کیوالور که بفاصلهٔ هشت میل از ناگور واقع است نزول کرد، مگر راقم را وقت رکوب شوکت اسلوب خود ارشاد فرمود که چون متعلقان تو ازین جا بمدراس معاودت مینمایند، باید که تو امروز و فردا نزد

(۱) (ما آ) قال۔

اہل خود باشی ، و من باز فردا بعد نصف شب برای زیارت
شریف از منزل مذکور مراجعت خواہم کرد ، و ترا ہمراہ خود
خواہم برد ، الحاصل حسب ارشاد تشریف آوردہ راقم را در
سواری خاص شرف مجالست بخشید و عازم فرودگاہ مذکور گردید
روزیکہ سواری خاص محاذی قلعہ تجاور جلوہ گر شد ، انواب
تعظیم بصد کر و فر سر شد و روز دوم نزول سفیرے کہ از جانب
ارباب حکومت نزد راجۂ آنجا مقرر است . بوساطت میانجی مکڈنل
بہادر حاضر آمدہ بادراک شرف ملازمت بہرہ یاب گشت ، درین
منزل گاہ کہ اتفاق اقامت چہار روز دران دست داد ساکنان
تجاور[1] و حوالی انواع مصنوعات خودہا چون درختان گل وغیرہ
آوردہ گرداگرد بارگاہ خاص حلقہا می زدند ، و بعد صدور
حکم باریابی شرف حضور دریافتہ تحایف خودہا بنظر انور میگذرانیدند
از زبان مقدس فراخور ہر کس حکم عطای جایزہا صادر گشتی ، اما
چون روزی از والا ہمتی صرف زر وفیر و مبلغ خطیر صورت
گرفت ، سوغاتی کہ بملاحظۂ اشرف میگذاشت ، (ق ۳۴ الف)
حکمی بجمع آن نزد راقم شرف امضا پذیرفت ، راقم موافق
ارشاد ازان روز تا سکونت آنجا مناسب حال منتخب و
مالبت آن تحفہ زری[2] میدہانید ، و درین معنی اگرچہ کفایت
شعاری ملحوظ میداشت ، اما بہر روزی صدہا روپیہ مصرفش

---

(۱) (ما آ) تجادر (۲) (ما) رری

می نگاشت ، بعونہ تعالی روز پنجم رایات عالیات بسوی نتھرنگر روح پرور متوجہ گشت ، و کلکٹر آنجا مستر لسنگٹن بہادر در مبادی سرحد خویش حاضر حضور شدہ بشرف ملازمت پیوست و ازانجا رخصت یافتہ باز باستقبال حضور قریب بلدۂ مسطور رجوع نمود ، روزی دخول سواری خاص بدارالامارہ قدیم آنجا انواب تعظیم سر دادند و کرنل مکلیر یعنی نائب سپہ سالار قلعہ و دیگر سرداران فوج کہ زیادہ از صد کس بودند و رجمنٹ سولدات و ترپ سوار و دو بٹالن جوانان بار را باسلحۂ زہیرہ(۱) و سبوف(۲) شہیرہ و اعلام گوناگون و پیرایۂ بوقلمون آراستہ و پیراستہ باستقبال و تعظیم امیر لشکرکش دولت و اقبال ما حاضر آوردند ، و بر طبق قوانین خوش آئین فرنگ با فرہنگ صفوف یکرنگ از عروس کالوا(۳) تا دارالامارہ بہر دو جانب راہ راست کردند ، و ہم نواختگی سازندگان سازہای موسیقاریٔ(۴) مثل نی و بلبان و دف و طنبور و رنڈھول وغیرہ بدلفریبی طاق بود کہ سامعان را مست حظوظ وافر و نشاط متکاثر مینمود ، جناب خداوند ما سرو قامت والای خود را از لباس فاخرہ و جواہر باہرہ آراستہ بر برج عماری خاص ہمچو آفتاب عالمتاب می درخشید و برادر ارجمند اقبال پیوند یعنی نایب مختار در خواصی آن با

---

(۱) (آ) زریرہ = ای درخشندہ ۱۲ (ما) زرہیرہ
(۲) (آ) سبوف = ای برکشیدہ (ما) سوف
(۳) کالوا ای نام نہریست
(۴) (ما) موسیقای رمثل

مورچل جلوس میمنت مانوس می ورزید ، و سفیر خاص میجر مکدنل بهادر سردار لشکر همراهی در عماری نقرۀی سرکار نشسته متعاقب میرفتند ، و راقم حسب الحکم حضور در سواری خاص بوچهٔ[1] طلائی که مشابهٔ بهل شاهی است نشسته در جلوی فیض مملو پیش پیش فیل سواری خاص میرفت ، وقتیکه سواری راقم محاذی علم برداران ولایتی رسید ، نشانها خمانیده به تعظیم پیش آمدند ، و خود بدولت ازمعاینه این حال تبسم میفرمود الغرض بشوکتی که لایق ریاست و شایان شان امارت بود بوقت بلند شدن روز ده ساعت جلوه پیرای دارالاماره مذکور گردید ، همه امرای دولت زر پیشکش معمولی گزرانیدند ، و میانجی خاص و جمیع سران سپاه ولایتی بعد ادای آداب تهنیت و مبارکباد بهره یاب رخصت شده خود را بمساکن خویش رسانیدند ، تا اقامت این مکان فرحت نشان ضیافت سران سپاه انگریزی و ناظم یعنی کلکٹر و سالار سپاه آن حصن بتکلف تمام متواتر بعمل رسیدی ، و آن زیب افزای سریر دولت با همه شوکت و حشمت از سیر تمامی باغات سرکاری سرور اندوز گردیدی ، الحق این سواد فردوس نشان شهریست خوش آئین و زیبا ، و موضعی است دلنشین و فرحت افزا ، آب و هوای آن لطیف و بهنسبت بلاد دیگر

---

(۱) (ما آ) بوچه

فایق‌تر است و فواکه ولایتی هیچو انجیر و انگور و نار نظر بدیگر امصار درانجا بیشتر ، درین سیاحت بجز این آبادی دیگر پسند خاطر راقم نیفتاد (ق ۳۵ الف) و درین مقام انبساط فرجام سرو جوی بار دولت ، شمشاد گلزار عصمت محل ثانی عفت مکانی اعنی مختارالنسا بیگم صاحبه که باردار بود ثمرهٔ دختر فرخنده اختر پانزدهم رجب از پردهٔ خمول بشاخسار وجود پیدا آورد ، و ازانجا این نورس نهال اقبال از اول نتایج نواب ما بود خرمی و خورسندی بےپایان برخاطرش رونمود اگرچه رسم پیشکش به تهنیت تولد دختر معمول نبود ، اما نظر بر خوشنودی آن جناب اکثر مقربان حضرت بتقدیمش پرداختند و درین آرامگاه مدت یک ماه و چهار روز مبلغ کثیر در انعام ساکنان آنجا مصروف گشت ، هرگاه مردم این شهر همچنین سخاوت پر افاضت از کسی از روسای ماسبق ندیده بودند ، دست بدعای ترقی عمر و دولت این جناب گردون قباب برداشتند ، و چون فطرت والایش از جمع زرنگار محض میداشت ، و به فقدان[1] آن اضطرار هیچگونه بدل نمی گماشت پیوسته نیکنامی را اهم مآرب[2] می انگاشت ، و از صرف زر بیدریغ در مضمار همت وافی بحکم التوکل علی الله کافی می افراشت ، و ازین تقسیم و عطای زر به مردمان آن شهر

(۱) دما، بفقدآن (۲) (آ ما) اهم مآرب

فکری و تردّدی راه بباب خاطر مبارک نگشت ، درین اثنا مشرف خزانه بعرض فیض معرض والا رسانید که همه زر همراهی در عطایای حضور بپایهٔ انصرام درآمده آینده برای اخراجات خاص و مشاهرجات مردم همراهی هیچ باقی نمانده ، ارشاد فرمود که کارساز حقیقی کارهای این سرکار خداداد معطل نخواهد گذاشت ، پس به نحوی از تشویش خاطر معروضهٔ مشرف را بگوش ارادت نیوش راقم القا نمود ، راقم نوزده هزار روپیه بابت بقیه فیصلهٔ ع.ما که از مدراس همراه آورده به نیت اینکه وقت ضرورت بخرج سرکار درآید نزد خود میداشت پیش حضور گذرانید ، آن گاه نهایت خورسند گردیده با آفرین و تحسین فراوان پرداخت ، و چون زر مذکور برای تقسیم مشاهرجات و اخراجات مخصوصه حضرت وفا نکرد ، نقدی بقدر احتیاج منجمله زر پنجم حصه بوساطت سفیر خاص از پیش کلکٹر آنجا طلب فرمود ، و هرگاه اعظم الملک مهتمم تقسیم زر مشاهرجات بعلت مساهله او در امتثال امر عالے که دربارهٔ استقراض مبلغ ده هزار هون معرفت وی از نزد چنبتی مودلے و ادخال آن در خزانهٔ عامره صادر گشت در معرض عتاب و محل خطاب آمده بود ، براقم ارشاد شد که زر مشاهرجات همه مردم همراهی روبروی خود تقسیم سازد ، درصدد[1] این حال حسب[2] استدعای

---

(۱) (آ) صدد ای نزدیکی (۲) استدحب عای

راقم مبلغ پانصد ہون برای خریدی جفت دوشالہ پرقماش بوقلمون بوٹہ دار و قوردار کلابتون و ۳ دوپٹہ سرخ بنارسی خوش تر و متن و حاشیہ اش مخطط از کلابتون بہتر کہ بوقت سواری اسپ با لباس قبا و سرپیچ و میان بند تواند شد براقم عنایت گردید ، الغرض باوجود چنین عنایات و نوازشات بیکران آن خدیو عظمت نشان و دل افروزی فضای این بلدۂ عشرت سامان از رہ گذر کسل مزاج برادرم کہ یاس کلی پیدا آوردہ بود براقم و پدر راقم انواع و اقسام تشویش بحدی روداد کہ زبان یارای بیان ندارد ، اما بفضل الہی و حرمت جناب حضرت رسالت پناہی و برکت آثار شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صورت یاس بشکل امید مبتدل گردید (۳۵ ب) و شمع افروزی برکات آثار شریف بتفصیل این است کہ حین جلوہ افروزی موکب خاص در تجاور[1] دو کس از ساکنان آنجا یک صندوق آثار شریف آوردہ در مسجد خیمہ نہادند ، و با ہر یکی از عمدگان زبان با اظہار حال کشادند کہ مایان درین معمورہ محروسۂ کافر بیرحم و اسلام دشمن فقط برای شکم پروری می باشیم و از احکام دین و اسلام ہیچ آگاہی نداریم و بزرگان بفضل و کمال متصف بودند و پدر راجہ حال بہ ہیچ گونہ درپی تعرض حال کسی از اہل ملل

---

(۱) (ما) تجاور (۲) (ما) دشمن حال

و مخل نمی بود ، بلکه توقیر و تعظیم و دلدهی اهل اسلام بسیار مینمود ، و راجه حال بر خلاف آئین پدر توہین دین اسلام و مضحکهٔ عبادت ایشان می نماید علی الخصوص از وقتیکه به کلکته رفته داخل گروه کرستان شده است عداوت مبطن در حق مسلمانان ظاهر کرده پس مارا درین وقت غلبه کفار نه کسی یاری و نه بعلم و فضل اعتباری است و وجود آثار شریف هم نزد ما مغلوب نفس بدکیش و اسیر معمورهٔ کفار اهانت اندیش موجب ننگ و عاری ، لهذا ملتجی هستیم که این کیفیت بحضور رسانیده آثار موصوف داخل سرکار فرمایند تا نواب فیض انتساب که بآداب شایستهٔ آن کما ینبغی آگهی دارد بدین دولت باسعادت مستفید خواهد شد ، هرگاه این معنی بسمع اشرف حضور فارسید باقبال ملتمسهٔ شان ملتفت نه گردید ، و روز دیگر بسوی نتهرنگر نهضت فرمود و آن دو کس مایوس شده روبروی پدرم ظاهر کردند که ما بیقین میدانیم که این چنین جم غفیر مومنین گاهی درین نواح جلوه گر نخواهد گردید و شاید مراد ما هرگز[1] نقاب خفا از رخ نتواند کشید ، لهذا میخواهیم که اکنون این آثار شریف درین شارع عام گذاشته باظهار ماجراے مذکور صدای بلند میدهیم[2] که کسیکه مسلمان است این آثار شریف

---

(۱) (ما) هرگر (۲) (ما) میدهم

بگیرد و خدمتش نماید، پس پدرم بپاسخ شان زبان کشود
که درگذاشتن آن آثار واجب التعظیم بر سر راه جز سوء
ادب نتواند بود، شما به نتهرنگر بیائید تا باز بحضور عرض
کنیم و بهمان منزل مزاج برادرم از عارضهٔ اسهال پیچش
بیمار گشت، و آن هر دو کس نزد پدرم مهمان بودند و
بر حال برادرم بغایت اغتمام[1] می نمودند، ببالین بیمار آثار
موصوف نهاده مشغول دعا میشدند، روزیکه داخل نتهرنگر
گشتند پدر راقم بعلت تشویش و سراسیمگی که عاید حالش بود
زود از زود به کچهری سرکار که دران مهرعلی خان نایب سرکار
سکونت داشت فردکش نمود و حکیم صادق یار خان و دیگر
اطبا‌ے حضور اگرچه با التفات تمام بتداوی[2] او می پرداختند[3]
اما بیماریش روز بروز می افزود آخرالامر از زندگیش مایوس
شدیم، و وقتیکه نوعی افاقه رو داد پدرم و برادرم بجناب
کبریا و شافی بے همتا التجا آوردند که ای خداوند بے نیاز و
ای بیچارگان را چاره ساز اگر از برکت این آثار شریف
صحتی عطا فرمائی باسترضای راقم آثار موصوف بهدیه بگیریم
و تعظیم و تکریم آن بحسب حوصلهٔ خود بجان و دل به پذیریم
بفضله تعالے تیر دعای کمان قامتان بارِ خیبت[4] و چله کشان

---

(۱) (آ) اغتمام اندوهگین شده (۲) (ما آ) بتداوی (۳) (ما) سرداختند
(۴) (ما آ) بارِ خیبت - خیبت ای مایوسی ۱۲ -

مصایب غربت بر ہدف اجابت در رسید ، و یوماً فیوماً آثار صحت و عافیت از چہرہ بیمار نمایان گردید ، بعد ازین مختارالنسا بیگم صاحبہ کہ محل دویم نواب ما است در رویائے خود معاینہ نمود کہ مجلسی از بزرگان (ق ۳۶ الف) سبزپوش رونقی پذیرفتہ است میفرمایند کہ این آثار شریف اصح و غیرموضوع است ، حالانکہ آن مخدرۂ سرادقات عصمت از کیفیت آثار موصوف خبری نمیداشت ، و صباح رویائے خود بحضور وا نمودہ بعد مطلع شدن بر حقیقتش از تعبیر آن خردسنج بی نظیر ملتجی گشت کہ آثار شریف مذکور خود را بہدیہ بدہاند و حضور التجایش[1] بسمع قبول آوردہ راقم را طلبید و بدرخواست[2] آثار موصوف فراوان کوشید ، راقم سرگذشت مذکور بعرض اشرف رسانید ، و در عدم قبول ارشاد والا سر عذر بے پایان از گریبان عجز نمایان بیرون کشید کہ آن آثار شریف در علاقہ ارادت آثار بودن یا در سرکار فیض بار ہر دو یکسان است چہ بحکم انت و مالك لابیك ہر چہ از آن راقم است ازان جناب مرحمت نشان ، اگر درین امر خلاف پدر و برادر نمایم آن ہر دو در وسوسہ خواہند افتاد پس عرض راقم بذروۂ اجابت رسانیدہ خود بہ نسبت وقت عصر بغرودگاہ پدرم قدم رنجہ گردید ، و از زیارت آثار موصوف

---

(۱) (ما آ) التجا اش (۲) (ما) بذرخواست

بادای مراتب نیاز مستفید گشت و پدرم[1] را به تقریب ظهور
صحت برادرم از زبان فیض ترجمان مبارکباد فرمود ، بعد ازین
امیر بے نظیر ما بتاریخ پنجم شهر شعبان المعظم روز پنجشنبه
بهمان و شوکت و شان که نزول اجلال فرموده بود با
جلوداری سپه سالار تا رودخانهٔ آنجا بسوی محمدپور خروج
نمود و روز یکشنبه بیست و دوم شهر مذکور و وقت
بلندشدن شش ساعت روز پر نور جلوه افروزی تزک و
شکوه موفور رونق افزای دارالاماره محمدپور گردید و بعد زینت
بخشی دارالاماره همه سران فوج کمپنی و کلکٹران آن نواح را
مثل جنرل سویل سپه سالار فوج و کرنل[2] کول برک و
کرنل فول عهده داران لشکر و مستر کوک کلکٹر اول چتور و
مستر کَلاک وغیره که با دو رجمنٹ ترپ سواران برسم
استقبال حاضر آمده از فضاء رمنا که متصل توپخانه است تا دارالاماره
همراه رکاب آن اقبال پناه بودند ، بعنایت عطر و پان وغیره
رخصت فرموده پایهٔ شرف محل سرافزود ، چنانچه اعتضادالملک
و راقم را حکم نشستن عماری و خسرپورهٔ او را در خواصی بروز
خروج از نتهرنگر شرف نفاذ یافته بود ، همچنین بروز دخول
این معمورهٔ عشرت معمور بظهور آمد ، فی الجمله از سیر باغات
و اماکن اینجا فراغ حاصل کرده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور

---

(۱) (ما) پدرم از زبان (۲) (آ) کُول بیرک (آ) کَلاک - مستر فول (ما آ)

بویلور تشریف فرما گشت ، و وقتیکه آن ذات شرف آیات بجلوس عماری خاص محاذی قلعه آنجا جلوه پیرا گردید ، کرنل قلعهٔ مذکور بانتصاب نشان و ضرب اتواب تعظیم بر برج قلعه موافق معمول پرداخت ، و با فوٹ[1] اجیٹن و چند کوپنی[2] بار برای استقبال و ادای مجرای انگریزی بمیدان محاذی قلعه صف آراست ، و از تماشائیان و نظارگیان اطراف و جوانب برای ملاحظهٔ سواری خاص ازدحامی بهم رسید که وصف آن بمیزان بیان نتواند سنجید و روز دوم وقت یکپاس روز بلند شده بسواری سکھپاسن[3] طلائی به طریق سیر با چند رفقای خاص بر حسین آباد عرف کیلاس کڈه رونق افزا شده بعد سیر و تماشای آن جا همان روز به ویلور معاودت فرمود ، و وقت عصر ازین جا نهضت کرده بسواری مذکور قصد دارالاماره محمدپور نمود (ق ۳۶ ب) و ازین سرزمین بهشت آئین هفتم ماه رمضان المبارک سمت مدراس عشرت اساس بکثرت تجمل و وقار از اجتماع رجمنٹ رانی پیٹھه باسران اعتبار نشان و تماشائیان امنیت سامان بسواری عماری خروج کرده باعزاز و اهتمام عمال و کلکٹران این گذرگاه نزهت اکتناه همچو منازل ناگور و نتهرنگر بل ازان پیشتر پانزدهم شهر مسطور سایه گستر باغ خاص واقع فرنگی کنڈه گردید و سپه سالار

---

۱) (ق آ) و فوٹ اجیٹن (۲) (ما) کمنی (۳) (آ ما) سکھپاسن

این بقعه بضرب انواب تعظیم و آرایش صفوف سپاه عدیم‌الاشتباه
پرداخته شرف ادراک ملازمت سراپا سعادت برگزید ، و درین
باغ چشم و چراغ گلزار کائنات خان موصوف[1] نخوت آیات
محروم دولت حضور مرحمت سمات با شکل و صورت عرق آلودهٔ
انفعال افعال ناپسندیده بطور استقبال وارد گشت باستحصال شرف
مجرای خداوند نعمت ما پیوست ، چون ولی نعمی را با او صفای
قلبی نبود ، آنروز وقت دوپهر باعتضاد الملک ایما فرمود که
کردار ناباییستهٔ او باو یاد دهانیده نادمش باید ساخت ،
تفصیل این اجمال آنکه وقتیکه سواری خاص بترچناپلی فایز گردید،
اخبارنویس حضور از مدراس چنان بسلک تحریر درکشید که
خان موصوف شیر گاوان و بیضهای مرغ میفروشاند ، و
مزاج او نسبت باآنان که همراه حضور اند ناخوش میماند، بدلیل
اینکه در اجرای امور متعلقه اهل و عیال آنان مساهله می‌نماید،
و در اهتمام مهام کسانیکه درینجا زیر حکم او یند به نهایت
خرمی و خوشنودی میگراید ، انتهی ، پس به میرمنشی حضور بعتاب
تمام خطاب فرمود که تو از طرف خود چنان بنویس که از
چنین خیرخواهی رکیک که فروختن شیر و بیضها است دست
باید برداشت ، و بانجاح حوایج متعلقان همرهان رکاب
فیض انتساب همت باید گماشت ، و ملازمان اینجا و آنجا

---

(۱) (ما) نخوت

را کہ ہمہ نوکران سرکار فیض مدار اند برابر باید انگاشت ؛ و سر پر غرور از تصور عظم قرابت پرداختہ سررشتۂ چنین حرکات ناپسندیدہ خود از دست باید گذاشت ، و ہر دم از خشم و غیظ مزاج پر حلم خداوند نعمت والا ہمت ما بحکم نعوذ باللہ من غضب الحلیم ترسان و ہراسان باید بود ، بالجملہ بروز دوم فرودگاہ پر شوکت و جاہ در روشن باغ قرار یافت ، و آنروز بتکلف تمام ضیافت ہمہ سران سپاہ انگریزی برسم و آئین شان بظہور شتافت ، و ازینجا بجدہم شہر مذکور بعد طلوع نیر جہان تاب آفتاب دولت افروز ما بقصد منزل بیت الریاست و التفات برج دارالامارہ با برادر عزیز القدر یعنی جناب نایب مختار جلوہ افروزی عماری خاص گردید ، و راقم را محض بجہت اعزاز و افتخار و ارتفاع پایۂ اعتبار در ہمسران روزگار و ہم برای آنکہ در نشستگاہ راقم کہ اکثر درین سفر برابر اعتضاد الملک در عماری جلوس می نمود خان موصوف ہم پہلوی وی بنشست ، و این حرکتش ناپسند طبع ولی نعمت گشت ؛ بہ شرف اجلاس در بہل شاہی عز امتیاز بخشید ، و با ہمگی امرا و رفقای دولت کہ بعضی[(۱)] بسواری فیلان کوہ آثار و برخی بہ رکوب اسپان باد رفتار عظمت و شوکت خودہا می نمودند ، و مع حشم و خدم از

---

(۱) (۱) یعنی

فوج خاص و ارباب حکومت کہ بروز خروج (ق ۳۷ الف)
از دارالریاست ہمراہ رکاب بودند از گذرگاہ رائی پیٹھہ و
شادی محل جلوریز گشتہ متصل عملۂ کوتوالی رسید - پس ازآنجا
تا باغ نظام الدین احمدخان مرحوم لشکریان ولایتی صفہا[۱] آراستہ
برسم مجرائیان[۲] انگریزی بہ نوازندگی ساز طنبور با ترانہاے
عشرت معمور پرداختند، جناب خداوند ما بسلام آنان دست
بر سر می بود و از رو بروی مسجد والاجاہی جہت باز
دید نواب گورنر ہانربل سر ٹامس منرو بہادر کہ حین تشریف
فرمای آنجناب دولت مآب باین سفر فرحت اثر در دارالامارۂ
چیپاک بملاقات والایش تشریف آوردہ بود سوی ایوان
گورنری با سفیر خاص یعنی میجر مکڈنل بہادر و نایب مختار
میرزا الہی بخش و اعتضادالملک و خان موصوف و اعظم الملک
و راقم رجوع فرمود ، و جناب گورنر صاحب ممدوح باستقبال
شتافتہ آن خدیو ارجمند از عماری فرود آورد ، و بکثرت
اشتیاق مخلصانہ دست گیران بجلوس گاہ خود برد، و بادای
مبارکباد تشریف آوری حضور و اظہار اشتیاق ملاقات
خلعت دستور و استفسار بعض سوانح سفر راحت معمور
پرداخت جناب رئیس ما ہم کلمات شکرگذاری حسن سرانجام
و انتظام اسباب سفر بر زبان راندہ رخصت یافت ، و

---

(۱) (ما) صفہا (۲) (ما) مجرابیان

بقدوم میمنت لزوم رونق بخش دارالاماره گردید ، و هر یک
از امرا و ندما پیشکشهای[1] معمولی بحضور گذرانید ، بتاریخ بیست
و دوم شهر مذکور ضیافت همه سپاه هندی از کافر و مسلمان
که همراه رکاب بودند بانعام سیده[2] یعنی طعام خام و اطعام
طعام پخته با لوازمهٔ تمام بعمل آمد و همین سال روز
جمعه هشتم ذیقعده ریبٹ هانربل لارڈ امهرشت بهادر گورنر جنرل
هندوستان از جهاز فرود آمده موافق معمول در امیر باغ
اقامت درزید ، و طریقهٔ مراسلات اخلاص سمات و اشتیاق
آیات فیمابین مسلوک گردید ، و بتاریخ دوازدهم شهر مذکور
روز سه‌شنبه جناب رئیس دولت پناه ما با جناب نایب مختار
و خان موصوف وغیره بملاقاتش تشریف فرما گشت ، دران
بزم سراسر تمیز بینای ساده لوحی و سلیم دلی خان موصوف
خرد مالوف بشکست که نظر به تکبر و غرور از گورنر صاحب
ممدوح لختی دور بنشست ، و زمان رخصت نیز وقت گرفتن
حمایل گل و عطر و گلاب وغیره در برخاستن از جای خویش
خیلی متساهل ، و از همان جا گردن خود فراز و دست
دراز کرده محصل آن گردید ازین نخوت پرستی وی غنچه
خاطر فیض مظاهر جناب گورنر صاحب زنگ انقباض پذیرفت ،
و سفیر با توقیر مسطور بموجب تقریر جناب گورنر صاحب موصوف

---

(۱) (ما) پیش کش (غیر معمولی) (۲) (ما آ) سیده

هر یکی از حکایت بی تمیزی آن ساغرکش ترهات[1] و عبارت پر دلی این جرعه نوش معقولات پیش جناب نواب ما برخواند و خود بدولت و اقبال مهر رخ قهر و غضب برویش چنان برافروخت که رنگ چهرهٔ آن زحل خصال یکسر بسوخت و باز بواسطه راجه مکهن لعل چنین پیام تعرضانه فرستاد که من بدین حرکت ناپسندیده که از شما سرزده خیلی خجالت و ندامت کشیدم ، اگر کسی در حضور پدر بزرگوارم این چنین فعل ناشایسته می نمود هرگز آن رحمت مآب او را در چنین تقاریب بعز اختصاص منادمت سرفراز نمی فرمود ، روز دوم جناب لارڈ صاحب موصوف بملاقات باز دید حضرت والاجاه ما با پسر خویش بدارالاماره تشریف آورده از مواصلت (ق ۳۷ ب) کثیر المباهجت مستفید شده رخصت یافت. و همان شب جشن ضیافتش بپایهٔ تقرر رسید و همگی دارالاماره و دیگر ایوان های دولت معمور بروشنی قنادیل آویزان و جداری و چمنی و فروش و سائبان های بوقلمون چنانکه هنگام ضیافت نواب گورنر هانربل منرو بهادر حسن آرایش پذیرفته بود مزین گردید ، یعنی کلس محل بتقریب ملاقات خانون او با بانوان[2] اخص الخاص اعنی بیگمات شرف اختصاص ، هرهفت[3] ، دیوانخانه رواق دار[4] آن بآمادگی

---

(۱) (ما آ) ترهات بضم اول و فتح و تشدید ثانی بر وزن امهات خرافات و مهملات را گویند ۱۲

(۲) (آ) یا بانوان (۳) (آ) هرهفت = ای آراسته ۱۲ (۴) (آ ما) دار آن

اسباب میز یعنی سفرهٔ انگریزی آراسته گشت ، و روشن چوکی
که عبارت از عمارت سه منزلهٔ چوکی است برای معاینهٔ
آتش بازی پیراسته شد ، و برکنار آبگیر متصل آن دیواری
از چوب بندی و به تعبیه چراغان برکشیدند ، و بر روئ
آن پارچهای لطیف سرخ چون نقاب ماه رویان فروهشتند
پس چون ساعتی دوازده شب بگذشت اول گورنر صاحب
مدراس و بعد آن خاتون مهمان ممدوح و من بعد خود ضیف
موصوف تشریف آورده از معاینهٔ رقص خنیاگران و رقاصان
و تماشای آتش بازی و تناول طعام مسرور شدند ، در اثنائ
مواکلت مهمان با ثروت مع مردم هم نواله پیالهٔ شراب
بدست گرفته ایستاده شد و بطرز و آئین محافل شاه و
عمدهای خود ثنا و توصیف و دعای نیک در حق میزبان
عالیجاه شوکت دستگاه بحدی نمود که گوش و دیدهٔ کسی
ندیده و نشنیده باشد ، درین ضیافت نشاط انگیز همه
مهمانان سراپا تمیز از سران فرنگ دو صد و پنجاه کس بودند
و تا دو پاس شب همه ها ازین جشن پرسرور بهره یاب
شده مرخص گشتند ، وقت ترخیص بعلت کثرت اضیاف
بعض عمدگان را به مرحمت عطر و گلاب و حمایل گل وغیره
از دست خاص مخصوص گردانید و بعضی را از دست
جناب نایب مختار و خان موصوف و اعتضادالملک و اعظم الملک

و راقم دہانید و صباح آن شب عشرت سامان حسب
استدعای این ہر دو گورنر صاحبان عالیشان با جناب نایب
مختار و خان موصوف و اعتضادالملک و اعظم الملک و راقم
بنا بر معاینہ قواعد حربیۂ کہ موافق معمول برای ملاحظۂ گورنر جنرل
جدید آراستہ شدہ بود بساحت مسابقت اسپان انگریز تشریف فرما
شدہ بعد فراغ آن بروش باغ نزول فرمود و در آنجا
با جلسا تناول طعام فرمودہ بعد زوال شمس بشادی محل تشریف
آورد ، شانزدہم ، این ماہ وقت شش ساعت صبح با
جناب نایب مختار و خان موصوف و اعتضاد الملک و[1] راقم بسواری
افراس برای تودیع جناب گورنر جنرل صاحب ممدوح بسمت
بنگالہ متوجہ قلعہ گردیدہ بر جسر روبری در قلعہ کہ مسمیٰ بہ باب
والاجاہی است رسید کہ ہر دو ناظمان یعنی گورنران پرشوکت
و شان آن رئیس دولت نشان دو چار شدہ زودتر از بہل
فرود آمدند ، و بالاتفاق از میان صفوف فوج ولایتی و
ہندی کہ ازینجا تا درب دوم قلعہ کہ محاذی[2] دریاست برای
تعظیم گورنر صاحب عازم سفر دو صف استادہ بود پیادہ پا
تا لب دریا فایز گشتہ لارڈ صاحب موصوف را بر زورق
سوار کنانیدند ، بعد ازان گورنر صاحب مدراس رئیس مارا بر بہل
شاہی کہ حاضر جلو خاص بود سوار نمود ، پس جناب خداوند

(۱) (ما) وارد قم (۲) (ما) محاذی د ریاست بری

ما بسوی دارالاماره مراجعت فرمود -

بیان جشن جلوس سالانہ و تقرر خدمات دیوانی و میربخشی و خانسامانی وغیره و حال عزل و نصب سفیران خاص از طرف ارباب حکومت و کیفیت شادی میمنت آبادی (ق ۳۸ الف) نکاح و طوی جناب نایب مختار با صبیۂ (۱) خوانین موصوف نخوت شعار مع دیگر کوایف و حالات ضروری الاظهار و شرح سرور ولادت مهرسمای اقبال و دولت جناب نواب غلام محمد غوث خان بهادر سلمه السبحان مع اظهار مراسم عشرت آئین رسم چلّه و شوربه چشنی آنصاحب شکوه و تمکین

ملحوظ کریم ابن الکریم ما پیوسته آن بود که برادر عزیزالقدر خود یعنی جناب نایب مختار بحسب وصیت پدر بزرگوار خویش به خلعت خدمت عظیم المرتبت مدارالمهامی و دیوانی مخلع گرداند؛ اما بے استرضای جناب قدسیه نمی توانست که این آرزوی دیرینه

---

(۱) ق آ: صبیه

بجلوهٔ ظهور رساند و وجه عدم رضایش برینمعنی اینست که
از وقت ثابت جنگ فیمابین جناب قدسیه و نواب عالیجناب
ما از ممر فتنه انگیزی های او اصلا صفای قلبی صورت
نمی نمود ، و بعد تمکنش بر مسند ریاست درین ماه از
مادر خود استئذان کرد و از باعث شکر رنجی که در دل
میداشت گاهی ساکت و گاهی بنایب مختار میفرمود که نزا
لایق نیست که دیوان برادر خود گشته محکوم وی باشی،
الحاصل جناب نواب معلی القاب ما وقت نیم شبیکه فردای
آن جلوس سالانه سال یکهزار و دو صد و سی[۳] و نهم هجری
مقرر بود از محل سرا برآمد ، و راقم را که دران ایام خجسته
فرجام بر بالاخانه دیوان خاص عشرت محل سکونت میداشت
طلبید ، و تردد اینکه از عدم تقرر دیوان متمکن خاطر مبارک
بود با مضمرات دیگر در سلک بیان کشید ، راقم بمعرض والا
درآورد که نظر بر خوشنودی روح پاک والد امجد خویش
باری بقدم بوس والدهٔ ماجده خود مشرف شده درین امر
ضروری السرانجام[۱] بعجز[۲] و الحاح تمام اذنی باید خواست اگر این
مامول بمعرض قبول درآید فبها و الا هر کسی را که رای صواب
اندیش اختیار فرماید بعنایت این خدمت والا مرتبت سرفرازش
توان ساخت ، بمجرد استماع معروضهٔ هذا ارشاد فرمود خدا

---

(۱) (ما آ) ضروری السرانجام (۲) (ما) نعجز

گواه است که بر خاطر فیض ذخایر ما همین معنی خطور کرد که تو گفتی ، پس چون رای ناقص راقم با رای کاملش به مطابقت[1] پیوست فایدهٔ مشاورت باحسن وجوه صورت بست ، باز فرمود که مرضی والده ماجدهٔ من بران است که برادر خود یعنی خان موصوف نظر بر امیدواری قدیم و خدمتگاری صمیم وی که وقت سفر ناگور دریجا بتقدیم[2] رسانید بمرحمت خدمتی ممتاز شود ، دربنصورت خاطر مآل اندیش ما به سبب کبر و نخوت و بدمزاجی و بدوضعی وی که پدر بزرگوارم از همین جهت او را لایق این چنین نوازشات عظمی نمیدانست چنانچه باوجود تمنای وافرش در عصر فیض بهر خویش بعهده او را نه نواخت ، در اقبال مسؤل مادرم بسی متردد و مشوش می باشد پس صلاح دید تو چیست بنده باوصف آنکه بدمزاجی و بدخلقی و نیش زنی وی درحق خود بسا اوقات ملاحظه کرده بودم ، و تفصیلش این است که هرگاه کتخدائی برادرم آغاز گردید ، و جناب نواب سوای عطا زر کثیر که شرحش در افتخارنامه مسطور است اسباب فخر و مباهات که مخصوص کرم خاندان و کبار ملازمان است مثل پیادگان بار باسازندگی و نوازندگی متلزم شان و افتخار و سواران ترپ و عماریهای نقرئی و ساده (ق ۳۸ب) وافیال[3]

---

(۱) د، بمطابقت (۲) (م آ) تقدیم رسانید (۳) (م) اقبال

علم و نقاره وغیره و مسند و شامیانه چنانچه نواب رحمت مآب
نظر بر سرفرازی و عزت دهی جناب شرف الملک مرحوم در
شادیهای هر دو فرزندان او یعنی شرف الملک حال و عمدة العلما
مفتی بدرالدوله عنایت فرموده بود براقم مرحمت نمود ، و
در امثال و اقران عزت بر عزت افزود ، دل خان
موصوف برشک و حسد جوشید ، و بی تابانه برملا به عرض
حضور رسانید که این چنین لوازمهٔ پرشوکت و شان مخصوص
اهل خاندان است حضور این معنی را بسامعه لامعهٔ جانداده
و قضیهٔ معروضه اش برکینه و عداوت محمول کرده علی الرغم
استدعای او به کهنڈوجی جمعدار حکم فرمود که هر روز تو خود
بذاته بخانه فلانی حاضر بوده همگی جلو مذکور در اوقات مراسم
کتخدائی میرسانیده باشی و نیز سال یکهزار و دو صد و سی
و نه هجری چون جناب نواب معلی القاب ما قصد تشریف
فرمائی درگاه پیر پهلوان صاحب نمود ، بخان موصوف امر
جلیل القدر شرف صدور یافت که بطور منازل ناگور شریف
خیمها را بدرگاه مذکور نصب نماید ، خان موصوف معروضداشت
که برای این کار مردمان بسیار باید ، باز ارشاد شد که مردم
متعینِ جاهای متعدده را طلبیده بانتظام این امر پرداز ، پس
خان موصوف بمقتضای بغض و کینه و حسد و ضغینهٔ که در

دل داشت بے باکانه روبروی حضور و همگی مردم دربار
براقم گفت که مردم متعینهٔ خود نزد من باید فرستاد راقم
بتعصب تمام پاسخش داد که این مردم متعین من در آنوقت
خواهند آمد که دو نفر مشعلچیان و بهل اسپی متعین شما بسرکار
آمده بارکش و خدمتگذار شوند، اگر شمارا ادعای بزرگی قرابت
است، مخلص را دعوی فدویت و قدامت خدمت، الحاصل
ازین جواب دندان‌شکن رنگ چهره اش بزردی بپیوست، و خودبدولت
که بالین را بر هردو زانو گذاشته و از ذراعین بران تکیه زده
بهیئت تربیع جلوس میفرمود، از استماع جواب صاف
راقم دهان مبارک خود را آشنای خنده نمود و هم جناب
نایب مختار و اعظم الملک و راجه خوشی‌لعل دیا بهادر میرمنشی بحدی
قهقهه زدند که علاوهٔ انفعالش گردید اما چون از وقت صاحبزادگی
آن خداوند نعمت بوجوهی چند که سابق مذکور شد ممنون
احسان خان موصوف بودم، بحکم منطوق هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ
اِلَّا الْاِحْسَانُ جز بفلاح و صلاح وی زبان نکشودم یعنی چنان
بمعرض عرض درآوردم که از مدتی واقف خوبیهای او هستم
نظر بظاهر حالش انجاح حاجتش نهایت انسب و اولی است
بل استحقاق این امر نظر برخیرخواهی این دولت به نسبت
وی الزم و احری[1] معلوم نیست که چنین کس الیق[2] را جناب

(۱) (ما آ) احری، (ما) آحری؟ (۲) (ما آ) الیق

رحمت مآب از چه اسباب سزاوار مراحم خداوندی نینگاشت
سپس تبسم کنان فرمود خوب میدانم که ترا با وی آن اتحاد
باطنی است که بارها از حمایتش معرض عتاب من گشته،
و بیقین است که بجز خوبی او چیز دیگر درین ماده بر زبان
نخواهی آورد، مرا بر مآل بینی و تجربه کاری والد ماجدم اعتماد
کلی است دیده و دانسته[1] خلاف معمولش کردن نمیتوانم،
و تنها مشاورت ترا کافی نمی پندارم، باید که فردا بخدمت
سراپا موهبت شیخ کامل، صوفی مذهب، صاف دل، متوکل
بے بدل، متنفر صحبت اهل دول، درویش[2] آزاد مشرب،
فقیر تونگر منصب، خازن (ق ۳۹ الف) گنجینهٔ اسرار الهی
طلسم کشای کنز مخفی حقیقت آگاهی، دلق پوش زهد و تقویٰ
خرقه سوز سمعه و ریا، برگزیدهٔ واهب مطلق، المعروف
بفضل حق بروی، و مرکوز ما که درین مقدمه رو داده است
بعرض آن دستگیر بی نظیر ما رسانیده از فحوای[3] کلام فیض التئام
آنجناب استحسان و عدم استحسان اعطای خدمت به خان موصوف
دریافته بما ایما نمائی، راقم حسب الحکم اشرف پیش آنجناب
که نواب ما را بشرعی نواب نام نهاده بود حاضر شده مضمر
جناب نواب ما عرض نمود، اگرچه آن صاحب حال چنان
جواهر سخن در سلک تقریر درکشید که فهم ناقص راقم بهیچ

---

(۱) (ما) دانستر (۲) (ما) دودیش (۳) (آ) فحواء

نوع از نقد معنی مراد سرمایه اندوز نگردید ، اما ہرگاہ منظور راقم آن بود کہ خان موصوف از نواختگان حضور نواب ما گردد، برای حصول مقصود خود بحکم دروغ مصلحت آمیز بہ از راستی فتنہ انگیز بعرض اشرف رسانید کہ لفظ خوب از زبان حق ترجمانش نور ظہور ریخت فی الفور ارشاد شد کہ میرمنشی را زودتر طلبیدہ با حضار سند خدمت دیوانی خویش و سند عہدۂ میربخشی نائب مختار کہ در عہد رحمت مآب از پیشگاہ وی مرحمت شدہ است حکم کنی ، چنانچہ وی فی الوقت .بملاحظۂ اشرفش گذرانید ، پس امر والا بتحریر سند دیوانی بنام جناب نایب مختار و سند میربخشی باسم خان موصوف صادر گشت ، مخفی مباد کہ کسی از ماجرای مذکور تا زمان تسطیر اسناد آگہی نمی داشت او اگر راقم دران روز بہ نیت برہم زنی کار خان موصوف نوعی عدم رضای جناب فضل حق صاحب بعرض حضور نواب ما میرسانید اصلاً[1] این رتبۂ اعلایش دست نمیداد ، لیکن چون مشیت ایزدی[2] دران بود کہ وی باین منصب و جاہ فایز گردد ، و از زوال سایۂ فیض پایۂ نواب شفقت مآب ما انواع فسادات بشان دولت رو دہد، راقم حقیقت حال را کہ از لسان حق تبیان فضل حق صاحب برآمد چگونہ بمسامع عالیۂ آنخداوند پر اجلال میرسانید الحاصل

(۱) (م) اصلا (۲) (م) انردی

حکمت حسن و قبح این ماجرا بدانای امور روز جزا جل شانہ
و اسپردہ. بمطلب میگراید کہ بعد جلوس میمنت مانوس وگذارش
پیشکشهای[1] معمولی جناب نایب مختار بعنایت خدمت دیوانی
مختص، خانموصوف بمرحمت خدمت میربخشی معزز و سرفراز
گردیدند، اما زمام اختیار ہمگی کاروبار متعلقہ این خدمت
بخشی گری در دست او ندادند کہ بے حکم والا یا اذن جناب
نایب مختار بر عزل و نصب احدی از سپاہ فوج قدرتش
بودہ باشد، چہ معمول این سرکار ہمین است کہ بخشی
فوج در بحالی و برطرفی و نوازش سپاہ از عطای عہدہای لایقہ
ہرکس قدرت مستقلہ نمیداد، بل دریںمعنی محتاج تجویز
مدارالمہام می باشد، باری بسمع اشرف حضور رسید کہ جناب
نایب مختار بپاس خاطر خسر خویش درین امر مساہلہ کردہ رشتہ
اختیار بدست او فروگذاشت، بنا بران طبع پر حلمش بہم برآمد
و بہ راقم فرمود کہ بنایب مختار اطلاع دہ کہ آیندہ ہمچنین
نباید کرد، چنانچہ خانموصوف تا زمان ریاست نواب ما درین
معنی مجبور بود، و اعظم الملک بخدمت (ق ۳۹ ب) نیابت
دیوانی مع مرحمت خلعت مہرماتی[2]، و شرف الملک بعنایت
خدمت میرسامانی با تشریف خلعت مہتابی و دوشالہ سفید،
و برادرش معتمد جنگ بخطاب بدرالدولہ و منشی محمود علی خان بخطاب

---

(۱) (ما آ) پیشکش ہای (۲) (ما آ) مہرماتی

بہادری و صفی الدین محمد خان بہادر بخدمت خانسامانی تعلقات سرکار واقع حیدرآباد مع عنایت حلۂ فاخرۂ سہ پارچہ و سید قاسم نواز خان بہادر بخدمت نظامت امور متعلقۂ نتھرنگر بامرحمت خلعت و راجہ سرینواس راؤ بعنایت خدمت پیشکاری میرسامانی ، و سایر ملازمان بقدر استعداد و حوصلۂ خودہا بخدمات و خطابات و انعامات سرفراز شدند ، و ہمین سال میجر مکڈنل بہادر از پیشگاہ گورنر جنرل بہادر ہندوستان از الوکی[1] ریاست کرناٹک معزول و بسفارت سلطنت ایران مامور ، و بتاریخ دوازدہم رجب از حضور نواب ما مرخص شدہ بسواری جہاز بایران رفت ، بجایش اڈوارڈ اوڈ صاحب بہادر چیف سکرٹری بتجویز ارباب حکومت اینجا مقرر گردید ، و او از قدیم الایام خیرخواہی این دولت و مخالصت با جناب نواب رحمت مآب بیشتر میداشت ، چنانچہ در مرض الموت آن رحمت مآب دو سہ بار باضطراب تمام برای عیادت آمد و از وفاتش تاسف بسیار می کرد ، بعد ازان تا مسند نشینئ نواب ما بدل و جان سرگرم اخلاص می بود ، و از وقتیکہ بسفارت این ریاست مامور شد صداقت خود در امورات سرکار چنانچہ باید و شاید ظاہر ساخت ، حتی کہ فیمابین او و نواب ما کلام ظرافت آمیز بوقوع می آمد ، و در

---

(۱) (با آ) الوکی ۔ (آ) الوک بر وزن سلوک پیغام و رسالت را گویند ۱۲ ملحقات

تقاریب جشن و سیر بخوشی تمامی آید و وقتی حکیم مسیح یار جنگ
را بحضور نواب ما دیده از روی ظرافت نامش ظریف نهاد
و خانموصوف را مستر ممتاز میخواند، خان موصوف دو سه[۳] بار
بحضور عرض کرد که این همه عزتیکه مراست از ذات حضور
است و بدین نام که اڈوارڈ صاحب بهادر می خواند هتک
حرمت من روبروی مردم میشود ، و نواب ما مهر سکوت
بر دهان می نهاد و لب بپاسخ نمی‌کشاد ، اما باری در وقت
ظرافت به سفیر مذکور فرمود که خطاب او ممتازالامراست تو
بلفظ مستر چرا میخوانی ، تا سفیر خنده زبان جواب داد که مستر
بمعنی صاحب است و دران هیچ قباحتی نیست ، پس برغم
سابق بر وقتیکه خان‌موصوف را میدید بر صاف دلی و سلیم‌طبعی
او میخندید ، و مستر ممتاز میخواند ، تا آنکه هنگام نیابتش
وقت انتهاض نواب ما سوی ناگورشریف بلحاظ ساده‌لوحی
او محقرش تصور کرده در هیچ معامله به نسبت وی خامه‌فرسا
نگردید ، اگرچه بدین معنی مامور بود بلکه بجناب نواب ما ضروریات
خود را معروض می داشت آخر فی مابین نواب ما و سفیر مسطور
بخشی بموجب بیان آمد ، و تفصیلش آینده مذکور خواهد شد ،
هرگاه بانوی ذی افتخار نخستین جناب نائب مختار یعنی صبیهٔ خرد
ضیاءالدوله بیستم ذیحجه روز سه‌شنبه سال یکهزار و دوصد و سی[۳۰]
و هفت هجری رخ به نقاب تراب کشید ، از خانه ویرانی

و تنهای او قلق و اضطراب دایم راهیاب خاطر مبارک خداوند ما گردید، لهذا باسترضای والدهٔ ماجدهٔ خویش خواست که دختر خانموصوف را در سلک ازدواج (ق ۴۰ الف) برادر خود منسلک سازد، لیکن چون جناب نایب مختار از ایام صاحبزادگی از خان موصوف نظر باوضاع ناشایستهٔ او نفرت تام بدل میگماشت تابع مرضی ولی نعمی نگردیده تنفر دل خود با راقم ظاهر ساخت ، راقم نظر بر صلاح و حمایت خان موصوف هرچند در دفع نفور خاطرش میکوشید: اما سودی بران مترتب ندید ، آخر علانیه روبروی همگنان ضمیر خود ظاهر نمود که دخترش اصلا در انعقاد نخواهم آورد ، نواب معلے القاب ما از انکارش دل برنجیدگی نهاد و زبانی راقم و عنایت حسین خان بخدمت او پیامی فرستاد که درین امر مستلزم حیا از گریبان بے باکی سر برزده مارا ناچیز محض انگاشته ، و در حضور والد ماجد مغفورم اصلا این چنین گستاخی ، دور از حیا از تو بوقوع نمی آمد اگر خوشنودی من میخواهی این نسبت قبول کنی ، پس جناب نایب مختار از خوف آزردگی خاطر برادر شفیق که بجای پدر می دانست و بلحاظ وجوهات چند در چندِ دیگر ایجاب این معنی نمود ، فی الجمله نواب ذی شوکت ما بتاریخ بیست و ششم رجب رسم میمنت توام عقد مذکور مقرر نمود ، و جناب نایب مختار را لباس مقرری رسم مسطور از دست[1] جناب ملک العلیا

---

(۱) د: لذهب

مولوی علاء‌الدین[1] صاحب و قاری سید علی صاحب وغیره پوشانیده بسواری مهاڈول به شکوه و تجمل تمام وقت دوازده ساعت از شب بمیلاپور بخانهٔ خان موصوف فرستاد، و خود هم در بهل شش اسپی معه میرزا الهی بخش بهادر و قاری سید علی صاحب و اعظم الملک و خورشید الملک و راقم تشریف فرما شده این کار خیر را بانجام رسانید، و همین سال به بیست و ششم رمضان شریف روز جمعه مستر اڈوارڈ اوڈ بهادر چیف سکرتری که به سفارت مامور بود از مرض وبا بدار جزا شتافت، بر خدمتش مستر ڈیوڈ هل بهادر تقرر یافت، جناب ما نظر بر اخلاص او متاسف گشته تا سه روز دربار و نواختگی طنبور صبح و شام موقوف نمود، و هم حکم تقسیم افاد دعوت رسم شمشیر بندی و ختم قرآن مجید صاحبزاده رشید الدوله[2] که شرف صدور یافته بود مسترد فرمود، غره شوال موافق معمول جشن عید سعید رمضان جشن سرانجام پذیرفت، و به سیم این ماه نواب گورنر هانربل سار تامس منرو بهادر برای مبارکباد بدارالاماره تشریف آورد، من بعد خدیو ارجمند ما بششم آن با جناب نایب مختار و راقم وغیره بملاقات باز دید او رونق بخش باغ کمپنی یعنی گنڈی گردید، الغرض بتاریخ یازدهم ذیقعده روز جمعه وقت مغرب هر دو رسم مذکور صاحبزاده موصوف بظهور آمد، و بتاریخ دوازدهم ذیقعده روز پنجشنبه

---

(۱) (ما آ) علاؤ. (۲) (ما) للدوله

وقت باقی ماندن دو گھڑی روز جشن طوی جناب نایب مختار
د بآغاز نهاده رسم چتر فرخنده اثر جلوه گر فتاد و بتاریخ بیست
و ششم جناب گورنر صاحب موصوف وقت یازده ساعت
بدارالاماره تشریف آورده با نواب بلندپایهٔ ما مراتب مبارکباد
مسرت سمات ، و با جناب نایب مختار مراسم ملاقات مودت
آیات ادا نمود و خاتونش نیز وقت آخر به محل‌سرای خاص
آمده مراسم تهنیت بجا آورد ، و تا چهار گھڑی[1] شب مکث[2]
نموده مرخص گردید ، چون نزدیک (ق ۴۰ ب) تشریف
آوری بانوی مسطور خانموصوف حسب‌الحکم در احضار لوازمهٔ
عزتش همچو صف آرائی فوج بقانون انگریزی بر در دولت
شادی‌محل نپرداخته بخانهٔ خود سکونت میداشت ، فی‌الفور راقم
را که در خدمت نایب‌مختار نشسته بود طلبیده خطاب
فرمود که انتظام لوازمهٔ مذکوره بتقدیم رسانی ، و آن بی باک
تساهل اندیش را وقت ملاقات از غیظ و عتاب ما آگاه دهانی تا
راقم مطیع حکم جهان مطاع او گردیده با مستر مکلین همراه خاتون
موصوفه آمده در بالاخانهٔ عشرت‌محل نشسته بود مجالست می‌ورزیم
و محمد دلاورخان بهادر منشی انگریزی هم با ما صحبت داشت
که خان‌موصوف از خانهٔ خود با دغدغهٔ خاطر و هراس دل از
در درآمد ، انگاه راقم غضب و خشم خداوندی اطلاعش

(۱) (ما) گهری (۲) (ما آ) مکث

ساخت ، و وی بانفعال تمام عذر ہجوم تردد امور متعلقۂ ذات
خود در سرانجام این خجستہ فرجام بمیان آورد ، و سر ندامت
پیش انداختہ زمانے متقاعد گشت و بعد ارتخاص بانوی موصوفہ بے تحصیل
شرف ملازمت حضور بتصور خطاب پر عتاب والا راہ خانۂ
خود فراگرفت ، و وقت یکپاس شب بہوای اطفای نایرۂ غضب
جناب فلک قباب ما یک چتر و یک بادبیز گل از دست
محمد یوسف چوبدار بطریق تحفہ فرستاد ، ازین معنی شرار خشم
دو چندان اشتعال گرفت ، و ہدیہ مرسلہ واپس گشت ، القصہ
رسم و آئین شب گشت میمنت آگین بتاریخ مذکور در ثلث
آخر شب بازک و تجمل و حشم و خدم صورت آرایش پذیرفت،
و خود بدولت عنان اسپ نوشاہ گرفت تا علم قادر ولی قدس سرہ
قدم رنجہ فرمود ، بعد ازان زینت بخش عماری گشتہ اعتضاد الملک
و راقم را در خواصی نشانید و صبحدم کہ مطلع مہر جلوۂ عروسی
بود ہما سایۂ اقدام فرخندہ فرجام خود بر فرق عروسیان گسترانید،
دران ہنگام خانموصوف از خوف ناخوشی خداوند ما با راقم آثم اخلاق
بے پایان و کلام عجز سامان ظاہر نمود و راقم بحکم ؎

در برابر چو گوسپند سلیم
در قفا ہمچو گرگ مردم در

این اخلاق ظاہری و کلام لسانی او را زہر تریاق نما و سحر

(۱) (آ ما) بادپیز

عزیمت عنوان پنداشت ، بالجمله بعد سرانجام رسم جلوهٔ نورپیرا صدای اتواب از باغ خاص و بارهٔ قلعه چنانکه در کتخدائی اول گوش زد افلاکیان شد همچنان سامع نواز و آفاق گردید ، و بوقت ۳ گھڑی روز باقی‌مانده خود بدولت با عروس و نوشاه شادان و فرحان بشادی محل زیب قدوم میمنت‌لزوم بخشید ، مخفی مباد که حضرت خداوند نعمت مارا تمنای اولاد علی‌الخصوص آرزوی ظهور نتیجه حدیقه مراد ، وارث مسند ریاست آبا و اجداد چراغ دودمان انوری ، شمع شبستان منوری ، فرازندهٔ لوای والاجاهی طرازندهٔ چتر اقبال پناهی ، از باطن جناب محل عالیه بسیار بود ، اکثر حکمای وقت بعد مراعات قوانین طب و بیشتر مشایخ زمان بعد معاینهٔ استخاره‌های مجربهٔ خود شگوفهٔ اُمید را به صرصر یاس کلی نشگافتند ، و ازین معنی میلاپوریان یعنی خاندانیان آنجا بسیار خوشنود شدند که آن خدیو آرزومند کسی از دختران این خاندان را در حبالهٔ نکاح خویش خواهد آورد که باین ذریعه منیعه بپایهٔ اعلی خواهیم رسید ، حتی که ضرار[1] دشمنان جناب محل عالیه می‌سگالیدند ، تا آن تمنا طراز نتیجهٔ دولت را خاطرخواه در دام فریب نتوکشند ، چنانچه شبی جناب نواب ما براقم می فرمود که شخصی میگفت که یکی از خاندان میلاپور با برهنه شاه پیرزاده اقرار کرده است که این تمنای من برآید ترا

(۱) (ما) اضرار

لک روپیہ خواہم داد او قبول کرد ، الغرض خاطر فیض ذخایر نواب ما ازچنین (ق ۱۴ ب) بداندیشهای ملال انگیز رنجش ها میکشید آخرالامر رجوع کلی به کسی که یاس را مبدل بامید بسازد ، یعنی اداسے صلوٰتی از نمازهای مفروضۂ پنجگانه در مسجد جامع بر خود التزام گرفته بعد گزاردن نماز فرض سجده دراز بجائ آورد و مضمر خود به عجز و الحاح تمام بدرگاه بے نیاز عرض می کرد و هم بحصول همین آرزوی دیرینه بنای عرس شریف جناب رسول اکرم صلی اللہ علیه وسلم که ذکر آن پیش ازین مرقوم گردید آغاز نهاد ، و نیز کتاب انهارالمفاخر در مناقب جناب سید عبدالقادر رضی اللہ تعالی عنه، قرات مینمود ، تا بذریعۂ این هر دو کار خیر شاهد مقصود نقاب آرزو تواند کشود ، و هم نهال عهد و پیمان در ضمیر صداقت نشان خود فرونشاند که بفضله تعالی بعد حصول ثمرۂ مراد بر زیارت مزار فیض بار جناب محبوب رضی اللہ تعالیٰ عنه، مشرف گردد ، چنانچه تفصیل این اجمال از عبارت افتخارنامه مبین است ، هذا عبارته هرگاه از جناب محل عالیه متعالیه انتظار اولاد از حد تجاوز نمود ، روزی در تخلیه براقم فرمود که درینوقت روبروی تو نیت میکنم انشاء اللہ تعالے همین که به بیگم من فرزند نرینه تولد گردد ، او را به بغداد شریف بعتبۂ[۱] علیه ملایک مطاف،

(۱) (۱) بعتبه

و نیازنگاه مردم اطراف و اکناف اعنی جناب ارشاد مآب[۱] پیر و مرشد حقیقی خود حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ و ارضاه خواهم فرستاد ، باری که این متمنایم بعون عنایت باری بوقوع آید ترا که منتخب مجموعهٔ خیرخواهان و معتمدعلیه همگی اعیان من هستی ، به سرکردگی لشکر و قافله سالاری عسکر این سفر عظیم القدر همراه آن جان عزیزم و خلاصه زندگیم روانه خواهم نمود ، بعد ولادت نواب صاحب حال روزی پیش اورنگ[۲] با فرهنگ و برادر بجان خود یعنی جناب نایب مختار این امر مخفی را ظاهر نموده تشویشات و صعوبات فراق نواب صاحب حال که چگونه متحمل این امر مهجوریش توانم شد ظاهر ساخته فرمود که بعد بلوغ نواب صاحب حال این منوی[۳] مودی کرده خواهد شد انتهی ، جناب نواب ما شبی در خواب دید که جناب محبوبیت مآب سید عبدالقادر رضی اللہ تعالی عنه در مکانی مثمن و مزین تشریف میدارد و خود در حضورش بادب تمام دست بسته استاده بعجز و الحاح تمام بعرض تمنای تولد پسر از بطن محل عالیه می پردازد ، پس آنجناب ارشاد فرمود که بیشتر رو تا سرور عالم صلی اللہ علیه وسلم[۴] عقده ات خواهد کشود ، چون حسب الحکم پیشتر شتافت مکانی مصفا

---

(۱) پآب (۲) (آ) اورنگ بافرهنگ بمعنی برادر است در فرس قدیم ۱۲ الملحقات

(۳) (ما آ) منوی (۴) وسلم در چادری

و عظیم الشان مشاهده کرد و دید که سرور عالم صلی اللہ علیه وسلم در
چادری از سر تا پای مبارک خود بر سریری دراز کشیده
استراحت میفرماید، سپس از دور بدستور مذکور بادب
بسیار و عجز بے شمار استاده آرزوی دل خود بمعرض عرض
درآورد ، و مژدۂ جان ساز از زیر چادر آن عالم نواز استماع
کرد که انشاء اللہ تعالی قریب است که غنچۂ امید تو به نسیم
افضال نخلبند چمنستان وجود شگفته گردد و گل از خار
و خار از پایت برآید[1] ، باز عرض کرد که حصول این
نتیجۂ مقصود با صحت و سلامت ابوین مرجو است[2] پس بطریق توبیخ
(ق ۱۴ ب) ارشاد شد که اکنون برو و اصرار منما ، ازین
کلام پر ابهام گریان و نالان هرچند مکرر سکرر بالتجا و استدعای
مقصود کامل خود پرداخت ، اما جز این صدا گوش نکرد
که بعد حصول ثمرۂ مراد تا چندی هر روز فدای یک یک
گوسپند باید ساخت ، تم رویاه ، صباح از محل برآمده
راقم را طلب فرمود و این رویای صادقه با تاکید اخفاء
آن تا ظهور آثارش بیان نمود پستر[3] بفرستادن بیست و
یک روپیه نذراللہ ، و بیست و یک آثار شیربرنج از جهته
فاتحه سرور عالم صلی اللہ علیه وسلم و یازده آثار شیر برنج مع

---

(۱) (آ) برآید یعنی رنج و محنت تو دور گردد (۲) (ما) مرجو است ارشاد شد
(۳) (ما آ) پستر

یازده روپیه برای فاتحهٔ جناب محبوب سبحانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
نزد حاجی حافظ حیدر صاحب مرحوم امر جلیل القدر والا صدور
یافت ، راقم فی الفور شیر برنج طیار ساخته حسب الحکم بعمل
آورد ، شاید که همون شب جناب محل عالیه به محل ثمرهٔ شجرهٔ
دولت و اقبال جناب نواب ذی الاجلال حال باردار شد ، پیش
ازین نواب والا خطاب ما بجناب مستطاب عارف باللہ مولوی
حبیب اللہ برای استخاره در مادهٔ اولاد خود التجا نموده بود ،
و آنجناب حقیقت انتساب بعد استخاره فرمود که در رویا چنان
معلوم گشته که صاحب مدینه منوره میفرماید که پسری بثواب
داده اند پس این رویائے صادق مصدق رویائے سابق آمد ،
الحاصل بفضل الہی و حرمت حضرت رسالت پناہی اگرچه آثار
حمل نمودار بود ، اما اجرای دم معهودهٔ زنان بعد سه چهار
ماه بکثرت تمام رو نموده بر روی همگنان از حکما وغیره ابواب
تشویش و تردد میکشود و از اظهار بعضی بزرگان مثل جناب
فضل حق صاحب علیه الرحمة والرضوان و جناب شاه مراد صاحب
صورت امید متصور شد ، بهرحال چون فضل ایزدی شامل
حال بود ایام حمل باتمام رسید ، و در ساعت سعید و
آوان سعادت جاوید وقت نه ساعت روز چهارشنبه بیست و
نهم ذیحجه سال یک هزار و دوصد و سی و نه هجری نیر سپهر
دولت و اقبال جناب نواب ستوده خصال سلمه اللہ المتعال

از برج حمل طالع گردید ، و ابواب نور و سرور و ذوق و حبور بر چشم و جان همگنان خصوص بر والدین ماجدین بحدی کشود که شرح آن در حیطهٔ تحریر نمی آید و بمیزان تقریر نمی گنجد ، به ازای[1] این تهنیت پر اُهنّیت[2] بیست و یک ضرب توپ در سرکار و بر برج قلعه سر گردید و همه ملازمان از اعلی و ادنی پیشکشهای[3] لایق گذرانیدند[4] ، جناب محل عالیه تا اتمام ایام چله انواع تکالیف و اقسام تصادیع بر خود گوارا داشت که تفصیل آن موجب اطناب است و این مختصر متحمل نتواند شد (چنانچه[5] سبب این از اصل مسوده مبین و مبرهن خواهد شد ، و درینجا بخوف طوالت کلام مرقوم نگردید) پس در چنین وقت پر محنتش جناب نواب ما مطابق اشارهٔ رویاے صادق خویش برای صحت و سلامت این نونهال حدیقهٔ آمال و والدهٔ ماجده اش هر روز چند گوسپند لایق قربانی فدیه میداد ، و باب تقسیم آن بر روی فقرا و مساکین میکشاد ، هرگاه فضل الهی شامل حالش بود جشن رسم میمنت فرجام چله بتاریخ نهم صفر روز یکشنبه سال یکهزار و دو صد و چهل هجری

---

(۱) (آ) ازای ای مقابل و برابر ۱۲ م (۲) (آ) اهنیت بالضم و تشدید یا آرزو و مراد ۱۲ م
(۳) (ما آ) پیشکش های (۴) (ما) گذرانیدند جناب (۵) (چنانچه ..... مرقوم نگردید)
در (آ) نوشته و برو خط کشیده

رو نمود ، خلاع و دوشالها به طبیبان و اسپها و جوڑہا و دستارہا بمطربان عنایت شد ، و ملازم خیرخواه (ق ۴۲ الف) اعظم الملک که وقتِ خطبۂ[1] جناب محل عالیه بخدمت ضیاء الدوله و ضیاء الملک از معرفت برادران خویش سلطان حسین خان و محمود حسین خان که در خجسته بنیاد حیدرآباد اقامت داشتند، براه سعی و کوشش فراوان شتافته بود ، و به جلدوی[2] این حسن سعی ازین سرکار فیض آثار ہیچ انعامی نیافته بمرحمت جیغه و دوشاله و خلعت ممتاز گردید ، و راجه سرینواس راو و رای رایان راجه گجپت رای بعنایت پونکل و نوره و جعفر علی خان و جواہر حسین خان بانعام و رومال ہای شال سرفراز شدند ، و محفل طعام باجتماع مردم خاندان و ملازمین رونق تازه پذیرفت ، جناب نواب ما نظر بر بزرگی والدۂ ماجدۂ خویش رشتۂ اہتمام این امور بدست اختیار او سپرد ، و او از دست کارپردازان و علاقه داران متعینۂ خویش سامان این امر خجسته فرجام بانجام رسانید ، ازآنجا که راقم بسبب انتقال پدر خود به ہمین سال بتاریخ بیست و نہم محرم الحرام از اہل عزا بود ، بنا بران دران روز فرحت افروز خود را دخیل آن مجلس جشن طرب آمیز و محفل رقص بہجت انگیز نکرد ، تا کدورتِ

---

(۱) آ، خطبۂ ای خواستگاری ۱۲ (۲) (ما) دی حسن

وسوسۂ با آئینۂ خاطر صفوت مآثر ولی‌نعمت ما رو ننماید ۔
ناگاه آن دولت‌پناه راقم را درآن محفل ندیده درپے
استفسار شده ، و بر وجہ عدم حضور راقم دران بزم
پر نشاط آگاہ گشتہ خود بنفس نفیس نزد راقم کہ
دران ایام بر بالاخانۂ جناب نایب مختار بود و باش
می‌نمود تشریف آورد و دست راقم گرفتہ ہمپای خود سوی
عشرت‌محل کشید ، و عدم وسواس مزاج فیض امتزاج
خود و تاسف انتقال پدرم بقسطاس[1] بیان سنجید ، ہرگاہ
پدرم بدرگاہ فیض اشتباہ حضرت قادر ولی قدس سرہ برای
ظہور نتیجۂ موصوف چلہا کشیدہ ، و بجلدوی این جانفشانی
ہای بے پایان بہ بہرۂ[2] از عنایات حضور فیض گنجور
فایز نگردیدہ بود ، ارشاد فرمود کہ انشاء اللہ تعالے در
ادای حقوق پدر تو تا جلوہ افروزی ایام رسم مکتب این
نونہال چمن اقبال ہر آنچہ خدای تعالی از دست ما دہاند
بشما ہر دو برادران بدہیم ، علی الخصوص بعطای رقوم
جواہر مثل جیغہ و سرپیچ و پدک وغیرہ کہ بہای
۳ ہزار ہون داشتہ باشد سرفراز کنیم ، چنانچہ جناب
نایب مختار در عہد فیض بار خود ہمہ رقوم مذکورہ کہ از
نصاب[3] ۳ ہزار ہون نرسیدہ روز جشن ہمان مکتب

---

(۱) (آ) قسطاس ای میزان ۱۲م (۲) (آ) ببہرۂ (۳) ارل صاحب

دل‌افروز و دیگر تقاریب عنایت فرمود ، بفضلهٔ تعالےٰ
چون بیست شب و هفتم رجب که به جلوه افروزی نور ساعت
معراج جناب رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خط نسخ بر چهرهٔ ماه
و خورشید میکشید جلوه گر گردید ، حسب معمول این سرکار
فیض آثار که هر سال درین شب مطلع صبح سعادت
ایوان دارالاماره بروشنی قنادیل و اجماع قرآن و درود
خوانان و مدح گویان زیب و رونق می پذیرد و صباح آن
بعد ختم فاتحهٔ آن شفیع امم همگی علما و مشایخ و مردم
خاندان و امرا و ملازمین جمع می آیند و از مایده نفیس و
طعام لذیذ بهرهٔ وافی می بردارند ، محفل جشن و سرور
آراسته رسم شوربه چشی آن نونهال نجسته[1] خصال و تیمنًا و
تبرکًا با این جشن مورث برکات و فتوحات حال و مآل
انضمام (ق ۴۲ ب) بخشیدند ، و آن نونهال چمن
دولت را درین مجلس پر خیر و برکت آورده رسم مذکور بجلوهٔ
ظهور رسانیدند ، امّا کل[2] خاطر پدر بزرگوارش یعنی جناب
نواب ما از صرصر ملال بسیار و کلال بیشمار افسردگیها
داشت (وجه[3] این افسردگی و دلبستگی در اصل مسوده بتفصیل
مذکور است مَنْ شَاءَ فَلْيَرْجِعْ اِلَيْهِ)

---

(۱) (ما) خصار (۲) (ما آ) کل (۳) (آ) (وجه این افسردگی ... الیه) نوشته
بر او خط کشیده -

بیان برخی از حالات جمیله و اوقات جلیله و حمايد اوصاف و محاسن اخلاق و اسباب حمیت نواب برگزیدهٔ[1] ایزد خلاق ما و شرح شمهٔ از خصایل پسندیده و اوضاع سنجیدهٔ نواب هانربل سارٹامس منرو بهادر گورنر مدراس :

بدانکه امیر ابن الامیر ما در شرایف حالات و جلایل صفات مثل سخاوت و عدالت و همت و رافت و حمیت وغیره زبدهٔ روسای معاصر خویش گردید و در باب پاس[2] ناموس و غیرت شایان سروری کسی از ابنای روزگار بمرتبه او نرسیده ، پیوسته خاطر عاطر خود بدین پروری و عدالت گستری میگماشت ، اگرچه چندان قدرت و سطوت که اجداد او را حاصل بود نمیداشت ، و در اجرای احکام شریعت غرا جهد وافی مینمود و در فریادرسی عاجز نالان و مسکین بے سامان توجه تمام میفرمود[3] وقت انصاف

---

(۱) (ما) برگزیده (۲) (ما) باس (۳) (ما) می فرمود وقت۔ برحاشیه (آ) و نظر بر اتباع سنت امیرالمومنین عمر فاروق رضی الله تعالیٰ عنه که حین جلوس سریر خلافت زوجهٔ جمیله خود را باوجود افراط محبتش بخوف رشتهٔ انصاف (بقیه برحاشیه صفحه ۲۰۹)

و عدالت جنبه داری کسی از اصحاب قرابت و ارباب ثروت اصلا نمیکرد و . در امر مخالف شرع بحکم ؎

چون نبود خویش را دیانت و تقوی
قطع رحم بهتر از مودتِ قربی

رعایت خاطری گو که مادر هم باشد پیش نمی آورد ، چنانچه کیفیت صدور حکم اشرف آن نصفت نشان در احضار مجدالدوله بمحکمۂ عالیه باوجود تحقق قرابت و تمکن ثروت و حمایت حضور قدسیه بر همگنان ظاهر و باهر است محتاج ترقیم نیست و منجمله آن اینست که روزی میرزا

(بقیہ حاشیہ صفحہ ۲۰۸) از قبول شفاعت ناگزیر او درحق کسی طلاق داد چنانچه در روضة الاصحاب از وحیدالدین محمد مشهور به میرجان بن زین الدین الجامی الاسفرابادی مذکور است از خود دور ساخت اگرچه در حدیث وارد است که ابغض الحلال الی الله الطلاق و هم به پیروی امیرالمومنین علی کرم الله وجه که آن ذات مکرم نیز از همین خوف و اندیشه بدرد مهاجرت و مجانبت جگر بندان خود امام حسن و حسین رضی الله تعالی عنهما پرداخت چنانچه در ذخیرة الملوک از شیخ عالی بن شهاب همدانی رح مذکور است (بر حاشیه ق ۱۰۰ ب نوشته غالباً کسی دیگر نوشته)

الهی بخش بهادر درمقدمهٔ بر حکیم صادق یار خان تهمتی کرد ، و او نهایت هراسان گشته نزد راقم که از درد پا خانه نشین بود آمده خوف خاطر خود از عتاب نواب ما نظر به پیش آمدِ مرزای موصوف در حضور نواب ظاهر نمود ، راقم بملاحظه ترس حکیم موصوف حقیقت حال اتهامش بر لوحی نگاشته ابلاغ حضور داشت ، جوابش بر همان نوشته آمد که گمان بے انصافی و ناحق شناسی در حق ما بخاطر صداقت مآثر خود اصلا نیاری ، و قضیهٔ اتلاف حق مسکنت(۱) شعاری از رعایت خاطر مکنت(۲) دثاری به نسبت ما حاشا مظنون نداری ، تا اینکه آنجناب معدلت نصاب داد انصاف داده حق بجانب حکیم به ثبوت رسانید ، و روی التفات از مرزا صاحب درهم کشید ، و مزاج فیض امتزاجش بدریافت قضایای متعلقه قضاة اکثر ملتفت میشد ، اگر احیانا قاضیان و مفتیان عند(۳) الاستفسار قضایا بحق و باطل نرسیده فتوی نوشته باشند ، خود بنفس نفیس همت مصروف بدریافت آنها گماشته حق را از باطل عزامتیازی می‌بخشید ، و بر فتوی نگاشتهٔ مفتیان و قاضیان خط نسخ میکشید و وقتیکه مزاج مبارکش بدریافت معاملات توجه

(۱) (آ) مسکنت - ای مفلسی ۱۲ ، (۲) مکنت ای تونگری ۱۲ (۳) (ما) عنید -

میگماشت ، تا انفصال آن خواب و خور بر خود گوارا
نمی داشت (ق ۴۳ الف) بارها دیده شد که با وجود
تنفیذ حکم بچیدن سفرهٔ طعام بدادرسی دادخواهان از اهل
خاندان و ملازمان که درین اثنا مستغاثی شده باشند
می پرداخت ، و بے[1] دست داد انفراغ ازین معاملات
که بیشتر نوبت ۳ پہر روز فرارسیدی ، به تناول خاصه
خود را متوجه نمی ساخت ، بل گاهی نوبت تناول بشب
افتادی ، و اگر معاملات و مقدمات در شب رودادی
همین سان تا تفہیم مستخاصمین دل [2]به تناول ننهادی
غرض بفضله تعالی ابواب عنایات و نوازشات و حمایت
هرگونه بر روی سایه بندگان آستان فیض نشان می‌کشود
تا آنکه اگر از کسی خطائے یا جرمی بعرصهٔ امکان می‌شتافت
بمقتضای ؎

و لیکن خداوند بالا و پست
بعصیان درِ رزق برکس نه بست

بر در رزق مقسوم وی بند قفل نگذاشته بحکم الریاست
مع السیاسة تعزیرش بقدر جرم می نمود ، و اگر احیاناً
کارے منافی همت سراسر نصفتش ازو ظاهر گردیدی ، و
کسی از راه معقولیت وقت تخلیه اش بفهمانیدی ، نزد

---

(۱) دآ) دست داد ای دادرسی ۱۲ (۲) بر تناول

موافقت باوی می باخت و باتباع رای صایبش می پرداخت،
و راقم نیز در چنین وقت به تفهیم صلاح کار جرات[1] می ساخت،
و او از راه انصاف باقبالش پرداخته راقم را می نواخت،
چنانچه باری بمسجد والاجاهی حسب معمول تشریف فرما شد،
و چون ملاحظه فرمود که مصلیان کفش های خود را بآئین
داشتنی در مسجد نهاده اند ، در خاطر مبارکش خطور کرد
که باین طور هم بخانهٔ خدا نهادنِ آن کمال بے ادبی
است ، پس بمتولی مسجد حکم فرمود که بمردمان تاکید
کنی تا ازین حرکت نامناسب باز آیند ، و او فی الفور
منفذ امر والا شده بخدام مسجد ایما کرد تا همه کفشها
از صحن مسجد بیرون انداختند ، چون ازین معنی بر خاطر
مردمان رنجی و اذیتی فراگرفت راقم بعرض والا رسانید
این امر بر خلاف رویهٔ جمهور علما و امرای سابقین
است در آنوقت باقتضای بشریت و هوای نفسانیت
بر راقم بهم برآمد ، و فرمود که این حکم نافذ را
موقوف نخواهم داشت ، راقم نظر بر مصلحت وقت
سکوت ورزیده بعد امضای سه چهار روز مسئله در
جواز این معنی از کسب فقهٔ و کیفیت استرداد سرور
انام علیه الصلوات والسلام حکم جلیل القدر خود در بعض

---

(۱) (ر) مساخت

مقدمات بعد عرض صحابهٔ کرام از کتب سیر برآورده بر
کاغذی نوشته وقتی گذرانید که سواری خاص قریب نردبان
زینهٔ مسجد رسیده بود ، بعد ملاحظه اش نادم[1] و تابع حق
گشته از زبان مبارک بمتولی مسجد فرمود باید که مصلیان
بر طبق معمول نعلین خود ها بمسجد می نهاده باشند ، و
نیز آن والا همت و عالی نهمت باقتضای علو رتبت و
سمو مرتبت که از بدو فطرت بران مجبول شده نظر بر
عدم اقتدار و قدرت خود و انجام کار نکرده در بعض
مقدمات بانفاذ حکم تعجیل فرمودی ، وانگاه راقم بلحاظ
نزاکت وقت بحسب فهم ناقص خود بر خلاف
آن جرات پرداز گشتی ، و آن انصاف دوست
(ق ۴۳ ب) معروضهٔ راقم را بنوعی کاربند عمل کردیدی
که فهم دیگری بران نرسیدی ، و بعض اوقات از
جرأت راقم بهم برآمده ازان منع فرمودی آخر خلوت کده
خاص از راه انصاف و هضم[2] نفس ارشاد نمودی که
بارها اقوال ترا امتحان کرده ایم که بحسب گفتهٔ تو ظاهر
شده است اما بحکم ؎

آتش خشم چون برافروزد
درخت هوش و خرد همه سوزد

---

(۱) (ا) تادم (۲) (آ) هضم ای کسر

چاره کار خود نمی بینیم ، و سخن شیرین صلاح تضمین را
تلخ تر از حنظل فساد آگین میدانیم ، بناءً[1] هر چه
ترا گفتنی باشد در تخلیه معروض داری ، پس راقم
تا ایام زندگیش بر همین ارشاد عمل مینمود ، و ازانجا
که پیش دید سرفراز کردهای خدا جز خواهش برآوردن
نام بلند و سرفرازی نمودن بر بندهای خداوند تعالے
دیگر نیست ، آن والا نژاد بلند فطرت ، باوجود نزاکت
وقت و لطافت زمان بملاحظهٔ جاه وقار خود که
لازمه سروریست بغایت می کوشید گو که نقصان هم رو
دهد ، تا پیش خلق و ملازمین کسرشان و اعتبار سرداری
متصور نباشد ، و شاهد این مقال قصهٔ واقعهٔ مابین
حافظ احمدخان بهادر اعظم الملک و سفیر خاص مستر اڈوارڈ اوڈ
چیف سکرتری است یعنی آن مسندنشین عزت و تمکین
پیوسته محظور خاطر عاطر داشت که بشرای مرکبی بدستور
جد بزرگوار خود پردازد تا زوار حرمین شریفین زادهما الله
شرفاً و تعظیماً بدان عبور نموده فایز مراد شوند ، تا آنکه
برادران اعظم الملک جهازی آوردند و آن عالے همت از
مشاورت سفیر مسطور آن را خرید فرمود ، ضابطه سرادادن
انواب بهر تعظیم آن جهاز مقرر نمود ، درین اثنا یارمحمدخان

---

(۱) (ما) بناء

مردہہ(۱) کہ نسبت باعظم الملک بخاطر خود غباری داشت بحکم

شر انگیز مردم سوی شر رود
کہ کژدم سوی خانہ کثر رود

پیش سفیر مذکور سعایت کرد کہ اعظم الملک رو بروی نواب صاحب والا مناقب از غیبت و شکایت تو زبان آلودہ کردہ است ، پس سفیر(۲) ازین سخن فتنہ انگیزش در حق اعظم الملک بدظن شدہ عزل او را از حضور نواب ما بجان درخواست و حضور عزل او نامعقول و بے دلیل انگاشتہ داعیۂ سفیر را مقرون باجابت نفرمود ، تا آنکہ در مقدمات چند در چند از جہت سفیر نقصان خود گوارا داشت ، تا مرتبۂ(۳) بزرگی و سرداری خود از نظر ملازمان فرو نیفتد ، آخرالامر(۴) سفیر مذکور بخواہش(۵) دانش و فرہنگ جبلی(۶) خود نسبت بنواب(۷) ما صاف دل و صفا خاطر گشتہ از خیال مذکور در گذشت ، و ظن وی کہ وہمی بیش(۸) بنود بزوال پیوست ، اگر کسی در حق کسی از راہ عداوت و ناتوان بینی و بدخواہی غمازی می کرد ،

(۱) (ما آ) مردہہ (۲) (ما) سفر (۳) (ما) مرتابۂ (۴) (ما) نلامر (۵) (آ) بخواہش ای باقتضاء ۱۲ (۶) (ما) چبلی (۷) (ما) بتواب (۸) (ما) پیش

بلا دریافت حقیقت حال او را بمعرض عتاب نمی آورد، اگرچه آن غماز بزرگ مرتبه و از اہل قرابت قریبه و ملازم برگزیده بوده باشد، و چون از کسی جرمی بوقوع آمد مکافات آن از اقربا و احبای او نمیکشید، و در معانی لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی بمیزان بیان می سنجید، چنانچه با وصفی (ق ۴۴ الف) که عبدالغفار خان بہادر ثابت جنگ بیشتر باعث رنج و ایذای خاطر مبارک شده بود، اما از مخلصان وی مثل سید محمد غوث خان خوشنویس و قطب العلما مولوی عبدالواحد صاحب و اعظم الملک ——— وغیرہم غبار گونہ[1] بر دامن دل صفوت منزل نمی نشست، و آنان پیوسته سر عجز و نیاز پیش انداخته ترسان و لرزان می بودند، بلکه در ابتدای ریاست بعضی از اینان ہمچو سید محمد غوث خان خوشنویس با آنکه مرتبه اوستادی و پدر مجازی داشت که در عالم طفلی خود بدولت از سیمین تن گنج اقبال وی کنارش را معدن عزت و اعتبار کرده بودند از انفعال حرکات ناشایسته که در اخلاص ثابت جنگ ازو بوقوع آمده بحضور لامع النور حاضر شدن نمی توانست، تا آنکه بوساطت راقم عذر پیری بمیان آورده استدعای صدور حکم در باب سکونت

---

(۱) (آ) گونہ

خود در ویلور به پیشگاه حضور رسانید ، بعد اصغای این معروضه رخصت باریابیش داده از کلام تشفی و تسلی التیام خوف و هراس خاطرش در ربود و بسکونت اینجا قدغن بلیغ فرمود ، و اکثری را از کرده مذکور بخوش دلی و کشاده پیشانی بعطای خدمات و عهدها بنواخت ، و زهد و تقوایش آنقدر بود که مدام از صحبت فاسق معلن بلکه از نامش تنفر تام مینمود ، و از همگی مردم خاندان نظر به بے جمیتی و بدرواجی اختلاف مذهب آنها بحدی از دل کراهت می داشت که نسبتهای اولاد خود و فرزندان پدر بزرگوار از خویش با آنها بالکلیه موقوف کردن میخواست ، لیکن بادای حقوق صلهٔ رحمی از سلوکات و مراعات بحسب ظاهر به آنها می پرداخت ، و صحبت علما و صلحا را بسیار آرزو می کرد یعنی جمیع علما روز سه شنبه از بامداد تا سه پهر بلکه تا عصر صحبت هم بزمی گرم میداشتند ، و طعام نصف النهار پیش حضور می خوردند ، و خودبدولت تفتیش علوم هر نوع و تفحص سیر انبیا علیهم السلام و صحابهٔ کرام و اولیائ عظام عموماً و استفسار مسایل فقهیه خصوصاً می فرمود ، لهذا علما را مطالعهٔ کتب فقه ضرور افتادی ، تا روبروی حضور عندالسوال جواب لایق و مطابق واقع صورت نه

بستہ موجب کساد بازار عزت و اعتبار نگردد ، در زمان
پدر بزرگوارش بروز مذکور وقت صبح حاضر آمدند و اکثر
بعد جلسۂ یک دو ساعت رخصت یاب می‌شدند ، و
سابق ازین دستور این کرپاس[1] فیض اساس آن بود کہ
ہمگی علما و فضلا بروز مسطور بحضور رئیس جمع آیند ،
و تا وقتیکہ التفاتش بہ ببینند بہ نشینند ، و در وقت
پدر بزرگوارش بعد جناب ملک العلما مولانا عبدالعلی صاحب
نوراللہ مضجعہ ، جناب شرف الملک سقی اللہ ثراہ پیشوای
علما و سرخیل فضلا بود ، و در عصر جناب نواب ما
چندی شرف الملک موصوف و بعد وی عالم جیّد تحریر ،
فاضل (ق ۴۴ ب) متبحر بی‌نظیر مدرس معقول و منقول
حاوی فروع و اصول ، براستی و حق گوئی پیش امرا ممتاز
در کسر نفس و اخلاق بیعدیل و انباز ، جناب ملک العلما
مولوی علاء‌الدین[2] صاحب علیہ الرحمہ بدین درجہ عالیہ فایز گردید
و در حین صاحبزادگی با جناب رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم
محبت کمال میداشت ، و در ہر روز جمعہ بانتظام مجلس
درود خوانان می پرداخت ، و خود بدولت نیز با ذوق
و شوق تمام از نورِ قراۃِ درود باطن صفوت مواطن
را جلای وافر بخشیدی ، و تا اختتام آن رونق بخش

---

(۱) (ما آ) کرپاس (۲) (آ ما) علاؤ

این بزم پُرفتوح گردیدی ، درین اثنا بمقتضای ذوق طبعی واردات باطنی چند صیغهای درود تالیف نموده از دست راقم پیش اوستاد خود جناب شرف الملک مرحوم برای اصلاح فرستاد ، آنجناب در چند اصلاح فرموده حوالۂ راقم نمود ، و راقم بحضور گذرانید ، پس خوشنود گشته یک تهان بهتر باسمۂ (۱) فرانسیسی که برای قبای خاص خریده بودند براقم ارزانی داشت ، و آن صیغهای درود اینست

اللھم صل وسلم و بارك علی سید الاولین والاخرین امام المتقین محبوب رب العالمین سراج الخافقین امام الثقلین نجم الکونین سید المرسلین محمد ن المصطفی الامین صلی اللہ علیہ و علی الہ انوار الھدی و اصحابہ بدور الدجی و ازواجہ الطاھرات الطاھرات اللاتی للمومنین امھات نتوسل بھم الامراضنا شفاء ولاسقام الذنوب محاء اللھم صل علی صاحب خاتم النبوۃ والمعراج و تاج الانبیاء والرسالۃ شفیعنا و شفائنا سیدنا محمد ن النبی الامی و علی آلہ الطیبین و اصحابہ الصادقین والزواجہ الطاھرات اُمّھات المومنین وعلی عباد اللہ المقربین الصالحین وعلی کافّۃ امتہ محمد سید الاولین والاخرین

(۱) (آ) حاشیہ باسمۂ فرانسیسی ای چھیٹ ۱۲ اظفری

اجمعین برحمتك یا ارحم الراحمین

و ذوق سمع قرآن شریف از قاری خوش الحان بسیار میداشت
چنانچه در ایام صاحبزادگی هرگاه قاری شیخ منصر وارد این
آبادی گردید نظر بر آرزوی استماع قرآن سفارش وی بحضور
پدر بزرگوار بهمرسانیده بمشاهره سی ہون در سلک ملازمان
منسلک گردانید ، و مدام در صحبت فیض موہبت
خود عز امتیازش بخشیده بشوق تمام استماع قرآنش
میفرمود ، و هم چند سور قرانی بقانون علم تجوید ازو
تعلم نمود ، چونکه در طینت قاری مذکور جهالت جا کرده
بود از چنین قدرشناس اهل هنر بریده بدیگر ممالک شتافت
و سیاحت بسا ممالک عرب (۷۵ الف) و هند نموده
آخر از عدم وجود قدردانی همچو جناب نواب ما در
ملیبار ساکن گردید ، باز نواب ما در اواخر ریاست
خود بی ملاحظهٔ ذمایم خشونت مزاج او طلب فرمود ، او
در وقت شدت بیماری حضور بهره اندوز ملازمت گردید ،
پس آن شایق سمع قرآن در چنین وقت هم چند
آیات شفای کریمه ازو خوانانیده سماعت فرمود به نائب
مختار حکم نمود که مشاهره او پنجاه ہون مقرر باید کرد ،
و در علوم و فنون مقصوده استعدادی بهمرسانیده که اکثر
مسایل قدوری و شرح عقاید نسفی که این هر دو

کتاب از مولانا مولوی عبدالقادر مرحوم مغفور و جناب
شرف الملک مبرور خوانده بود بر نوک زبانش نقش
بستے ، و طرز انشا آن منشاء فہم و ذکا با وضع
تحریر شاہ عالمگیر مناسبت جستے و در علم سیاق و رقم
نیز مہارتی بہم رسانیدہ کہ متصدیان از خوف محاسبہ رقوم
ترس و خوف بر الواح خواطر می نگاشتند ، و قیافہ شناسی
او بحدی رسائی داشت کہ از صحیفۂ بشرۂ ہر کس
آیات ذمایم و مدائح مخصوصۂ وی برخواندی ، و عندالتحقیق
کلام حقیقت نظامش[1] با محکی عنہ رنگ مطابقت بہم رساندی
و در حق بعض مردم کہ بحسب ظاہر محض بے خطا و
بی تقصیر نمودندی ، اشارہ میفرمود کہ بمجرد معاینہ روی
ایشان آتش خشم ما نیز میگردد ، آخر از برای اظہار
علت خشم وی نایرۂ شور و شر از نہاد آن خشم
گرفتگان سر باز زدی ، القصہ راقم این چنین بسا بیانات
مطابق واقع نواب ستودہ صفات ما را کہ بظاہر از علوم
حقایق و معارف دستگاہی نداشت ، بہ میزان امتحان
سنجیدہ است و اگر این ہمہ فی الواقع از تصفیۂ دلش
بودہ باشد چہ عجب ، از آنکہ فیاض علی الاطلاق القاء
فیوضات غیبی بر دل ہر مومن موقن میفرماید ، سیّما[2]

---

(۱) (آ) با محکی عنہ ای حکایت کردہ شدہ ہا ۱۲ (۲) (آ) سیّما ای مخصوص

بر قلوب کسانیکه برای انتظام امور طایفهٔ با طوایف انام
از میان خلق برگزیده بمراتب علیا رسانیده باشد،
لیکن در فقیر و امیر این قدر تفاوت دانند که اگر
خرق عادات ازان بظهور رسید بسبب بے تعلقیش
با دنیای دنی حمل بکرامات میکنند ، و بآن معتقد
می‌شوند ، و اگر ازین بوقوع آید بعلت علاقه اسش
با بارگاه تعلق تصدیقش نکنند ، و دل اصلا بران نه نهند،
و درینجا مقدمهٔ عجیبه که عقل دوراندیش را در ورطه
حیرت در اندازد و براقصی تفرس ومنتهی غور نواب
تعمق نگاه ما دلالت کند ، نوگریز(۱) کلک صداقت تحریر
میگردد ، یعنی در زمان فیض‌نشان پدر عالی‌قدر وی
فرزندان شکرالله بیگ خان اکثر ملبوسات و اجناس(۲) خاصه
که ثمن آن کم از بیست هزار روپیه نبوده از توشکخانه
دزدیدند ، و بدست سکّان اینجا و مردم اطراف
و جوانب فروختند ، حتی که مال مسروقه تا بالاگهاٹ
و میسور و کرنول وغیره بلاد منتشر گردید ، و بعد
عرصهٔ دراز و زمان دیر باز طشت از بام افتاد ،
و حال سرقت مذکوره رو بافشا نهاد ، درین
نزدیکی امیر با تدبیر ما که زینت بخش صدر دیوانی و مدارالمهامی

---

(۱) (ما) نوکریز (۲) (آ ما) اخبابس ؟

پدر بزرگوار خود بود (ق ۴۵ ب) کارکنان سرکار و
جاسوسان فراست شعار را از پی تلاش متاع مسروقه
بهرسو برگماشت ، آخر اکثری از مال دزدیده که برخی
بدست متوطنین این بلده و لختی بید ساکنین اطراف
و اکناف رسیده بود برآورده مورد تحسین و آفرین
پدر بلند قدر گردید ، و این معامله اگرچه بوساطت
جاسوسان که واسطهٔ بیش نبودند رو داد ، اما فی الحقیقة
دلالت[1] روشنی طبع و ضیای بصیرت والایش چراغ بینش
فاراه شان نهاد که گفته اند العقل نصف الکرامت و
بسا اوقات به راقم خطاب میفرمود که عقل کوتاه اندیش
تو با فکر رسای ما در چنین مقدمات اکثر مطابق می افتد
و راقم عرض می کرد که بر حال این نالایق مقولهٔ کلی
صادق می آید که گفته —

بگفتا من گلی ناچیز بودم
و لیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد
وگرنه من همان خاکم که هستم

و در قران روائی کشور قدردانی و قدما پروری[2] و احسان رفقاء
و اکرام جلسا بحکم آیهٔ والصاحب بالجنب و بموجب حدیث

---

(۱) دَلّ دلالت بالفتح راه نمودن ۱۲ (۲) (ن) قدما پروری در همرلن

اَفْضَلُ الْحَسَنَاتِ تَکْرِمَـةُ الجلساءِ در همسران خود گوی سبقت ربوده ، و اکثر رفقا و جلسا را در حضور خود طعام میخورانید ، و خود هم ذوق مواکلت با ایشان بیشتر میداشت ، چنانچه در یکماه سہ چهار بار بلکه زیاده ازان اتفاق این معنی دست می داد ، و درین وقت انبساط انگیز خاطر مبارکش به طیبت و لطافت و مزاحت و ظرافت مایل گشتی ، اکثر با اعتضاد الملک از هر باب ظریفانه برملا حرف زدی ، و سیر باغات و کشتی را گاهی با رفقا و گاهی با محلات خاص ، و چندی از مقربان مخصوص دوست میداشت و نیز در سیرگاه بشاشت آگین از دست هر یکی از ندما و جلسا طعام می پزانید ، و خود به نسبت نیز شریک این امر گشته بمجالست ایشان نوش جان می نمود ، طبع والایش با گوشت بریان کرده روغن گاو بیشتر رغبت داشتی ، و وقتیکه برای سیر بر زورق سوار شدی ، لوازمه محفل عشرت و سماع و آلات تشویه[۲] ماهی و گوشت

---

(۱) (آ) حاشیه یعنی بهر حسنات تکریم همنشینان است و من جمله آن بط رواد؟ و ساده وشنیدن کلام وی بسمع قبول و مهمان داری او بانچه کہ میسر آید و ستر عیوب وغیره است روایت کرد این حدیث را قضاعی از ابن سعود کذا فی شرح شهاب الاخبار ۱۲ (۲) حاشیه تشویه ای بریان کردن ۱۲ ک

مهیا بودی ، و روان(۱) روان بانبساط تمام تناول نمودی
و برای این سیر و تماشا تخصیص روز و شب ملحوظ
نمیداشت ، اما دل انبساط طلب را اکثر بر سیر شب
ماه میگماشت ، و گاه گاه بسواری پهل اسپان
سیر شب ماه خوش آینده دیدهٔ تماشا دوست وی گردیدی
و اگر به ندما و رفقا چیزی از زر عنایت کردن منظور
نظر والایش می شد بی اطلاع یک دیگر خفیتهً مرحمت
میفرمود ، و آن کس که بعنایت سرفراز گشته
می فهمید که نوازشات حضور چنانکه بر من است
بر دیگری نیست ، حالانکه بر وفق استحقاق و مرتبهٔ
هر کس نوازش می نمود ، بحر ناپیدا کنار رحمت حق
طویت و عزم و همت والا نهمت نواب عالی مقدار
ما به تحفظ گوهر خصوصیات خود بآئین روسای سابق
و حال و انتهاک(۲) و استذلال(۳) شرکت جویان صفات
مخصوصهٔ خداوندان ثروت و اجلال بمرتبه جوش
در جوش میزد که عصر فیض بهر او مثل (ق ۱۴۶ الف)
و نظیرش را نابود و مفقود میدانست ، چنانچه روزی
در ماه رجب المرجب سال یکهزار و صد و سی(۲) و هشت

---

(۱) م: روان (۲) آ: حاشیه انتهاک حرمت کسی بردن ۱۲م (۳) آ: حاشیه استذلال خوار کردن و خوار شمردن ۱۲م

هجری همگنان از اهل خاندان و ملازمان بتقریب دعوت
فاتحهٔ حضرت سید جلال بخاری و سالار مسعود غازی قدس الله
اسرارهما در محل مختارالنسا بیگم صاحبه حاضر آمدند ، و در
آن میان خان موصوف هم بود ، چون میر[1] شیلان
شیلان در کشید و صدای اجازت اکل طعام از زبان
مبارک آن حاتم همت بظهور رسید ، دفعةً محمد ناصر
فراش که از آداب روسای جاهل بود ، برای نشست
خانموصوف سوزنی گسترانید ، آن ذات سراپا حمیت
و عزت بمجرد ملاحظه این حرکت مخالف شان ارباب
شوکت غضب ناک گشته او را حکم طبانچه زدن فرمود ،
و نظر بر کسر پندار و باد افراه[2] خانموصوف راقم و عمدة العلما
مفتی بدرالدوله را بر همان سوزنی در هر دو جنب وی
نشانید ، تا رتبهٔ خانموصوف با مرتبهٔ ملازمان متساوی
باشد ، و ترجیح او بر دیگران مخطور خاطر احدی
نگردد ، فی الحال ازین معنی چهره اش رنگ[3] مهتابی ریخت
و نیز ماجرای روزیست خود بدولت بعیادت خانموصوف
که از عارضهٔ هک[4] بیمار بود بمیلاپور تشریف فرما گردید ،
و راقم که بکاری مامور شده بود بعد سرانجام آن

---

(۱) (آ) حاشیه یعنی اسباب طعام و طعام را نیز گفته اند ۱۲ ام (۲) (آ) حاشیه بر وزن ماه درماه که جزا و مکافات بدی باشد ۱۲ ب (۳) (آ) حاشیه ای شرمنده و خجل شد
(۴) (آ) حاشیه هک هک بضم اول بر وزن تفک بمعنی هکچه که جشن گلو باشد و به عربی فواق گویند ۱۲ ب

حسب الحکم والا عقب حضور بسواری خود بدرِ خانۂ خانموصوف فرارسید ، هرگاه از سواری فرود آمدم ، و آدم بر سرم از چتر سایه نمود جوان سرکار که دربان آن خانه بود بطریق خوف و ادب آهسته تر براقم گفت که حکم خانموصوف این چنین است که کسی باین[1] طرز و آئین قدم اندرون مکان مخصوص وی نه نهد پس راقم بخشم و درشتی تمام او را در معرض زجر و توبیخ آورده بحضور آن حمیت دستور عرض این کیفیت نمود ، ازانجا که آنجناب موهبت مآب شرف بخشی نواختگان و عزت افزائی سرفراز ساختگان خود بهمه جا و همه حال نصب العین میداشت ، از اصغائ این روداد بهم برآمده براقم فرمود که چرا آن جوان گستاخ را طبانچه‌ها نزدی ، عرض کردم که ضرب او بنا بر قیامش بر عهدۂ پاسبانی منافی قانون دانسته فقط بر زجر و توبیخ اکتفا کردم ، باز از راه نوازشات خداوندانه ارشاد فرمود که چون وقت آمدن تو باستقلال چتر در شادی محل یا بدارالاماره کسی مانع و مزاحم تو نشده و نمیشود ، پس دیگری را چه زهره که در منع تو ازین امر گوارا داشتۂ با چنین دلیری و بےجگری

---

(۱) دما، باین بطرز

بکار برد و از امروز ترا حکم داده میشود که اگر احدی از ملازمان سرکار فیض مدار بتعلیم کسی بوالفضول یا بوجوه دیگر چنین گستاخی و بے ادبی پیش آرد ، قسم بسر من که آن گستاخ بے آداب را بهر حالتی که باشد بے انتظار عرض حال او بحضور ما خوب زد و کوب و خاطر خواه ضرب و تادیبش نمائی ، تا دیگران عبرت پذیرند ، و مرتکب چنین جسارت نشوند ، سپس[1] این بندهٔ خدمتگذار فدویت شعار بعد خطبه خوانی (ق ۴۶ ب) محامد این عزت بخشی و قدردانی آن خداوند نامدار عالی تبار آداب شکر این شرف اختصاص به تقدیم رسانید ، روزی شرف الامرا برادر خانموصوف جهته فاتحه به مقبره شریف رحمت مآب بے کمربند درآمد پس مولوی میر محمد صالح بخاری متولی آن بقعه بعرض جناب نواب ما رسانید که شرف الامرا در رعایت آداب زیارت نواب رحمت مآب مساهله نمود و خلاف آنکه در شرح مشکات شریف آمده که واجب است احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانکه در حالت حیات ایشان بود طریق گستاخی و بے ادبی پیمود ، فی الفور مولوی مذکور امر جلیل القدر

---

(۱) (آ) سس

صدور یافت که همچنین کسان بے ادب را درانجا بار نباید
داد ، و محافظین آن مکان را درین باب تاکید اکید
باید کرد و همچنان روزی بحضور نواب ما .بی کمربند
حاضر آمد آن بحر علم و اخلاق دفعتاً درخود بجوشید
و کاربند تحمل گشته پیام فرستاد که چنانچه پدر شما
آداب تعظیم رئیسانه پدر والا قدرم بجا می آورد شما نیز
بر طبق آن بعمل آرید ، و هرگاه جناب خداوند ارجمند
ما از اوضاع ناپسندیده و اطوار ناسنجیدۂ مردم خاندان
که بخار غرور و تکبر در دماغ شان متصاعد است نفرت
تام و کراهت تمام میداشت ، روزی براقم فرمود که از
وقت ریاست پدر والاقدر خویش می[1] بینم که ارباب حکومت
با وصف نابودن ملک کرناٹک به قبضۂ اقتدار ما در اعزاز
و اکرام ما و نواختگان ما به نسبت نوابین مرحومین مقدار
ذرۂ تقصیر نمیکنند ، اما این سبک مغزان گران سر
و خرد فروشان جہالت خر که بموجب قول نواب عمدۃ الامرای
فردوس سرا هر یک از رجال ایشان فرعون سامان است[2]
ما را و بزرگ کردهای ما را محقر دانسته خلاف دستور
و آئین دودمان روسای پیشین جامۂ تبختر در بر و
عمامۂ تکبر بر سر میگذارند ، و جناب پدر بزرگوار ما نیز

---

(۱) (ما) ببینیم (۲) (ما) تبختر

از مبادی ریاست نظر بر شفقت فرمائی و عزت بخشی ارباب حکومت از رفتن ملک کرناٹک بتصرف ایشان گاهی حسرتی و تاسفی بدل راه نمی داد ، مگر چون خودبینی و خودستائی و نخوت فروشی و محقر شناسی این فرعون نشان کوته بین موافق قول نواب مغفور ممدوح ملاحظه می کرد یا به سمع اشرف می آورد غضب ناک گردیده باب تاسف رفتن الکهٔ کرناٹک بر روی می کشاد و بملازمین معززین با تمکین هیچو شرف الملک مرحوم بسوگندهای شدیده تاکید می نمود که هرگز کسی را از مردم نخوت پرست خاندان خواه ادنی باشد خواه اعلی حسام الملک وغیره بنظر[2] نباید آورد ، و در تکریم و تعظیم و گفت و شنید او مرتبه مساوات ملحوظ باید داشت، فی الجمله بعونه تعالی ما نیز از امروز همین حکم صادر پدر عالیقدر خود در حق تو به نسبت همگی اهل خاندان سوای حسام الملک نافذ میکنیم ، و چون نامهٔ ضیاء الملک (ق ۴۷ الف) حال خسرپورهٔ آن ذات با عظمت و اقبال بنام راقم از حیدرآباد رو بوصول گذاشت و راقم آنرا به نظر انور حضور گذرانید ، بعد مطالعه از راه انصاف بینی و حق گزینی فرمود که تو نیز مثل القاب نگاشتهٔ این نامه که خانصاحب بسیار مهربان

---

(۱) (ما) بنی (۲) (ما) نباید آورد

سلامت مرقوم بود بر نگاری ، عرض کردم که درین باب خوف آزردگی جناب محل عالیۂ متعالیه مدظلها دامنگیر جرات است ، ارشاد شد که آیا[1] مرا مطیع بیگم تصور میکنی که بپاس خاطرش تذلیل تو روا دارم، آگاه باش که هرگز بهیچ حال منقاد[2] نسا و اناث ندانی که عقلاً و نقلاً اطاعت ایشان خیلی مذموم و مورث غرام[3] و ابرام[4] است ، چنانچه برین معنی این ابیات حق نشان بر زبان فصاحت بیان قرات نمود

آدم ز بهشت یافت نقصان از زن
یوسف به بلای چاه زندان از زن
سیمرغ بکوه قاف حیران از زن
ویران شدن ملک سلیمان از زن

و مولینا جامی قدس سره السامی میفرماید ؎

زکید زن دل مردان دو نیم است
زنان را کیدهای بس عظیم است
عزیزانرا کند کید زنان خوار
بکید زن بود دانا گرفتار

از امیر خسرو قدس سره ؎

---

(۱) (ما آ) ایا (۲) (ما) منقار (۳) (آ) حاشیه غرام بالفتح بدی دایم ۱۲م

(۴) (آ) حاشیه ابرام ملول کردن ۱۲م

زن بود در زبان ہندی نار
و قنا ربنا عذاب النار

وله

اگر نیک بودی ہمہ کار زن
زنان را مزن نام بودی نزن

از نظام الدین گنجوی رحمۃ اللہ علیہ ؎

زن از پہلوی چپ شد آفریدہ
کس از چپ راستی ہرگز ندیدہ

و نیز مولوی جامی می فرمایند[1] ؎

چہ مرد از زن بہ خوشخوی کشد بار
ز خوشخوی بہ دیوثی رسد کار

مکن در کار زن چندان صبوری
کہ افتد رخنہ در سد[2] غیوری[3]

و نیز چند احادیث صحیحہ شرح عین العلم و صحیح بخاری کہ در عدم باب اطاعت زنان نصیحۃً از زبان جناب ملک العلما مولوی علاء الدین[4] مغفور مبرور ملاء اللہ قبرہ بالنور سماعت نمودہ بود بیان فرمود ، و آن اینست

---

(۱) فرمانید (پ) (۲) (آ) حاشیہ سد بالفتح و تشدید دال مانع میان دو چیز کہ مردم ساختہ باشند ۱۲ (۳) (آ) حاشیہ غیوری حاشیہ بالفتح بسیار رشک برند بر اہل خانۂ خود ۱۲ ام (۴) (آ ما) علاو

تَعِسَ عَبْدُ الزَّوْجَةِ یعنی آنکس نگون سار گردید که حلقهٔ بندگی زوجهٔ خود در گوش کشید وَ هَلَكَتِ الرِّجَالُ حِيْنَ اِطَاعَتِ النِّسَاءَ و این[1] ماثور است از ابی بکر رضی الله تعالے عنه یعنی مردان هلاک شدند وقتیکه اطاعت زنان کردند وخالفوا والنسا فان فی خلافهن برکة و این منقول است از عمر فاروق رضی الله تعالی عنهٗ یعنی مخالفت کنید بازنان بدرستیکه برکت است در خلاف ایشان وَ طَاعَةُ النِّسَاءِ نَدَامَةٌ واین مرویت ازعایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها یعنی فرمان برداری زنان مورث پشیمانی مردان است و لقد نفعنی الله بکلمة سمعتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام الجمل بعد ماکذت ان الحق باصحاب الجمل فاقاتل معهم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما بلغ ان اهل فارس قد ملکوا علیهم بنت کسرای قال لن یفلح قوم ولو امرهم امراة یعنی گفت ابی بکره[2] که تحقیق الله تعالی مرا نفع بخشید از کلام جناب خیرالانام در هنگام جنگ جمل که طلحه و زبیر و عایشه صدیقه رضی الله عنها[3] و عنها صف جدال و قتال (ق ۴۷ ب) باقتضای بشریت با امیرالمومنین علی مرتضی کرم الله وجهه آراسته شد ، نظر بر آن کمان کرده بودم که

---

(۱) آ: ابن ماثور (۲) (ما آ) ابی بکره ؟ (۳) عنها و عنها

حق بجانب اصحاب جمل است تا شریک ایشان شده قتال و جدال نمایم ، ناگاه آن کلام نافع بیادم رسید و این اراده از خاطرم منتفی گردید ، و آن کلام نافع اینست که هرگاه بحضور لامع النور سیدالورا علیہ التحیۃ والثنا خبر رسید کہ اہل فارس دختر کسریٰ را بر خود حاکم گرفتہ اند ، فرمود کہ نخواہند شد قومیکہ حاکم شان زن باشد ، چنانچہ این قول جناب مخبر صادق صلوٰت اللہ علیہ والسلام در ایام خلافت عمر رضی اللہ عنہ بعد در آمدن ملک فارس بہ حوزۂ تسخیر اہل اسلام واجب الاحترام قرین صحت گشت ، و عن ابی سعید الخدری قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اضحیٰ او فطر الی المصلّٰی فمرّ علی النساء فقال یامعاشر النساء تصدقن فانی اُریتکن اکثر اہل النار قلن و بم یا رسول قال تکثرن اللّعنَ و تکفرن العشیر ما رَاَیتُ من ناقصات عقل و دین اذہب للبّ الرجل الحازم من اِحداکُنَّ قُلْنَ وَ مَا نَقْصانُ دیننا و عقلنا یا رسول اللہ قال الیس شہادۃ المراۃ نصف شہادۃ الرجل قلن بلیٰ قال فذلک من نقصان عقلہا اَلَیس اذا حَاضَت لَم تُصَلِّ وَلَم تَصُمْ قُلن بلیٰ قال فذالک من نقصان دینہا یعنی مرویست از ابی سعید خدری اللہ تعالی عنہ گفت کہ برآمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز عید اضحی یا فطر پس

بگذشت بزنان و فرمود تصدق کنید ای جماعۂ نسا
زیرا که معاینہ کنانیدہ شدم اکثر شمارا از اہل دوزخ
پس فریاد کردند بچہ سبب یا رسول اللہ فرمود بسبب
آنکہ لعنت بر یکدیگر بسیار میکنید و کفران نعمت
شوہران می نمائید و از ایشان شکایت میدارید ، و
ندیدم من ہیچ کم عقل و کم دین را ربائندہ تر از شما
عقل مرد عاقل ہشیار را عرض کردند چیست نقصان
دین و عقل ما یا رسول اللہ فرمود ایا نیست شہادت
زن نصف شہادت مرد گفتند آری ' فرمود پس این
از نقصان عقل زن است ایا نیست ہرگاہ کہ حایض
شود نماز نمیگذارد و روزۂ نمیدارد گفتند آری فرمود
پس این است از نقصان دین وی انتہی کلامہ موفقاً
للاحادیث[1] الصحیہ و نیز بحکم منطوق لازم الوثوق یا ایہا
الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض
الظن اثم و لا تجسبوا[2] قدم بجادۂ بدگمانی در حق ہیچ
مسلمے نمی گذاشت ، و در پے استفسار سیأت ہیچ

---

(۱) ذکر لاحادیث
(۲) (۱) حاشیہ یا ایہا الذین آمنوا الخ ای آن کسانیکہ ایمان آوردہ اید پرہیزید
و بگذارید بسیاری را از گمان ہا بدرستیکہ بعضی از گمان سبب نبرہ؟
کاری بود و موجب اثم باشد و عیب مردمان را تجسس مکنید و در تفحص
ایشان مشوید ۱۲

یکی از مقربان و متوسلان خود نمی‌شناخت ، و میگفت که
متفحص حالات مردم خیرخواه اخلاص سمات شدن بے سبب
آنان را بد دل کردن است ، مگر وقتیکه از کسی عداوتی
به نسبت ذات خود پیش آید ناظر حرکاتش بودن ضرور
بل تلافی و تدارک آن واجب تا شر آن منجر بضرر
نشود ، فی الجمله اگرچه بارے تعالیٰ عمر شریف و مدت
ایام ریاست او نهایت قصیر گردانیده ، اما (ق ۴۸ الف)
بسا کارهای عمده همچو فرستادن سلم عظیم الشان که
حاجیان بیت الحرام و زایران کعبهٔ محترم را بواسطه آن
شرف مداخلت خانهٔ کعبهٔ معظمه دست دهد ، از دست
آن والاهمت بظهور رسانید ، و تشریح این اجمال
آنکه چون درابتدای ریاست از ارقام وکلای سرکار فیض آثار
که برای تقسیم زر خیرات بمکهٔ معظمه و مدینه منوره
زادهما الله شرفاً و تعظیماً می باشند واضح گردیده که معراجیکه
جد بزرگوارش جناب نواب والاجاه جنت آرامگاه در زمان
ملک داری خود فرستاده بود نهایت بوسیده و کهنه شده
است ، پس ازان باز باوصف عدم اقتدار پیوسته توجه
خاطر شریف برین امر جلیل القدر گماشته مرقاتی از خشب
باستحکام تام و تکلف تمام که عبارت از اندودن ورق
مس با ملمع طلا است از دست صناعان کامل و

هنرمندان اکمل طیار کنانیده باستشار و استرضای دانای دهر نیک نام عصر، برگزیده بخردان ستودهٔ دانشمندان، صاحب عقل و فرهنگ، مقنن[1] قوانین اهل فرنگ، عزت و اعتبار شناس هر رئیس و امیر ممالک هندوستان، نواب گورنر هانربل سار ٹامس منرو بهادر نامدار فرنگستان، با هدایای بیش بها برای حاکمان و باشایان و کارپردازان آن بقعهٔ شریفه که مبادا وقت نصب آن از روی طمع هرگونه و فسادیکه از همین معنی در زمان جد بزرگوارش لک روپیهٔ خرچ شده این کار خیر بوقوع آمده بود خلل انداز شوند، روز دوشنبه هفتم محرم الحرام سال یکهزار و دو صد و چهل و یک هجری ابلاغ نمود، و تفصیل هدایا اینست که دو دوشاله بوٹه دار محشی و یک رضائی شال مهرمات[2] و پنج کمخاب بنارسی یکی سبز و چهار سرخ و چهار نهان زردوزی بیل و بوٹه دار و دوپٹهٔ سفید بنارسی بوٹه دار کلابتی و یک انگشتر یاقوت و یک شمشیر و پیش قبض قبضه دار یشب مرصع و یک بندوق بیست و چهار ضربی نقره کار و یک دوربین نقروی و یک ساعت نوانگیز کلان و یک ساعت جیبی پر طلسم که بر وقت و هنگام از پرافشانی طایری

---

(۱) (آ) حاشیه مقنن ایجاد کننده قانون ۱۲ ب (۲) (ما) محرمات

که دران تعبیه کرده بودند صدایش گوش زد مردم گردیدی
بمحمد علی باشا رئیس مصر ابلاغ یافت و بمتوطنین و
متوسلین مکۂ معظمه زادها الله شرفًا و تعظیمًا یعنی یک کاره
و چهل و دو ریال بخدام موالید معظمه یعنی مولد پرنور
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و ابابکر الصدیق و عمر فاروق
و خدیجۃ الکبریٰ و فاطمۃ الزہری و امام حسن و امام حسین
رضوان الله تعالی علیہم اجمعین ، و یک دوشاله و یک
کمخاب و یک مشروع کلابتونی حیدرآبادی و چهار ململ
بوٹہ دار و ساده و یک کارۂ ولایتی و یک جفت پشتول
و ہزار ریال بشریف یحییٰ و یک دوشاله و یک
کمخاب و دو مشروع حیدرآبادی و چهار ململ بوٹہ دار
ساده کارۂ و یک جفت پشتول باحمد باشا و سی[1] ریال
بالیاس آغا ترجمان او و یک شال و یک کمخاب و
صد و پنجاه ریال بشیخ محمد شیبی صاحب مفتاح و یک شال
و صد ریال به ہر یک از شیخ الحرم و نایب او یعنی بشر
آغا و سلیمان و یک شال و یک کاره بسید محمد عارف
قاضی بلدۂ متبرکه و یک کاره و یک ململ بنایب او
و یک ململ به ہاشم ترجمان قاضی و هشت ململ و یک
کاره بمقاتی[2] ہر چهار مذهب یعنی شیخ عمر مفتی شافعیه

---

(۱) (ما) کاره (۲) (آ) بمفاتی جمع مفتی

و شیخ سلیمان مفتی حنفیه و محمد البنانی[1] مفتی مالکیه و شیخ محمد
مفتی حنبلیه و یک کاره و بیست و پنج ریال بمحمد عطاس
شیخ السادات و یک ململ و یک کاڑه و پنجاه ریال
بشیخ محمد صالح رئیس، و یک ململ و یک کاره و صد ریال بشیخ عمر
عبدالرسول محدث، و چهار صد ریال بعلماء و محدثین و
فقها و مدرسین یعنی شیخ بشر و اسمعیل افندی و عثمان
افندی و شیخ محمد کردی و شیخ عبدالله و مولوی معز الدین
وغیرہم و پنجاه ریال بمعلمین اطفال و یک شال بشیخ الخطبا
شیخ عبدالله و چهار صد ریال بخطبا و ایمه یعنی عبدالمنعم
خطیب و شیخ محمد امام حنفی وغیرہما و ده ریال بعبدالله
شیخ المؤذنین و سه کاره و یک ململ و نود و پنج
ریال بروسای موذنین و دو صد ریال بموذنین و مکبرین
و یک شال و یک کمخاب و دو ململ و دو صد ریال برستم
آغا وزیر جده و یک شال و یک ململ و یک کاره به حسن
افندی دیوان وزیر مذکور و بیست ریال بامیر بحر جده
و یک شال بامین افندی کاتب جده و یک شال
و صد ریال بشیخ ابراهیم تنک مترجم و دو صد و پنجاه
ریال بعثمان مقدم و محمد کاتب و محمد عراقی و عبدالرحمن صبحی
و محمد بن صالح و بست و شش ریال بمحمد یمانی شیخ الزمازم

---

(۱) د آ: البنانی ؟

و بست و پنج ریال بحاکم و عسس و محتسب یک شال و
صد ریال بابراهیم شیخ الاغوات(۱) و یک ململ و بیست ریال بجوہر
آغا نقیب شیخ الاغوات و چهار صد ریال باغوات و دو صد
ریال بفراشان و جاروب کشان و چراغ افروزان و دربانان
یعنی عبداللہ شیخ الفراشین و سید علی و سید نوری شیوخ
چراغ افروزان مرسل گشت ، و بساکنین و مستعدین مدینۂ
طیبہ علی صاحبہا الصلوات والتسلیم یعنی یک دوشالہ و یک
کمخاب و دو مشروع کلابتونی حیدرآبادی و چهار ململ
جالدار و بوٹہ دار و سادہ و دو کارہ ولایتی و یک جفت
پشتول و ہزار ریال بعنبر آغا شیخ الحرم و یک شال و صد
ریال بہ علی آغا نایب شیخ الحرم و ہزار ریال باغوات الحرم
و یک شال و یک کمخاب و یک ململ و دو صد ریال
باذن علی آغا وزیر مدینۂ منورہ و یک ململ بخزینہ دار
و یک شال و پنجاه ریال باحمد کیخته(۳) الحرم یعنی سردار فوج
و یک ململ و پنجاه ریال بسرور آغا خزینہ دار حرم و یک
شال بمحمد سرور شیخ الخطبا و چهار صد ریال بہ خطبا و ایمۂ
و صد و پنجاه ریال بفراشان و جاروب کشان و چراغ افروزان
و دربانان و دو صد ریال بمجاورین و یک ململ و بست

---

(۱) (ما آ) الاغوات (۲) (آ) حاشیہ مستعدان ای سعادت یابندگان ۱۲

(۳) (ما آ) کنحتۂ (۴) (ما) بسردر آغا

و پنج ریال بمحمد صلاح الدین شیخ السادات و یک شال
و یک گارڈ بسید محمد قاضی بلدۂ (ق ۴۹ الف) شریفہ
و دو ململ و دو گارڈہ بمفتیان یعنی ابوبکر مفتی الحنفیہ
و احمد طاہر مفتی الشافعیہ و دو صد ریال بمحدثین و مدرسین
و علما و فقہا یعنی سید حسن و شیخ رضوان و شیخ حبیب
و شیخ محمد افندی و حسن افندی و احمد افندی و پنجاہ
ریال بمعلمین اطفال و صد و پنجاہ ریال بموذنین و
ہشتاد و پنج ریال بچہار روسای موذنین و بیست
و پنج ریال بمصطفی شربجی[1] یعنی داروغہ لنگر و یک ململ
و بیست و پنج ریال باحمد حریری شیخ الفراشین بارسال
پیوست، پیش در ایام مرض الموت از نوشتۂ کارپردازان
ہمراہی سلم شریف کہ از اثنای راہ نوشتہ بودند مبرہن
رای انور گردید کہ بجہاز حامل سلم بحدی طوفان
رسیدہ کہ قریب بغرق بود، و در وقت طوفان
بعضی از ہمراہانش بخواب دیدند کہ خود بدولت جامۂ
سفید پوشیدہ و دامن بر کمر زدہ نزد سکان جہاز
استادہ میگوید کہ بفلان جانب برانید تا مامون بمکان
مالوف خواہد رسید بعد ازان از خواب بیدار شدند و
دیدند کہ طوفان کم شدہ است ازینجا معلوم می شود

(۱) (۱۰ آ) شربجی

که در حالت بیماری هم تعلق خاطرش برسیدن مرکب
مذکور با سلامت بیشتر می بود ، و می فرمود که هرگاه
خبر انتصاب سلم شریف بکعبهٔ منیف گوش زد ما خواهد شد،
درین جا جشن آن بتکلف تمام خواهیم نمود ، و اثواب
انبساط این معنی هم سر خواهیم دهانید ، افسوس هزار
افسوس که پیش از سامعه افروزی این بشارت جان بحق
تسلیم فرمود و من بعد جناب نائب مختار بحسب ارشادش
بآرایش محفل سرور وصول مژدهٔ مذکور پرداخت، قبل
ازین در عصر پدر بزرگوارش مجرمان ملازمان و متوسلان
سرکار را پیادگان پولس دست گیر کرده بے اطلاع
سرکار تعزیر میگردند ، و پدر بزرگوارش ازین معنی
رنجیده خاطر گردیده و یک نوع هتک حرمت نسبت
بذات شریف خود تصور کرده آنها را از ملازمت خود
دور می نمود ، بعد ازان خداوند ارجمند ما در عهد فیض مهد
خود باستمداد گورنر هانربل سار ٹامس منرو بهادر که پیوسته
قدردان و ناخواهان هتک حرمت هیچ گونه این دولت خانه
بود خلاف قاعدهٔ مستمره بعد استفسار و ثبوت جرم
پیش ارباب پولس و اطلاع آنها بحضور فقط اجرای
تعزیر و سیاست این مجرمان در سرکار خود مقرر گردانید
چنانچه به فضل تعالی تا حال جاری است و سابق ازین

لوازمۂ عزت میربخشی کہ عبارت از سر شدن اتواب است معمول سرکار کمپنی(۱) نبود لہذا خداوندان ما دران باب سعی فراوان بکار بردہ بوساطت گورنر صاحب موصوف قانون آن مقرر کنانید وقتیکہ این عمل بظہور رسید بدو جہت دست افسوس می مالید ، یکی آنکہ برخدمت این بخشی گری کہ خانموصوف برآنست کسی از ملازمان بودی نہایت انسب شدی ، و دیگران کہ برای سردادن اتواب تعظیمش بر برج قلعۂ مدراس ننوشتے بہتر بودے، زیرا کہ ازین معنی در تعظیم خداوندان نعمت و تعظیم ارباب (ق ۴۹ ب) ملازمت مساوات لازم می آید، و فرق و امتیاز درمیان روسا و سایر بندگان این برگزیدگان رب انام نمی ماند ، و روز روانگی خانموصوف سمت ناگور شریف اگرچہ بلا تامل بسردادن اتواب تعظیم خانموصوف بر قلعۂ اینجا نامۂ بسفیر خاص نوشتہ از دست ولی محمد مروہہ فرستاد ، امابعد ارسال آن فی الفور خیال مذکور بخاطر مبارک آوردہ آدم بطلب او روانہ فرمود ، چون نامہ بر از راہی و آدم طالبش از راہی دیگر رفتہ بودند ، نامۂ مذکور بدست سفیر رسیدہ حسب الترقیم بعمل آمد ، الحمدللہ کہ او جل شانہ بفضل عمیم خویش باوجود

---

(۱) دما، کومپنی

خلق و اوصاف حمیده در ذات آن بنده برگزیده اسباب
خوش اقبالی هم عطا فرمود و هر چه عزم اعظمش مصمم میگشت
آن را بوقوع می آورد ، و نواب هانربل سار ٹامس منرو
بهادر گورنری بود نیک طینت ، تابع انصاف و معقولیت
رعایا و برابار خوشتر داشتی ، و بهیچگونه ظلم و ستم را
در طبع خود فرونگذاشتی ، اگر کسی بالمواجهه سخنان ناشایسته
بزبان درازی و خشم پردازی بر نسبت ذات او بر لسان
آوردی ، او بمقتضای نسبت طبع برفق ومدار او حلم و
مواسا پیش آمدی ، میگویند که بعضی او باشان بهایم سیرت
و شور بختان پرخاش طینت این ملک بعلت عدم حصول
مقاصد خودها که درحقیقت آنها نداشتند ، آهنگ کشتنش
کردند[1] و او برین معنی آگاه گشته بجواب شان پرداخت
که از قتل من شما را اصلا سودی دست ندهد ، بل
بقصاص من کشته شوید ، و بجای من دیگری خواهد نشست،
اما بهبودی شما دران است که اینهمه خیال فتنه و فساد
از سر بدر کرده طریق بخردی و هوشمندی پیش گیرید ،
و اگر بر اثبات حقوق خویش دلیلی و حجتی داشته
باشید بیارید ، تا بمرام خود بدان وسیله فایز گردید،
پس یکی ازان میان بحکم سوال از آسمان و جواب از

---

(۱) (ما) گردید

ریسمان بچنین کلمات پر خرافات بجای خود لاف زدن آغاز کرد که عوض حجت و دلیل میخی از صحرا تراشیده آورده چنان بحلق او فرو گویم که از مقعد او بدر آید کسی ازین معناش اطلاع داد، روز دیگر او را طلبیده فرمود که چرا در تلاش میخ بصحرا میروی، و در محنت و مشقت مقعد زنی من می افتی، اگر ایک فتیلهٔ کاغذ تمسک به ثبوت حق خود بیاری به تسکین و تفهیم من کافی است، و تا وقتیکه بر عهدهٔ گورنری مامور بود از فصل یک روز بفریادرسی حال مستغیثان و دادخواهان هر نوع پرداختی، و عرایض آنها گرفته بذاته یا بالواسطه ترجمان مطالب و مضامین آنها ذهن نشین خود ساختی و اهل استغاثه را نزد خویش طلبیده باجابت(۱) پر اصابت ملتفت گردیدی، تا آنکه از چنین توجه و التفاتش خلقی بروی هجوم کردندی و او هرگز از ازدحام مردم چین بر ابرو نگذاشتی، و اگر مهتمان و ملازمانش نظر بر اهتمام و خدمتگذاری خود عزم اسکات(۲) شور و هنگامه مستغیثان می نمودند، آن انصاف گزین به زجر و توبیخ شان (۵۰ الف) پرداخته میفرمود که این حاجتمندان را ایذای

(۱) (آ) حاشیه اجابت ای جواب دادن اصابت ای بصواب رسیدن ۱۲

(۲) (آ) حاشیه اسکات ای خاموش کردن

هیچگونه مرسانید ، و تا بمراد دل فایز نشوند از پیشگاه من مرانید روزی پیر زنی که علت جهل و نادانی داشت ، و بزعم پر غلط خود دعوی مدعای کاذب بدل میگماشت ، خاک راه بر سراپای آن نازکش بی‌نوایان و مرحمت‌گستر بیچارگان ، ریختن آغاز نهاد ، و یزکداران[1] ازین حرکت نالایق او خواستند که سیلی زده از پیش پرانند ، آن نصفت آیین بفحوای

ز فریاد بیوه زنی سر مپیچ
اگرچه بود نالهٔ او بهیچ

مانعان را بمعرض عتاب و خطاب آورده و خاک را از رو و لباس بهر دو دست خود بر افشانده به پیره زن مخاطب گشت که درین خاک افشانی چه فایده بینی بلکه دستاویزی باثبات حق خود بیاری ناکامیاب شوی فقط ، و آن مایهٔ عجز و انکسار با همگی شرفا و عماید این دربار به تعظیم و تکریم پیش می آمد ، اگرچه در لباس عسرت بوده باشند ، و تحقیر هیچ گونه به نسبت ایشان در دل نمی آورد ، و بیشتر بر عسرت آنان تاسف میخورد ، و تا مقدور خود ترددی و کوششی در توسیع معاش شان بکار می برد ، و در ادای حقوق احباء قدیم خود میکوشید

---

(۱) (ما آ) یزک داران

و رفقا و خدام را بسیار دوست میداشت و همواره برفاهیت آنان می پرداخت ، و درپے تعرض و تعصب ملل[1] و نحل[2] نمی شتافت ، و میگفت که حکام را در حوالی چنین امور گردیدن نمی سزد ، چه به تعصب یکی از دیگری تعرض نمودن باعث انهدام اساس دولت و ریاست است ، و همه مذاهب و مشارع بحسب ارادۂ لم یزلی است و اکثر رویه پسندیده و سجیۂ[3] سنجیدۂ او مطابق طریقه سلاطین سابق که گوی نیکنامی بردند عموماً ، و موافق آئین شاه اکبر خصوصاً می بود ، و اوقات خود را در اعمال شایسته مصروف میداشت ، و از کارهای فضول و لایعنی احتراز می کرد روزی مابین مذاکرۂ لغات و السنه جناب نایب مختار زبان انگریزی را بر فارسی ترجیح داد ، و آن انصاف منش برعکس این ، فصاحت و بلاغت لسان فارسی بمیزان بیان نهاد ، و گاه گاه در مقدمات سرکار ما بمقتضای اوقات باتفاق اهل کنکاش[4] احکامی چند مقرر کردی ، تا آنکه احکام از وساطت سفیر بحضور جناب نواب ما واضح میگشت ، و حضور آنرا از راه معقولیت منسوخ میفرمود ، پس چون

---

(۱) (آ) ملل ای مذاهب حقه ۱۲ (۲) (آ) نحل ای مذاهب باطله ۱۲

(۳) سجیه ای خصلت (آ) (۴) (آ ما) کنکاش

جناب گورنر صاحب ممدوح مرد معقول و صاحب انصاف بود ، آنرا بخوشنودی تمام قبول بینمود ، و پیوسته بنواب ما و جناب نایب مختار مخلصانه به تپاک دلی درهای موعظت سفتی که گاهی معاملات خود را بکورت رجوع شدن مدهید -

بیان خصوصیات و عنایات جناب رضوان مآب و جناب نایب مختار نسبت براقم فدویت قرین و ذکر واقعهٔ جان گزای عشرت فرسار آن آن خوشخرام عرصهٔ خلد برین و شرح بعضی وقایع حیرت آفرین و سوانح عجیب آنزمانهٔ اندوهگین

چون حضرت عز و علا بفحوای تُعِزُّ مَن تَشَآءُ میخواهد که ذره را مصاحب آفتاب گرداند (ق ۵۰ ب). و خاری را در صحبت گل نشاند ، پرتوی از انوار افضال خود بروی می اندازد ، و ظلّی از اظلال عنایات خویش برسرش می گسترانند ، چنانچه راقم را از تخصیص و تقریب هرگونه خصوصیات و تقربات بارگاه دولت پناه نواب ما و جناب نایب مختار آنچنان مخصوص و مقرب گردانید که دیگری را

از اقران و امثال در چنین مقامات عالیه[1] و مباہات غالیه و مشارکت و مساہمت نه بخشید ، تفصیل این اجمال آنکه جناب نواب ما بحسب مواعید ایام صاحبزادگی خود بحکم اَلْکَرِیْمُ اِذَا وَعَدَ وَفَا از تاریخ جلوس میمنت مانوس خود بتقرر مشاہرہ صد ہون ، سوای درماہہ ۳ روپیه سرکار جناب محل عالیه و عنایت مبلغ ششش ہزار ہون وغیرہ این ذرۂ بمقدار را باوج عزت و اعتبار رسانید ، و ہم بتعین مبلغ ۳[2] ہون بتقریب ہر عید ، و زردہ[3] ہون بخرج عشرۂ محرم محترم ، و شصت روپیه از خزانۂ عامره ، و ۳ ہون از کارخانه میرسامانی در ماہ رمضان شریف ، و شصت روپیه سوای پیشکش[4] آثار مبارک ، و بیست و پنج روپیه عنایت نایب مختار در ماہ ربیع الاول و پنجاہ روپیه بتقریب جشن سالگرہ خود مع پنج روپیه نورۂ طعام این جشن خجسته فرجام ماورای ۳ و پنج روپیه سرکار جناب قدسیه بواسطه ہمین جشن سال بسال معزز و ممتاز گردانید ، و در عنایت نامجات[5] دستخطی خاص که براقم تحریر میفرمود ، در القابش گاہی دوست من و گاہے دوست صمیم من و گاہے

---

(۱) (ما) عالمیه (۲) (آ) سی سی (ما) ۳ ۳ (۳) (آ ما) زردہ

(۴) (ما) نذر (۵) (ما) عنایتنامجات

یار وفادار من ترقیم مینمود ، بعد رحلت آن بحر جود و نوال در جشن سالگرهٔ نواب حال سلمہ اللہ المتعال فقط یکدشت خلعت برابر اعظم الملک عنایت میشود ، و دو قطعهٔ باغ یکی در وقت صاحبزادگی جناب نواب ما و دیگری در عهد فیض مهد جناب نواب معلی القاب حال بوسیلهٔ عنایات پیغامات جناب نایب مختار مرحمت گردید ، و همچنین بذریعهٔ سترک آن مختار مهام ریاست جلوه افروزی القاب عمدهٔ رفقای بے ریو و رنگ ، زبدهٔ ندمائی با نام و ننگ مع تکمیل آئین توقیر که بزبان انگریزی ریش نامند در همچشمان عزت فراوان بخشید ، و نیز از عنایات آنجناب آنست که هرگاه قصد رونق افزائی سعادت بندر جهت زیارت حضرت تمیم انصاری قدس سره مصمم کرد ، راقم را بعد گذشتن پنجگهڑی بشب ارشاد فرمود که ما بزیارت آن بزرگوار میرویم تو می آئی یا نه ، عرض کردم که هرگاه دیگران را حکم همراهی خاص شرف نفاذ یافت و راقم را تا این زمان درین باب هیچ امر صادر نشد ، دانستم که سعادت اندوزی راقم بشرف همرکابی حضور منظور نظر والا نیست ، بمجرد گذارش هذا ارشاد شد که ترا در چنین مقامات مانند دیگران صدور امر چه ضرور کسی اجزای جسم خود را امر نمی کند ، و تو بمشابه جزوی

از اجزای نالی انتهی، اگر در ادای مراتب شکر این عزت افزائی و ذره نوازی که کسی از سلاطین نامدار و امرای عالی‌مقدار با چنین قدرشناسی و عزت‌بخشی در حق ملازمان عمدهٔ خدمتگذار و فدویان زبدهٔ عقیدت‌شعار خود ازین قسم کلمات خصوصیت سمات بر زبان (ق ۵۱ الف) نرانده، مگر بکمال قدرافزائی خبر بلفظ فرزند عزیز برادرعزیزیار[1] وفادار و مانند آن مخاطب نفرموده اند، همه تن زبان شوم، و تا مدت عمر[2] عهدهٔ آن بر خودش لازم گیرم، شمهٔ ازان بمیزان بیان نسنجیده باشم، الحق کسی را عضو خود خواندن و باین اسم مسمائی کردن قریب‌تر باختصاص و اتحاد است از خاندان شخصی باسم پدر و برادر و یار و مثل آن ازانکه مابین پدر و پسر و برادر وغیره از وقوع حرکت ناملایم احتمال ظهور تفرقهٔ و بینونتی[3] است

بیت

اگر با پدر جنگ جوید کسی
پدر بیگمان خشم گیرد[4] بسی
وگر خویش راضی نباشد ز خویش
چو بیگانگانش براند ز پیش

---

(۱) (ما) یارا وفا (۲) (ما) عمر مدت (۳) (ما آ) بینونتی ؟ (۴) (ما) کنرد بسی

و درمیان عضو و صاحب او از صدور لغوی و معصیتی
اصلا این احتمال نیست چه کسی بعلت صدور فعل مذموم
از عضو بخویش افتراق آن از خود نمی‌خواهد بلکه همچو جان
دوست و عزیزش میداند، همچنان از مرگ خویش
و برادر آن قدر رنجی و المی راهیاب خاطر نمیگردد که
از تلف عضوی داغ رنج و درد تا دم زندگی در
دل می‌نشیند، و هم در عهد آن مختار ذی اقتدار
بر عنایت بیست هون نواب رضوان مآب بابت ماه
صیام[1] سی[3] هون افزون گشته جمله پنجاه هون مقرر
شد، و نیز یکصد و بیست هون سالانه جهت
خوراکی اسپ وغیره که از روی فرد دستخطی[2] خاص
ثابت است، و زری روزینه بمیوه خوری راقم تقرر
یافت، و ماورای این عنایات چند نوازشات دیگر
است که در افتخارنامه بتفصیل مسطور گشته، و آنجناب
فردوس‌نشین در عهد خویش راقم را یکبار تنها برای
اظهار مطلب خود بهمراهی یک ترپ سوار پیش سفیر
خاص مکڈنل بهادر ٹاون میجر قلعه، و بار ثانی مع اعظم‌الملک
و یک ترپ سوار حین روانگی او سمت ایران بمنصب[3]
سفارت جهت ملاقات رخصتش در قلعه فرستاده پایهٔ

---

(۱) (ما) سے ہون (آ) سی (۲) (ما) فرد دستخطی (۳) (ما) منصب

عزت و اعتبار این بمقدار افزود و سپس جناب
نائب مختار نیز بدستور بهمراهی ترپ سوار بنا برابر از
ما فی الضمیر خود نزدیک جنرل ٹیلر بهادر بقلعه روانه فرمود
و همرین قیاس گاه گاه بمقتضای عنایات جناب نایب
مختار یک ترپ سوار وقت اتفاق سیر بیرون گنڈساله
همراه این عجز آثار میباشد ، و نیز آن مقیم مقام
اعلی علیین گاهی مضمرات و مکنونات ضمیر تقدس آئین و
کیفیات نوشتجات ارباب حکومت از راقم مخفی نمی‌نمود
و در تجویزات و استشارات دارالانشاء انگریزی شریک
می‌ساخت و وقت آمد سفیر ذی توقیر صاحبان عالیشان
حکومت نشان بحضور عظمت معمور راقم را با اعظم الملک
باستقبالش میفرستاد ، و حین مجالست سفیر فراست تخمیر
کرسی نشست راقم نزدیک کوچ مخمل اندود جلوس
فیض آمود خاص می‌نهاد ، و روزے در حالت بیماری
درد پا از راه مراحم خداوندی براقم[1] ارشاد فرمود که قوالان[2]
را بترانه سازی بجهت تفریح مزاج (ق ۱۵ ب) نوکر
دارد ، حسب الحکم قوالان را بدرماهه بیست روپیه نوکر
داشتم ، و خود بدولت هم دو سه بار نغمه آنها سماعت
نمود ، تا چند ماه قوالان برای نغمه سازی نوکر ماندند ، بعد

---

(۱) (ما آ) مراقم ؟ (۲) (ما آ) قوالانرا بترانه

انقضای چند سال وجه بقیهٔ درماههٔ آنها بذریعهٔ منیجر
جناب نایب مختار ستوده اطوار از سرکار حاصل و زر
ماهوارهٔ آنها با مبلغ ستی[1] روپیه عنایتی جناب نائب مختار
که از وقت صاحبزادگی از علاقه کونڈل را و میرسید
بمواجب راقم داخل گردید ، الغرض او سبحانه عم نواله
نوازشات آن بحر همت و سخا را بحدی مبذول
حال راقم فرمود که بموجب قول ندیمی که آن را سعدی
علیه الرحمه در گلستان آورده که در سایهٔ دولت
خداوندی دام ملکه همگنان را خوشنود کردم مگر حسود را
که راضی نمی‌شود الا بزوال نعمت من ، محسودِ اکثر مردم
گردیدم ، بفضله تعالے بپایهٔ اللهم اجعلنی محسودا
لاحاسدا چون درین مدت قلیل شش سال
ریاست بچنین عنایات بے پایان مدارج خصوصیات فراوان
دست داده باشد اگر ظل فیض گستر آن ندما پرور
بر فرق مستظلان سایه دولت تا دیرگاه پاینده بودی
چه قدر عروج و صعود معارج و مصاعد علیا بظهور
انجامیدی ، مصرع

تمنا در دل و دیده شکستم

بهرحال تفصیل عنایات پیغامات آن سفرگزیدهٔ عالم

---

(۱) ۶۰، ۳۰

قدس از زبان قلم و قلم زبان افزون است ، و از شما را تامل فکر و خیال بیرون می‌خواست که شمهٔ از سوز و گداز دل پُر درد که از واقعهٔ هوش ربای آن فردوس مکان خرمن سوز عیش و آرام است بدستیاری خامه در جگر نامه فروریزد ؎

بقلم گفتم ای سخن پرداز
بنویس آنچه در ضمیر من است
گفت تو شرح سوز میخواهی
نی و آتش چه جای این سخن است

ناچار بحسب مضمون ؎

شرح سوز دل من کار قلم نیست بلی
پای چوبین ، زکجا عرصه آتش زکجا

عذر آن معقول پنداشته به تحریر کیفیت وفاتش که اینهم در احراق متاع صبر تقصیر نمیکنید ، مگر که ناگزیر مورخین است آن را کشان کشان می آرد ، اعنی در ماه شعبان سال یکهزار و دو صد و چهل هجری از علت شدت درد پا و بیخوابی که دران مدت داشتم ، برای تبدیل هوا تا ـــــ ماه سکونت خود بگرام پاک اختیار کرده ، بعد آمدن از آنجا خانه‌نشین می‌بودم و وقت عصر بحضور فیض گنجور می‌رفتم ، و حضور از خوف تزاید مرض

تا ہشت ساعت شب حاضر حضور داشتہ رخصت می فرمود،
دران ہنگام اگرچہ مرض مزمنۂ مثانۂ آن خداوند نعمت
رو بہ ترقی آوردہ بود اما چون از حصول دولت
صحبت ہر روزۂ والایش محرومی داشتم ، بازدیاد شکایت
مذکورۂ حضور مطلع نگشتم ، و میدانستم کہ مزاج مبارکش
رو بہ تنقیہ آوردہ است ، الحاصل روزے در اواخر
ماہ محرم سال یکہزار و دو صد و چہل و یک ہجری
بہ عادت معہود وقت عصر بعشرت محل رفتم ، و بعلت
تشریف فرمائی حضور بمحل سرای دولت معمور زمانی بانتظارش
بر کنار چبوترۂ حوضی کہ در صحنش واقع است نشستم
ہرگاہ بر آمد فرمود دیدم کہ روی ماہ پارہ اش از سحاب
ملال نقاب پوشیدہ است ، و گل رخسارۂ او از تاب
رنج و تعب ژولیدۂ خواستم کہ سببش استفسار نمایم،
لیکن او بکمال شفقت سبقت کردہ دست بر دوش من
نہادہ بدین مضمون متفتش احوال من گردید کہ حال دوشینۂ
خود برخوان ، و کیفیت بیخوابی و درد پا باز نما کہ راحتی
از خواب و تسکینی از درد یافتہ یا نہ ، راقم بعد عرض
حال خود التماس کرد کہ امروز بر وجہ مبارک آثار تعب
کثیر می بینم سببش چیست پس آن جوہر صبر و استقلال
بہمان حالت کہ دست بر دوشم گذاشتہ بود بحجرۂ

حمام خانه تشریف آورده فراش را طلبید فرمود که شیشهٔ بول که در محراب است بیار و باین کس بنما؛ وقتیکه نظرم بر قاروره افتاد، بلا مبالغه خون ناب معاینه کردم، و بهراس خاطر و تشویش باطن عرض نمودم که این قدر حرارت مثانه و تبدیل رنگ بول و بآن سبب است که رائے حضور بعد انتقال حکیم مسیح یارجنگ بطرف تنقیهٔ مزاج فیض امتزاج مایل نگشته، فرمود که تو نظر بر تشویش دل خود کسی را حتی که برادرم یعنی جناب نایب مختار را بدین معنی آگاه نکنی، مگر بعرض فضل حق صاحب رسائی که بفضله تعالیٰ ازالهٔ بیماری از دعای ایشان مرجو است، معروض داشتم که کسیکه اعتقاد حضور باجابت دعایش انعقاد یافته است او خود بحکم لکل داء دواء عندالاحتیاج محتاج استعمال دوا می‌شود، پس رای حضور چسان تجویز فرماید که دعا انفرادًا بی ملازمت دوا موثر آید، سپس راقم را با زجر و توبیخ فرمود که دل تو از بزرگان نهایت بد اعتقاد است، و چنین نباید، بعرض دادم که درین باب ناچارم دل هرکس بید قدرت او تعالیٰ است، بهر جانب که خواهد مایل گرداند من بعد به جرأت تمام و عجز و انکسار مالاکلام بسمع اشرف رسانیدم که برطبق

ارشاد والا جناب فضل حق صاحب معروض نمیدارم اما عرض
دیگر فدوی نیز بذورۂ اجابت فایز شدن ضرور ، یعنی
اگر حکم ملازمان شرف نفاذ یابد تا بحکیم صداقت علی خان
که طبیب قدیم ایام صاحبزادگی است اطلاع میدہم که بہ
صباح حاضر حضور گردیده معاینۂ قاروره نماید ، فرمود بهتر
است مگر به طبیب مذکور تاکید کنی که این معنی از دیگران
بپوشد ، و باظهار آن نکوشد ، پس حکیم مسطور حاضر گشته
کیفیت مزاج والا بمعاینۂ قاروره دریافت ، و از شربتهای
مسکنات بغدادی و معالجه پرداخت ، من بعد روزی وقت
عصر با حکیم مسطور ملاقی شده از چگونگی معالجۂ مزاج مبارک
استفسار نمودم ، جواب داد که انشاء الله تعالی مزاج مبارک
در عرصۂ قریب باستعمال چنین مسکنات رو باعتدال
خواهد آورد ، گفتم که اصلاح مزاج عالی بدون تنقیه مشکل
معلوم می‌شود ، او پاسخ داد که چون قبل ازین در ایام
صاحبزادگی از شدت بیماری بتجویز مسهل چه قدر در طعن
و تشنیع مردم افتاده بودم که بر تو پوشیده نیست
اکنون بحکم مارگزیده از ریسمان می‌ترسد چگونه تجویز مسهلات
و تنقیه نمایم ، قضا را درین اثنا بتاریخ چهارم صفر
از بطن مختار النسا بیگم صاحبه دختری متولد شده بر مزاج
بیگم صاحبه موصوفه نوعی تکسل پیدا آورد ، ازین سبب

طبع اشرف اقدس تا ۳ چهار روز بدان پیشتر تعلق
میداشت، و بار تشویش بیکران بر دوش مبارک میگذاشت
فی الجمله یازدهم ماه مذکور موافق معمول جهت فاتحهٔ پیرپهلوان
تیرد الور مع محلات تشریف فرما شده در احمدی باغ نزول اجلال
فرمود، و روز دوم باوجود شکایت طبیعت فیض
طویت پرداش نکرده وقت عصر بسواری سکهپاون که
راقم هم بشرف مجالست مشرف بود قصد زیارت
مزارش نمود، بعد انفراغ از فاتحه باوجود ممانعت
راقم و دیگران بر اسپ خوشخرام خاص سوار گردید، و
دیگر رفقا مثل اعظم الملک و صفدرجنگ وغیره را بسعادت
همرکابی مستعد گردانید، و براقم فرمود که جهت ادای
نماز معمولے یک وقته بمسجد معمور میروم، اگر تو هم
با وصف این درد پا که داری اگر بتوانی و مزاج تو
مکدر نشود برکرسی استاده بر اسپ سوار شوی، و
همرکاب ما بیائی، و الا در سکهپاون خاص که همراه
است سوار شده به خیمهٔ خود روی، راقم نظر بخوشنودی
جناب عالی بر اسپ سوار گشته از راه کنارهٔ دریا تا دیوار
شهرپناه همراه رکابش شتافت، چون حضور بر چهرهٔ
راقم آثار تعب ملاحظه فرمود، ارشاد کرد که در سکهپاون
خاص سوار شده بخیمهٔ خویش مراجعت کنی، راقم

حسب الحکم بسواری سکهپاون رو بفرودگاه آورده بحکم دروغ مصلحت آمیز به راستی فتنه انگیز یک قطعهٔ عرضی باین مضمون که جناب فضل حق صاحب همین وقت با راقم درخورده فرمود که باوجود روداد شکایت در مزاج شرعی نواب او را بر اسپ چرا سوارشدن دادی ، اگر بسواری سکهپاون رفتی بهتر بودی ، نوشته با سکهپاون و مردم جلوی سواری خاص بمسجد معمور فرستاد ، تا تارک رکوب اسپ شده بسواری سکهپاون مراجعت فرماید ، با آنکه معروضهٔ راقم باظهار قول فضل حق صاحب دست التجا کشاده بود به پیشگاه قبول والا جانگزید ، و آن سیاح ملک آخرت بحسب ارادهٔ ازلی و تقدیر لم یزلی که ظهور امری بی وجود سببی صورت نمی بندد ناچار سواره باحمدی باغ باز گردید ، و بمجرد شرف نزول فرمود که سوزش و شکوهٔ مثانه رو به تزاید آورده است ، خدا خیر گرداند ، ازین ارشاد هوش ربا فی الفور حواس راقم در انتشار و صعوبت درد پا که داشت بریک کنار ماند ، الحاصل بیماریش ازان رو باشتداد نهاد ، و حکما بواسطهٔ غفلت یا از خوفیکه مسهل حکیم صداقت علی خان هنگام صاحبزادگی وقت روداد همین بیماری مضر افتاده بود به تنقیه اش نپرداختند و فقط بتجویز وتشخیص مسکنات اکتفا کردند ، و دران ایام نافرجام عظیم النسا بیگم

صاحب بی سبب منحرف گشته در کورٹ مستنائی شده از دایرهٔ اقتدار سرکار بیرون رفته بود ، ازین سبب هم بر مزاج جمیت امتزاجش غم و غصه دوبالا میشد ، و مزاج مبارکش روز بروز حرارت پذیر میگشت ، و هم درین مدت مستر هانربل گرهم بهادر مشاور دوم بسبب تشریف فرمودن نواب گورنر هانربل سرٹامس منرو بهادر بسوی بنگلور برای سیر ملک محروسهٔ خویش بتاریخ بیست و یکم صفر بدارالاماره برای فهمایش معامله بیگم مذکور و امحاء فسادش آمده بحجرهٔ نعمت خانه تکلف کثیر نمود ، آنجناب دوان روز با وجود شدت بیماری باستقلال تمام از احمدی باغ محض برای ملاقات و مکالمه مستر هانربل مذکور تشریف آورده رخصتش فرمود ، و هم بمعائنهٔ نواب صاحب حال که ماه تمثال ببرج شادی محل در حجور[1] مرضدات بیت الشرف میداشت نورچشم افزود ، بعد ازان راقم را در سواری خاص شرف منادمت بخشیده باز باحمدی باغ معاودت نمود ، تا اتمام ماه صفر درآن روضهٔ فرحت اثر سکونت ورزیده بسلخ ماه مسطور برائے تهیهٔ جشن ولادت جناب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم معه محلات بدارالاماره تشریف آورد ، هرچند هر یک از اطباء اخلاص اکتناه تا انصرام این ماه معالجه

---

(۱) آه حجور ای کنارها ۱۲

هرگونه بظهور رسانید ، اما چون تقدیر حکیم مطلق را تبدیلی
نیست تدبیر هیچ یکی سود نه بخشید ، و مرض جان
سوز یوماً فیوماً ترقی برنمود ، متعلقین و متوسلین
و ملازمین در دریای حیرت و گرداب تشویش بی نهایت
افتادند ، مگر آنانکه چون کافهٔ رفضا از روی دین و دولت
عداوت قلبی با او داشتند اوقات خود را به خوشنودی
و خوشدلی میگذاردند ، و هم بعضی از خاندان مثل
خانموصوف به نیت اینکه بعد انتقال آن خدیو پرمهابت
داماد خود یعنی جناب نایب مختار قایم مقام آن والاشکوه
گردد ، و خود از ذریعهٔ صهریت باستحصال هرگونه منفعت
و عزت کامیاب شود ، بدنیتی و بدطینتی را در دل خود
جا داد ، و حقوق نواختگی و نوازش خداوند نعمت خود
بر طاق نسیان نهاد ، و حالانکه جناب نایب مختار پیوسته
ازو به چنین فضولیات و تخیلات فاسدهٔ او تنفر تمام
میداشت ، و نواب ما نیز از بدسگالی او خوب واقف
شده بکرات و مرات راقم و دیگر خیرخواهان خویش را
بدان آگاهانیده بود ، و چون در مرض الموت بسمع
والایش رسید که خانموصوف همه وقت منجمان را در خلوت
جمع کرده استفسار از مقصود خود بنماید ، و با ڈاکٹر اسکاٹ
هم اتحاد دارد ، روزی روبروی راقم و اعتضادالملک

بتاسف تمام فرمود که شما شنیده باشید که خانموصوف درین ایام بچه کار مشغول است، عرض کردم که سرگرم آرایش مجمع اہل تنجیم میباشد، مگر میخواہم که او را چنان سرزنش نمایم که از دایرهٔ منجمان بذلت و خواری و فضیحت و رسوائی برآمده دستار خویش را پیش حضور والا بر زمین براندازد، ارشاد شد که تو چرا او را دشمن خود بر نمائی، در ارادهٔ الہی جزای این بدنیتی وی از دست ہر کس که رسیدنیست[1] خواہد رسید، پس راقم چون مار بر خود پیچید، و خون جگر خورده جز صبر چارهٔ نیندیشید، ازین ماجرا که راقم پیش حضور عرض کرد شاید کسی بخانموصوف رسانید، لہذا او ازان روز خایف و ہراسان گشته حیلهٔ بر انگیخت، یعنی حوالی خیمهٔ خود بقنات فرا گرفته منجمان را اندرون آن می‌نشانید، و از مآل بیماری والا می پرسید، بتاریخ نہم ربیع الاول کرنل ٹیلر صاحب ٹون میجر یعنی قلعدار از طرف ارباب حکومت بخدمت سفارت این سرکار فیض آثار مقرر گشته با ڈاکٹر اسکاٹ که بتفتیش مزاج مبارک والا مامور شده بود آمد، و در حجرهٔ استراحت و تشریف داشتنی خاص که ملحق بزنانه است طلبیده شد، و بعد اظہار

---

(۱) (د، آ) ہمچو نوشته

تمنای صحت حضور و آرزوی سردادن انواب خوشی در
روز صحت و استحصال شرف عنایت عطر و گلاب
و هار گل رخصت یافت ، و بتاریخ سیزدهم این ماه تورهٔ
طعام باقسام فواکه بر طبق. معمول سفیر مذکور از سرکار
فیض مدار روانه گشت ، و بتاریخ پانزدهم روز جمعه نواب
گورنر هانربل سر ٹامس منرو بهادر مع خاتون خود از سفر
بنگلور وغیره بمدراس رسید ، و انواب تعظیم بر برج
قلعه و سرکار موافق معمول سرکردید ، ڈاکٹر مسطور هر
روز و سفیر مذکور یک دو روز برای استفسار کیفیت
مزاج مبارک می آمدند ، و ڈاکٹر هرچند میخواست که
بعلاج مزاج وهاج خودش مامور گردد ، اما آن معلی القاب
بعلت عدم مزاج دانیش اندیشناک بوده دل بر علاجش
بنهاد ، و تداوی حکمای خاص هم کارگر نیفتاد ، الغرض
پیش از چندی از روز وفات برادر عزیزالقدر جناب
نایب مختار فیض بار باین مضمون وصیت فرمود که درصورت
خیرباد گفتن من این جهان فانی را قریب زینهٔ مسجد
جامع که مسمی بوالاجاهی است دفن کنید ، و درباب
ازواج و اطفال خود بشما هیچ نمی گویم که ایشان
را بخدای تعالے سپرده ، و بحفظ او درآورده ام ، درین
هنگام راقم آثم از بالاخانه متصل نعمت خانه که دران ایام

بهمانجا سکونت میداشت موافق بخانهٔ خویش آمده باز بمقام مذکور مراجعت نمود که جناب نایب مختار راقم را برزش چوکی که جلوس گاه او بوده طلبیده بتاسف تمام فرمود که امروز شاید جناب برادر والا قدرم از زندگی مایوس شده است که چنین وصیتم فرموده ، پس راقم باضطراب تمام باریاب حضور گشته اشک ریزان عرض کرد که پیوسته کلمات استقلال آیات درباب صحت والا بر زبان مبارک می آمد ، امروز چرا بخلاف آن شرف نفاذ می یابد ، بمجرد اصغای این معنی تبسم کنان ارشاد نمود که برادر عزیزالقدرم بتو چیزی گفته باشد که ازان هراسان شده اشک حسرت میریزی و خاک بی صبری بر فرق شکیبائی می پیزی[1] ، بعد چند کلمات تسلی خیز فرمود که تو خاطر جمع دار و هیچ گونه خوفی و هراسی در دل مبار ، درین وقت که ببرادرم وصیت کرده ام نظر بر پیروی پدر بزرگوار من است که روزی بهمین قبیل وصیتم کرده بود ، و بتاریخ نوزدهم ربیع الاول روز سه شنبه آن مستعد سفر کشور بقا وقت بلند شدن یکپاس روز براقم خداست شیم فرمود که در شب دوشنبه این چنین خواب دیده ام که بر پلنگی موافق معمول استراحت

---

(۱) (آ) می پیزی ؟

میکنم به هیئتی که یکپای را زیر پلنگ گذاشته ام، درین اثنا دیدم که جناب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تشریف آورده روبروی من قیام فرموده است، من بمجرد دیدن لقای مبارک خواستم که پای دیگر زیر پلنگ گذاشته استاده شوم، و تعظیم و تکریم آنجناب آرم، بمجرد این اراده ارشاد شد که هرگز از جای خود حرکت نکنی که بیمار تکلیف داده نمیشود، پس من بهمان حالت افتادگی عرض حال بیماری خود کردم، فرمود که همین وقت بدرگاه شافی بیهمال رفته بصحت تو التجا میکنم، چنانچه همونوقت بحجرهٔ شتافته باز بعرصهٔ قریب تشریف آورد، درین وقت حضرت عزاسمه، را بصورت انسانی همراه آنجناب معاینه کردم، پس آنجناب بجای سابق بایستاد، فرمود که جهت صحت تو التجا کردم، از بارگاه کبریا خطاب شد که ایام بیماری وصحت بحسب تقدیر ما است، وتبدیل و تغیر را دران اصلا گنجایش نیست، بعد ازان خود بحضرت صمدیت متوجه شده ملتجی گردیدم که ایام بیماری چقدر باقی است، حکم شد که تا دوشنبهٔ سیومی صحت کامل بحصول خواهد پیوست، و هم چیزی سیاه پیش خود مشاهده کرده بدرگاه آن دافع بلیات دست التجا کشادم که چیز سیاه مرا خوش نمی آید، میخواهم که از نظر من عنایت

شود ، فرمان شد که اگر باشد چه مضایقه ، بهر طور صحت و عافیت و آرام و راحت نصیب تست ، انتهی ، الحق این رویا صادق بود که مطابق آن در سلخ ماه مذکور و شب یکشنبه ثالث بعد گذشتن هشت ساعت سنه یکهزار و دو صد و چهل و یک هجری کرب و اضطراب نزع رو نمود ، لیکن هوش و حواس آن مستعد سفر آخرت با وصفیکه پیش از چندی دران فتوری واقع شده بود ، چنانچه باید وشاید علی حاله بود ، فی الجمله کلمهٔ طیبه مکرر سکرر باشاره انگشت شهادت بر زبان رانده وقت ده و نیم ساعت ازین سپنجی سرای فانی بجهان جاودانی بشتافت ، انا لله و انا الیه راجعون دریغا واحسرتا که در عین شباب عمر ۳۴ و چهار سال بسان برق خاطف بی نیل مقاصد و مرادات ازین مزرعهٔ آخرت بگذشت ، و همگی تابعین و متوسلین را بسوز و گداز بی انداز بگذاشت اللهم اغفرله و ارحمه

گر پیر نود ساله بمیرد عجبی نیست
این ماتم سخت است که گویند جوان مرد

بعد ازین حادثهٔ جان فرسا و واقعهٔ اندوه افزا جناب نایب مختار با تاسف بسیار نامهٔ حسرت ختامه محتوی

این خبر هایله بسفیر سابق الذکر ارقام نمود و بغرهٔ ربیع الثانی
روز یکشنبه بعد انقضای نه ساعت از عدم موجودیت
فوج پیاده دریجا فقط سواران باریگاڈ خاص گورنر هانربل
سار ٹامس منرو بهادر با دو سرکردهٔ ولایتی برای تعظیم و
همراهی جنازه شریف بیرون دارالاماره حاضر آمدند ، و
در انتظار برآمدن تابوت استاده بشدند ، درین نزدیکی
سفیر مسطور و مستر کافری رفیق گورنر بهادر موصوف آمده
بحجرهٔ نعمت خانه با آن دو سرداران مذکور بنشستند ،
پس ازان چون قریب یازده ساعت صندوق نعش
شریف بدر آمد ، سواران مذکور و فوج سرکار هر دو
همراهش پیوستند ، و بتغنیٔ نغمات غم انگیز و نواختگی
سازهائے درد آمیز و نگون ساری اعلام فوج پرداختند ،
و اتواب منٹ گن بتعداد سال عمر شریفش بآئین انگریزی
بر قلعه شده شور و غوغای ماتم خلایق را بفلک الافلاک
رسانید ، و سیلاب سرشک را بحر طوفان خیز گردانید ،
خدا شاهد حال است که آن روز عجب روز ظلمت
آثار و آتش بار بود که بکثرت دود آه و
فغان و ناله زار مردمان از فرش زمین تا سطح آسمان
بنظر هر کس تیره و تار بینمود ، و کسی از مسلمان
و هنود درین شهر باقی نمانده که ازین ماجرائے

حسرت افزا بی سروسامان نشده ، مگر دران مجمع ماتمی صغیر و کبیر و ازدحام پرغمی نقیر و قطمیر خان موصوف سپاه درون بامید درآمدِ این ریاست درحوزهٔ اختیار خود زیر سایهٔ چتر فرحان و شادان و به تهنیت زادان میرفت ، و با هر که از مخالفان آن مسافر راه عدم و مجاور عالم قدم دوچار میشد ، شادمان و خیریت پرسان تکلم میکرد ، و در خلق این معنی شهرت داشت که او جناب نواب حال سلمه الله المتعال را پور نحس قرار داده ظاهراً غم این واقعهٔ جانکاه پیش مردم ظاهر مینماید[1] ، چنانچه وقتی این کلمه در بردی اعظم نوازخان از زبان خان موصوف سرزد ، او بغضب آمده جوابش چنان داد که در تقدیر الٰهی آن طفل بمقدور معصوم و یتیم را چه دخل و اختیار است ، تو باین سخن نا معقول او را چرا بدنام میکنی ، پس نادم گشته سکوت اختیار کرد ، عجب این قساوت قلب و غفلت

---

(۱) رآم حاشیه برآن اگر در شرع یا در عرف دانشمندان نحوست چیزی ثابت میبود ، حکم میکنم که خان موصوف از نحس ترین مردم است چه از دخل او درین سرکار فیض مدار سایهٔ همچو خداوند نعمت بی نظیر با زوال پذیر گشته آن چنان خسته باد گردوات دار و سایر این دولت سرا گردیده که بحیطهٔ بیان نمی آید ۱۲

عفی الله عنه

او است که باین چنین خداوند نعمت که باریتعالی عنایت خود را محض بذریعه ذات با برکت او بظهور آورد، کفران نعمت ورزیده رسوائی عالم گردید، و پیوسته خود را مطعون و ملوم هر کس گردانید، معاذالله که خدایتعالی این چنین حب دنیای فانی را نصیب به هیچ کس نکناد، القصه جناب نایب مختار و همه منتسبان اخلاص شعار جنازهٔ شریفش با صد نوحه و زاری و شور و شین بی اختیاری بمسجد جامع آورده بعد ادای نماز جنازه جنب پدر بزرگوارش در پردهٔ زمین چون احتجاب آفتاب عالمتاب از نقاب ظلمت سحاب مستور و مستجب ساختند، و ملقب برضوان مآب نمودند، [۱] تغمده الله بغفرانه و اسکنه بحبوحة [۲] جنانه بجاه محمد و آله و اصحابه علیه الصلوٰة والتحیات بعداد احسانه و امتنانه بعد ازین راقم بخانهٔ خود آمده چندان گریست که هم از گریهٔ صغیر و کبیر شور حشر برپا گردید، و خدای غیب دان آگاه است که دران شب قیامت نمون عجب حالتی رو نمود، بهرحال ایزد متعال درد چنین ماتم جان فرسا نصیب هیچکس نکناد، پس عالم تحریر، و

---

(۱) ای دارد خدایتعالی در رحمت خویش و ساکن کندش در وسط جنت خود ۱۲

بحبوحة بالضم وسط دار ۱۲ ص

فاضل بے نظیر، افضل العلما قاضی القضاۃ مولوی محمد ارتضا علی خان بہادر تاریخ رحلت آن سفر گزین دار آخرت، و مکتنف کنف رحمت رب العزت رضی اللہ عنہم از نہانخانۂ ضمیر بہ بیدای وجود آورد، این قطعہ مشتمل تاریخ از طبعزاد مشفقی سید ابوطیب خان المتخلص بوالا است

رباعی

رفت چون آن سرامد امرا
در محاق عدم برنگ ماہ
ہاتفم از سر بکا سالش
گفت افسوس و اہ اعظم جاہ

و ہم صادقی درین حادثۂ درد انگیز این چند ابیات حزن آمیز متضمن مادہ تاریخ از خلوتکدۂ بطون بہ پیشگاہ ظہور کشید،

غزل

غایب چو گشت آن مہ از چشم رفت ہوشم
مینا شکست ساقی چون خون دل ننوشم
چون نے ز استخوانم خیزد فغان دمادم
بی صحبت حریفم چون بادہ می خروشم
سوز فراق جانان چون شمع میگدازد
وز دیدہ اشک ریزد در خود ولی خموشم

آن وقت فیض صحبت چون شد بدل بفرقت
از فوت و حسرتِ آن افسوس چند جوشم
آهی که میکشم من گردن کشد بگردون
لخت جگر که دارم بانقد جان فروشم
همراز گریه باشد امروز روز دردم
در بزم دوست بوده همدوش خنده دوشم
از جامهٔ مشاعر گردیده سخت عریان
در ماتم فراقش یکسر سیاه پوشم
آن حرف مهر و شفقت کز یار خود شنیدم
آرام جان مضطر گردد ز شرح گوشم
آن نغمه ها که دوشین جان در بدن دمیده
امروز زان یکی هم هرگز نمی نیوشم
ورنه فلک بخونم ریزد بکاسهٔ من
زهر هلاهل غم هر دم بجائے نوشم
سال وفات او را جستم بظلمت غم
گفتا که آفتابی رفت از جهان سروشم

و نیز عزیزی مادهٔ بلفظ فارسی یعنی یافت بام بهشت و مادهٔ بعبارت هندی یعنی آه چراغ گیا استخراج کرده، و کسی از لفظ داغ بر دل استنباط تاریخ نموده، و کسی ازین قطعه تاریخ وفاتش بیرون آورده،

قطعه

آه نواب عصر اعظم جاه
سوی دارالبقا نمود نزول
سال تاریخ رحلتش از غیب
شد ندا از قبه در جناب رسولؐ

افسوس که آن جویای منادمت و مکالمت هر ساعت را کجا یابم ، وای صد وای که آن خواهان محاکات و مناجات هر وقت را کجا بینم ، واویلا صد واویلا که آن حامی هر آن و زمانم و مقضی هر کار و بارم گذاشته باین بی سروپائی بسر نمایم ، هیهات هیهات که خدایتعالی چنین نعمت غیرمترقب را که باین خاکسار و عصیان شعار عطا نمود ، و ناگهان بسرعت سریعه از دست در ربود ، اکنون استغاثهٔ زوال این نعمت عظمی و فریاد سوز سینه هر وقت و زمان جز بدرگاه بےنیازش بکه نمایم ، و چارهٔ این حادثه بزرگ از که جویم ، و راه نالهٔ زار زار لیل و نهار تا کی پویم که اثری و سودی بران مترتب نیست ، آخر همان اولی است که این همه مصایب از بخت ناساز خود دانسته عنان وحشت و جنون از دست

ندہم ، و خار حسرت و تمنا در دل و جان سامان بشکنم،
و بجناب کارساز مطلق و چارہ گر بے انباز برحق بہ پناہم
و چنگ صبر و شکیب بدامن رضا و تسلیم بزنم، غایۃ الامر
خواستم کہ درین محل جان گزا و مصیبت افزا بنظم معانی
سوز و گداز این نایرۂ شعلہ انگیز اندکی بانطفای تنور
سینہ پردازم ، اما چون در فن شعر چندان مہارتی
نداشتم ، لہٰذا آن را مع چند اوصاف آن سایر
باغ عدن ، و منتخب امرای زمن ، چون شعلۂ
فانوس لباس نثر پوشانیدہ بخدمت سید ابوطیب خان
المتخلص بوالا فرستادم ، خان مومی الیہ برطبق فرمایشم
بنظم آن پرداخت و آن اینست

نظم

بیا ای خامۂ آشرر ریز
بغل پروردۂ درد بلا خیز
مرکب کن سویدای دل ریش
دو آتش ساز جسم بسمل خویش
ز مژگان ہمچنان افگن سیہ اشک
کہ شخص غم بران یکسر بردرشک

که شد اندر شفق خورشید اعظم
جهان پر شد ز دودِ شام ماتم
که باشد بیگمان خاصیت دود
کند چشم خلایق آب آلود

زبس اسمش سوی عظمت دلیل است
در اسمای دگر زان رو جلیل است
میان اسمها اسمش معظم
چو در اسمای حسنی اسم اعظم
گرامی اسم آن ممدوح موصوف
باعظم جاه مشهور است و معروف

تقدس لمعهٔ خورشید دانش
تفضل موجهٔ بحر صفاتش
وجودش مظهر فضل خداوند
به عاجز پروری بے مثل و مانند
سرش ماوی عقل ورای وفطرت
دل پر همتش ملجای جرات
رخش چون ماه بود از نور معمور
فروغ طالعش نور علی نور
دو ابرویش که دو مفتاح بودند
دو قفل گنج بحر و بر کشودند

گلستان عبادتها و تقوی
نمودی سبز از آب وضوها

ز نیکان نیک بود و از بدان بد
نفرمودی سوالی سایلی رد

بفرق خاکساران مهر گستر
بلی خورشید باشد ذره پرور

همیشه قدر افزای رفیقان
گرامی تر زیک عالم شفیقان

قدیمان را فزودی هر زمان قدر
بلی خورشید سازد ماه را بدر

هزار افسوس اندر نوجوانی
تلف فرمود نقد زندگانی

بهجر او دلم بیتاب گردید
سراپا چشمهٔ سیماب گردید

مراد خویش را ناگشته فایز
چو گرد کاروان وا ماندم عاجز

کنون در زمرهٔ اعدای جانی
بصد تلخی نمایم زندگانی

خدا شاهد ز سوز دل بهر آن
چنین در هجر او هستم غزلخوان

چو اعظم جاه از دار جهان رفت
فغانم از زمین تا آسمان رفت

دریغا وا دریغا وا دریغا
زکف ناگاه گنج شایگان رفت

ز سر هوش و ز دل صبر و زتن جان
همه چون او بهمراه فغان رفت

چو شمع صبحدم افسوس ناگاه
ازین محفل سبک دامن فشان رفت

گلی بود او بگلزار جوانی
یکایک آه برباد خزان رفت

سراسر گوهر بحر مرادم
ز دست رفتن او رایگان رفت

حفیظ اکنون خدا حافظ که چون شمع
بهجرش آتش دل بر زبان رفت

غزل

میکردم از پس او مستانه این ندارا
دل میرود ز دستم صاحب دلان خدارا

آن دلبریکه شادان میکرد از عنایت
با دوستان تلطف با دشمنان مدارا

بسمل وشم زہجرش اے کاش مرگم آید
باشد کہ باز بینم آن یار آشنارا

از تلخیٔ فراقش زہر ہلاہل اکنون
اشہی لنا و اہلی من قبلۃ العذارا

در رہن بادۂ غم دادیم خرقۂ صبر
اے شیخ پاک دامن معذور دار ما را

از خون دل نہجرش نوشیم جام ہر صبح
ہات الصبوح ہبوا یا ایہا السکارا

حال مخالفان را از بعد او چگویم
دردا کہ راز پنہان خواہد شدا شکارا

از طرح صبر اکنون اکسیر کن دلت را
کین کیمیای ہستی قارون کند گدارا

حال حفیظ یا رب دانی چنانکہ باشد
گر تو نمی پسندی تغیر کن قضارا

القصہ تا حیات مستعار خونابہ کشی دوام اندوہ
این واقعہ جان فگار ، و پیالہ نوشے مدام غم این مصیبت
عقل شکار ناچار ، و بعد این چنین خداوند ارجمند
و صاحب اقبال پیوند زندگانیم محض بیکار ، دل ہر صغیر
و کبیر احبابش از بار این درد و غم بی تاب و توان

است ، و چشم هر برنا و پیر دوستانش از هجوم طوفان این الم سخت گریان ، چرخ کبود ازین ماتم دایم جامهٔ کبود در بر دارد ، و فلک دوار ازین درد مدام مرض دوار درسر گذارد ؎

کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست
کدام دیده کزین حادثه دگرگون است

غرض هرچه ازین اندوه جگر سوز برانگارم اندکیست و انچه از سوز جان گداز در قید قلم آرم از هزار یکی ، لهذا چار ناچار دست بدامن اضطرار زده ، عنان اشهب سوخته دل خامهٔ حسرت طراز را بسایهٔ آسودگی بخش دیگر مطالب میگرداند ، یعنی صباح آن شب دیجور الم معمور خواستم که ارادهٔ ترک آمد و رفت دربار بعرض جناب نایب مختار رسانیده خانه نشین شوم ، بعضی احباب بامتناع این اراده مصر گشته تا بلندی یکپاس روز نزد راقم برای تسلی و دلدهی نشسته بودند ، ناگاه آدم طلب جناب نایب مختار رسید ، همه احباب مذکور بجبر ناحصور راقم همراه آدم مسطور فرستادند ، وقتیکه بحضور آن مختار فیض دستور حاضر گشتم ، و بشرف مجالست فایز شدم ، از راه عنایت بیغایات بغمگساری و خاطرداری این غمزدهٔ جانفگار چندان جواهر سخنان تسلی

نشان از درج دہان فیض تبیان ریخت کہ بیانش از حیطۂ تحریر و تقریر بیرون و افزون است پس ناچار مطیع ارشادات شفقت سمات والابش گردیدم کہ مبادا در خاطر مبارکش باوجود بذل نوازشات بیغایات از ابراز کلمات تسلی آیات چنان متصور نشود کہ شاید وقت اقتدار و ثروت ذات بابرکت خود دیدن نتوانستہ خانہ‌نشین شدن میخواہد ، در صدد این روداد سفیر خاص با مستر ڈیوڈ ہل چیف سکرتری از طرف گورنر ہانربل سار ٹامس منرو بہادر نزد جناب نایب‌مختار آمدہ استمزاجًا پیام رسانید کہ گورنر صاحب را بسبب رحلت جناب نواب بسیار تاسف رو داد ، چونکہ بجز صبر و شکیب چارۂ این معنی نیست ، ناچار بآن باید پرداخت ، و گورنر صاحب را زینت و رونق این دولت خانہ پیوستہ ملحوظ و منظور است ، و از روی قانون خلف الصدق جناب نواب را کہ اگرچہ عمر یکسال و ۳ ماہ دارد ، قایم‌مقام پدر بزرگوارش کردن ضرور ، چنانچہ درین باب بخدمت گورنر جنرل بہادر بنگالہ نگاشتہ خواہد شد ، و بعد حصول جوابش تقدیم مراسم مسند نشانی بظہور خواہد رسید ، و جناب را لازم و منحتم کہ تا سن شعورش بنظم و نسق این دولت ہمچو زمان پدر والا مرتبتش بکفالت (آ ق ۱۲۸ ب)

ہرگونہ و تربیت تامۂ او متوجہ باید شد، پس درین باب مرضی جناب والا چہ اقتضا فرماید، جناب نایب مختار او را باین طور پاسخ داد کہ بہمہ وجوہ تابع مرضی شفیق اعنی گورنر صاحب والا مناقب ام، اما میخواہم کہ باختیار کلی بدون تعرض و بازپرس احدی چنانکہ بزرگان سابقین یعنی پدر والا قدرم و برادر اعظم در حکومت و سیاست معینہ اقتداریکہ داشتند ماذون شوم، من بعد حسب ایمائی[1] جناب نایب مختار امین الدین علی خان خانسامان سرکار جناب محل عالیہ نوبادۂ حدیقہ دولت و اقبال جناب نواب صاحب حال سلمہ اللہ المتعال را از محل سرا بیرون آورد، و سفیر و چیف سکرتری موصوفین برای تعظیمش چند قدم استقبال کردہ آوردند، و دستش گرفتہ بجنبانیدند، و بعد زمانی مرخص گشتند، الحاصل بعد وفات آن مقیم جاشنی گیر نعیم جنت خونابہ کشی رنج و اذیت بدخواہان این سرای دولت و حاسدان این پروردۂ نعمت علاوۂ درد و الم وغم و ہم مفارقت آن مقیم[2] جنات نعیم گردید، پس (ق ۵۶ ب) چارۂ اینہمہ سراسیمگی و پریشانی را چندی بمطالعہ کتب سیر ملوک و سلاطین وغیرہ نمودم، و مابین این بتحریر و تسطیر این داستان یادگار زمان نوعی زنگ

---

(۱) (م) ایمان (۲) (م) مقیم گردید

تشتت و تردد از آیینۂ خاطر زدودم ، آخر عنایت ایزدی و الطاف سرمدی دستگیر این آبلہ پای وادی تشویش کاروبار مردم حسد شعار گردیدہ بسرحد امن و عافیت شوق مطالعہ تفسیر کلام قدیم قدیر رسانید ، و در ایامی چند حل مشکلات و معضلات ہر نوع دل بے تسکین این محسود حاسدین نمودہ بدارالامن جمعیت و طمانیت دایمی نشانید

شکر خدا ہر چہ طلب کردم از خدا
بر منتہای ہمت خود کامران شدم

اعنی تفسیر فتح الرحمان تصنیف حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ پیش استادی مولای سرآمد علمای دہر منتخب فضلاے عصر واقف حقایق معقول و منقول کاشف دقایق فروع و اصول معدن علوم ادبیہ مخزن فنون کسبیہ بحر ذخار معلومات لاتحصیٰ دریائے فیض بار معقولات بے منتہا حافظ کلام الہی حامل احادیث نبوی سرمایہ اندوز گنج گنج توکل تجلی افروز شکوہ کوہ تحمل متحمل بار نفقۂ منتسمان خانمان مربی پیر و جوان وابستہ خاندان ، مورد عنایات لم یزلی جناب مولوی محمد قدرت علی مدظلہ العالی ــ

سایہ اش کم مباد از سرما
بسط اللہ ظلہ ابدا

برخواندم ، و به سعادت سرمدی مستعد شدم۔

ذکر بعض سوانح عهد جناب نایب مختار از روے اختصار

چون جناب نواب گورنر هانربل سار ٹامس منرو بهادر با جناب نایب مختار هم الفت و محبت و لحاظ عزت بیشتر میداشت ، و طبع او بظرافت و لطیفه گوئی بطور اهل امتیاز مجبول بود ، و گاه گاه کلام ظریفانه بآنجناب فیض انتساب مینمود ، روزی درباب تربیت و کفالت نواب حال سلمه الله المتعال چند کلمات فرزانه و سخنان خردانه با جناب ممدوح گفتن آغاز نهاد ، آنجناب در جوابش فرمود که نواب حال در اختیارِ مادر خود است ، او جواب داد که نواب حال مادرزاده نیست ، بلکه دولت زاده است ، و دولت زادگان را باختیار مادر بودن چه علاقه ، ازانجا که جناب رضوان مآب از روی خداترسی فکر ادای دیون[1] خود به کمک هرگونه گورنر ممدوح بخاطر میداشت ، و او هم نظر به نیک اندیشی و خیرخواهی دایمی و لحاظ اعتبار و افتخار مدامی این دولت خانه خیال سبکدوشی آن آشیان گیر ریاض جنان ازین بار

---

[1] (م آ) دیون

گران پیوسته بدل میگماشت ، لهذا گورنر موصوف
بعد وفاتش باستصواب جناب نایب مختار ادای همگی
دیوان[1] مع انتظام امور این باب نموده بتاریخ نهم ذیقعده سال
یکهزار و دو صد و چهل و دو هجری روانه سمت
بلاری گردید ، و سیزدهم ذیحجه سنه مذکور از عارضهٔ وبا
جان بجان آفرین سپرده آنچنان آثار نیکنامی خود درمیان
خلق فروگذاشت که هر صغیر و کبیر در هر عصر جز کلمهٔ
تاسف مرگش[2] بر زبان نمی راند و بدون دفتر تعریف
و توصیفش هیچ لفظ دیگر نمی خواند ، پس بر خدمتش
نواب هانربل مستر گریم بهادر قریب ۳ ماه تا رسیدن نواب
ربیٹ هانربل استیفن رمبولد لشنگٹن[3] بهادر از ولایت مامور
بوده بروی طریقه انیقهٔ گورنر متوفی موصوف مینمود، غرض
گورنر لشنگٹن بهادر بتاریخ بیست و پنجم ربیع الاول سال یکهزار
و دو صد و چهل و ۳ هجری از جهاز فرود آمده برصدر عهدهٔ
گورنری این ممالک قدم استقلال زد و اکثر معمولات زمانهٔ
گورنر هانربل سار ٹامس منرو بهادر چه نسبت باین سرکار
دولت مدار و چه[4] نظر بر حال ساکنین این دیار بحال
و برقرار داشت ، و در تعظیم و تکریم (ق ۵۷ الف)
رئیس وقت و نایب مختار مع ارکان و اعیان نو بعزت

---

(۱) (ما آ) دیون (۲) (ما آ) مرکش (۳) اسٹیفن رمبولد لسنگٹن (۴) (ما) وچه

و اعتبار دقیقهٔ از دقایق مرضیه فرو نگذاشت ، و موافق عادت مستمرهٔ گورنران عالیشان (ق ۱۳۹ ب) بملاقات رئیس با عز و وقار و جناب نایب مختار می آمد لیکن ملاقات اولیش باین خداوندان نعمت (ق ۱۳۰ الف) خلاف آئین دیگر گورنران ذی شان به علت تکسل طبع و شکایت مزاج وی بعد انقضای عرصهٔ هفده روز بوقوع پیوست از این جا بلند حوصلگی خان موصوف باید فهمید که آن کوتاه اندیش فراخ رو خود را سزاوار خدمت نیابت رئیس وقت فهمیده و با جناب نائب مختار مدعی مساوات گردیده در عهد گورنر مذکور مراکب مساعی سشتی از هردوانیدن آغاز نهاد و به هوس اخذ نیابت نائب مختار دیده حرص بهمعنی و چشم طمع لایعنی بکشاد پس جناب نائب مختار بمقتضای تحمل و وقار از خیره سری فتنه گری آن ناسپاس تکبر اساس از جا نمی رفت و بحکم حلم و بردباری خود او را جهرًا و اعلانًا بکردار ناشایسته اش نمی گرفت ، لیکن ازان تهی مایه پیوسته پر دل بودی و بر سبک ران آن گران سر بجان نفرین بودی - درین اثنا گورنر مذکور نامهٔ طویل و طوماری دراز متضمن فروگذاشت سررشتهٔ انتظام جمیع امور متعلقهٔ این دولت خانه بدست اختیار جناب نایب مختار مثل خداوند این ممدوح برنگاشت و نیز از اعجوبگیهای آن سرخوش بادهٔ خودپرستی و خرسندی های آن

مدہوش صہبای بدمستی اینست که روزی سال یک ہزار و دو صد و چہل و پنج ہجری جناب نائب مختار مع ملازمان امتیاز دستور و آن ہوسناک سراپا غرور جہت معاینه تماشای کنیسٹ (ق ۱۳۰ ب) به محل گورنر موصوف تشریف فرما شده بآئین روسای سابق مع گورنر مسطور بر یک کونچ مخملی جلوس فرمود و ملازمان ہمراہی بلحاظ مراتب خویش بر کرسیہای علیحده به نشستند، اما آن ہوسناک که دود بی‌سود خیال ہمسری خداوند نعمت در دماغش می‌پیچید و صہبائے پندار انا و لاغیری در کاسۂ سر بے‌مغز می جوشید ہم‌جنب جناب نایب مختار بر ہمان کونچ مخملی به نشست و این گردن افرازی و سرکشی او باعث خواری و نگون‌ساری وی گردید یعنی ہمان وقت جیمس لشنگٹن بہادر سفیر خاص پسر گورنر مزبور دست آن باد فروش گرفته کشان کشان آورده برابر ما ملازمان بنشانید و گفت که جای صاحب این است ؎

بہر جای که شاخی سر برآرد
به خاک نیستی تیغش برآرد

پس گورنر مسطور روبروی جناب ممدوح برخاست و دانائی پسر خود بسیار آفرین خواند و بسا کلمات تحسین بر زبان راند و ہنگامیکه آن بیمار مرض روحانی از عارضۂ علت جسمانی که چندی

بہ سبب آن خانہ نشین گشتہ بود شفا یافتہ بآمد و رفت دربار فیض بار در نہاد جناب نائب مختار بزبان راجہ اودی کرن باو پیام فرستاد کہ فتنۂ خوابیدۂ دولت سرای ما بیدار گشت و آتش فرو مردہ اشتعال گرفت الغرض جناب ممدوح ہمین سان (ق ۱۳۰ الف) تا مدتی نسبت بآن کجرو زشت خو جان عزیز خود را در رنج و تعب می گذاشت و بہ خاطر نازک خویش بار آزردگی صعب می برداشت، آخر چون خان موصوف دید کہ سعی خود بجای نرسید و بجز ہتک و ذلت چیزی ہمدست نگردید دام[1] گربزی و حیلہ گری گسترده و طریق تملق و چاپلوسی سپرده خواست کہ بذریعہ مادر خود دل رنجیدۂ جناب نائب مختار بدست آرد و گرد رنج و ملال از آئینہ خاطر مبارکش بردارد ، سپس آنجناب کوه حلم و وقار نظر بر لجاج و خوشامدی وی با او صلح سمرقندی فرمود ، و بہ خاطرداری و خوشنودی مادرش تصفیہ ظاہری نمود ، مخفی نماند کہ آغاز تسوید این اوراق در عہد گورنر سار فدرک آدم بہادر سال یک ہزار و دو صد و پنجاه ہجری صورت بستہ درسال یک ہزار و دو صد و پنجاه و یک ہجری باختتام پیوست - اما مدتی بعلت موانعی چند آن مخدرات دلفریب مشتاقان و شوق انگیز دل آرزومندان نقاب از

---

(۱) ای مکار و (محیل را گویند)

رخ نکشادند و قدم بہ مجامع شایقان نہ نہادند بعونہ تعالی
درین آوان فرخندہ عنوان کہ بستم ذیحجۃ الحرام سال یک
ہزار و دو صد و پنجاہ و سہ ہجری و عصر خجستہ اثر گورنر
لارڈ الفنسٹن بہادر خیرخواہ انام است اگرچہ بزیور ملاحظہ
ثانیہ پیراستہ پیرایۂ تبئیض وتکمیل پوشیدند - اما نظر بر
معایب و مناقص سراپای خود دیدہ بر پشت خجالت دوختہ
از چشم بلند نظران معذرت نیوش و دیدۂ تعمق نگہبان
خطاپوش چشم اصلاح و تزئین دارند ؎

بپوش گر بخطاے (ق ۱۳۱ ب) رسی و طعنہ مزن
کہ ہیچ نفس بشر خالی از خطا نبود

گویند کہ گورنر موصوف در فراست و درایت و نیک طینتی
و رحم دلی و بذل توجہات و انجاح حاجات و پاس اعزاز
و اکرام مردم این نواح و دادرسی و غمخواری رعایا و برایای
این ملک و غور رسی و حق شناسی حال ہریک و امتیاز نالش
حق و باطل ہرکس مثل گورنر ہانربل سار ٹامس منرو بہادر
مشہور و معروف بین الناس مدراس و زبان زد خلایق اطراف
و اکناف گردیدہ چنانچہ ترحم و غمخواری آن حاکم ذی مروت
و فتوت در حادثہ کہ بعلت آتش گرفتن باروت خانہ دوسہ
کس سوختہ شربت مرگ چشیدند و سہ چہار کس داغ خوردہ
رخت ہستی ازان بسلامت کشیدند معاینہ کردہ شد و

تفصیلش این که هرگاه سال مذکور پرنس آف ارنج بهادر شاهزادهٔ هالینڈ وارد این جا گردید آن فیض گستر والاهمت نظر بر اعزاز و تکریم وی به ترتیب کنسٹ متوجه گردیده به طیاری باروت مبلغ خطیر حکم نمود - مهتمان این کارکمر سعی بر میان جان بسته اکثری ازان طیار ساخته بودند که قضا را آتشی دران افتاد و چیزی ازان مع چند کس سوخته و هلاک گردانید پس آن شفقت و مرحمت فرمای حال خلایق ازین حادثهٔ مکروه داغ افسوس و اندوه بدل نشانید و غم تلف زر کثیر بخاطر نیاورده باوجود انتظام و آرایش کنسٹ رو از حکم برافروختن بقیه باروت بگردانید الحق در دل کسی که شفقت و مهربانی و رحم و عنایت جاودانی گرفته باشد (ق ۱۳۲ الف) ازوی جز غمخواری و نفع رسانی بسایر ناس از هر قوم که باشند بظهور نمی آید و همچنین کس سزاوار حکم رانی و جهان باقی است و لایق رعیت پروری و کشورستانی ؎

خنک آن که آسایش مرد و زن
گزیند بر آسایش خویشتن

نکردند رغبت هنر پروران
به شادی خویش از غم دیگران

کرا جاودان ماندن امید ماند
چو کس را نه بینی که جاوید ماند

بدین پنج روزی اقامت مناز
بیندیش و تدبیر رفتن بساز

کرا سیم و زر ماند و گنج و مال
پس از وی به چندی شود پایمال

کس از من سیه نامه تر دید نیست
که هیچم فعال پسندیده نیست

جز این کاعتمادم بیاری تست
امیدم بامرزگاری تست

بضاعت نیاوردم الا امید
خدایا ز عفوم مکن نا امید

هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد علیه السلام

This book is based on a single paper manuscript described under D. No. 530 available in the Government Oriental Manuscripts Library, Madras. It contains 114 pages with 20 lines on a page and is written in Persian script.

Janab Moulvi Syed Hamza Husain Omari, Munshi-e-Fazil, has to be thanked for the work done by him by way of correcting the proof.

Some of the manuscripts taken up for publication are represented by single copies in the library and consequently the mistakes that are found in them could not be corrected by collating them with other copies. The editors have however, tried their best to suggest correct readings. The wrong readings are given in round brackets. When different readings are found, they have been given in the foot-notes except in the case of a few books in which the correct readings have been given in the foot-note or incorporated in the text itself in square brackets.

The Government of India and the Government of Madras have to be thanked for financing the entire scheme of publication although there is a drive for economy in all the departments. My thanks are due to the members of the Expert Committee and the Editorial Committee who spared no pains in selecting the manuscripts for publication. I have also to thank the various editors, who are, experts in their own field, for readily consenting to edit the manuscripts and see them through the press. The various presses that have Co-operated in printing the manuscripts in the best manner possible also deserve my thanks for the patience exhibited by them in carrying out the corrections made in the proofs.

It is hoped that the Government of India will be continuing their financial grant to this library year after year for undertaking the printing of other manuscripts.

T. CHANDRASEKHARAN,
CURATOR,
Govt. Oriental Manuscripts Library.

Madras,
21st February 1961.

Tamil	—	34
Sanskrit	—	23
Telugu	—	20
Malayalam	—	20
Kannada	—	14
Persian	—	8
Arabic	—	1

Under the same series the number of works published from the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore is as follows :

Tamil	—	12
Sanskrit	—	10
Telugu	—	5
Marathi	—	6

The Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar has published under this series three Tamil works

An Editorial Committee has been formed under the orders of the Director of Public Instruction, Madras, for selecting manuscripts in different South Indian Languages for publication in the Madras Govt. Oriental Manuscripts Series. The number of manuscripts published by this Library in this series is as follows.

Tamil	|	12
Sanskrit	—	18
Telugu	—	7
Malayalam	—	9
Kannada	—	7
Marathi	—	2
Persian	—	3

All the manuscripts in this series are edited by the Curator of this library with the help of the staff in different languages except the Stotrarnavam that is edited by the Curator himself.

PERSIAN.

8. Tarikh-i-Hafeezullakhani.
9. Bahare-i-Azamzahe.
10. Sawanihat-i-Mumtaz.

SANSKRIT

11. Nyayaratna Dipavali.
12. Nyayasara.
13. Stotrarnavam.
14. Brahmasiddhi.

CATALOGUES.

15. Triennial Catalogue of Tamil Mss Vol. 12.
16. do. do. do. 13.
17. Descriptive catalogue of Marathi Mss. Vol. 3.

The Government of India will be contributing 50% of the cost for the printing of the above works, which has to be completed by the end of March 1961. With the exception of Brahmasiddhi in Sanskrit and the Catalogue of the Marathi manuscripts, the other works may be printed before the end of the financial year. Except the catalogues and Stotrarnava in Sanskrit, all the other works have been edited by outside scholars and hence they have been issued under the Madras Government Oriental Series as numbers 166 to 177. Stotrarnavam in Sanskrit is edited by the Curator himself under the Madras Government Oriental Manuscripts Series as number 70.

The Government of Madras have constituted an Expert Committee for each South Indian Language in which there are manuscripts in the Government Oriental Manuscripts Library, for the purpose of selecting rare and important manuscripts for publication in the Madras Government Oriental Series. The following number of manuscripts published in different languages till now is given below:—

The Government of India also have decided upon a programme of printing rare and useful manuscripts in the different languages of India. For this purpose the Ministry of Scientific Research and Cultural Affairs have come forward with grants-in-aid for some of the manuscripts libraries maintained by the State Governments and also for certain reputed private libraries. In the year 1959-60 the Government of Madras in G. O. No. 81859 E6/59-15 Education dated 5th January, 1960 have sanctioned the publication of the following seven manuscripts.

1. Tanippadarrirattu.
2. Keraladesa Varalaru.
3. Kattabomman Varalaru.
4. Kalambakakkottu.
5. Uttara Ramayana Natakam.
6. Yapparumkalam.
7. Palamolittirattu.

Of these the last one was dropped as it was found to contain a large number of colloquial terms. The printing of the other six manuscripts has been completed in the Madras Government Oriental Manuscripts Series as numbers 55, 56, 67, 68, 69 and 66.

During the year 1960-61 the Government of Madras have sanctioned in Memorandum No. 47522-E6/60-9 Education dated 30-12-60 and in G. O. No. 2749 Education dated 31—12-'60 the publication of the following manuscripts.

TAMIL.

1. Sivapuranaditottiramanjari.
2. Tiruvoymoli-Ittupravesa Sangraham
3. Vetalakkathai.
4. Homer's Iliad.
5. Saptarishi Nadi - Kanya Lagnam.
6. Kunrakkudi Kumaran Peril Kirtanaigal.
7. Divya Prabanda Akaradi

INTRODUCTION.

The public are perhaps aware of the fact that the Government of Madras have launched upon a scheme of publication of rare manuscripts treasured in two premier institutions of this State, namely, the Madras Government Oriental Manuscripts Library, Madras, and the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore. Financial help has also been extended to Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, Madras, for similar purpose. Though the publication of rare manuscripts was started as early as 1909 by this library, only 12 works were taken up for publication till 1942. Of these, the printing of three works has not yet been completed.

Only in the year 1949-50 a regular scheme for the publication of manuscripts was prepared and accepted by the Government of Madras under the MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES. This scheme included the manuscripts in all the South Indian Languages in which there are manuscripts in the Library. Till now 158 manuscripts in different languages have been printed. Of these, 35 manuscripts are from Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore, and three from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar. In addition, four manuscripts, three from this library and one from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, are in the press.

All the manuscripts under the Madras Government Oriental Series were edited by various scholars drawn from different learned institutions. The publication of manuscripts under the Madras Government Oriental Manuscripts Series was resumed in the year 1950-51. All the manuscripts published under this series before 1942 were in Sanskrit. But since 1950-51 the manuscripts in other languages also were included. These are edited by the Curator with the assistance of the Pandits in the respective languages. Till now 60 works have been printed including 51 works since 1951.

TARIKH - E - HAFIZULLAH KHANI

EDITED BY :

Syed Muhammed Fazlullah Sahib, M.A., L.T.,

Principal, Government Arts College, Ootacamund.

GOVERNMENT ORIENTAL MANUSCRIPTS LIBRARY.
MADRAS.

1961.

Price Rs. 12.00

GOVERNMENT OF MADRAS
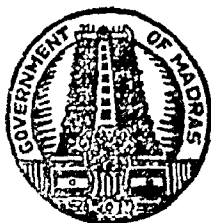
MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES

Published under the authority
of
The Government of Madras

General Editor :
SRI T. CHANDRASEKHARAN,
M.A., L.T.,

*Curator, Government Oriental
Manuscripts Library, Madras.*

No. CLXXV